نغمهٔ عشاق . (ازالة القناع عن وجوه السماع)

مولوی نور اللہ چشتی صابری قدوسی رنگانی

نول کشور ، لکھنؤ ، ۱۳۲۰ ہجری ۔

۳۶۸ ص ۔

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله السبوح الذی له الفناء والشکر للغنی الذی له الملک والبقا بنام
ناطقه آرای که بتشدید کن غلغله دال در چار سوق کون و مکان
انداخته و به ترانهٔ الست بربکم ولولهٔ اجلال در گنبد چرخ برین
بلند ساخته تعالی بوحدت ذات وجوب صفاتش ساز هستی
به ترنم نیز و بهر غوله لفظ تنبهو دش نفوس و ارواح به ترانه
بلی زمزمه به بلبلان لبان اهل حجاز و عراق باهنگ لا اله
الا الله لبریز و ارغنون ابدان به اوتار عروق و تار و پود
بنوای لیس فی الکائنات الا هو [illegible]

ترجمان تخمین تخم وحده لا شریک له پرورش [illegible] ایلدیگی [illegible] و برکت [illegible]
[illegible] صدق عشق آتش گدا [illegible] انا ربکم [illegible] قالوا بلی [illegible] نوسیده و
تخم خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا طینت خلافت پوشانیده
اگرچه صدای نفخت فیه من روحی بار عشق اوکه نگردی [illegible] الحق
از لب [illegible] سر [illegible] کشیدی [illegible] قل الروح من امر ربی نفهمیده
[illegible] قاب [illegible] کرده [illegible] اقرب الیه
من حبل الورید [illegible]
الی ربک راضیة مرضیة [illegible] خلاف [illegible]
گوش کرده دل چه شنیده که دی از گردش [illegible] رسیده و دیده
انجم چه دیده که سر به بیداری بچشم کشیده [illegible] حرکت [illegible] اصولی
یاراست [illegible] صوت و صدا را [illegible] کار مثنوی ای پرده
سوز از تو پر سازی [illegible] هر پرده راست صد رازی ای بهر پرده
از تو صد نیرنگ [illegible] هر نغمه از تو صد آهنگ ای تو بی پرده
و پرده دری [illegible] پرده داری و هم تو پرده دری از تو صد [illegible]
[illegible] از تو [illegible]

عطایای ما فیضات نفوس و ارواح محمد یکتای بحر صفوت و صفا

[illegible] تجلیل مردم [illegible] بیچاره بند شکسته حالان [illegible]

غیبت بابان و دستگیر بیچارگان دلدار غم خوردگان [illegible]

المجود والاحسان فسیح البر والامتنان حاجی الحرمین [illegible] الثقلین

قطب زمان حضرت مولانا و مرشدنا و سیدنا شاه [illegible]

ادام الله ارشاده و افاضته [illegible] مثنوی

پیر باشد آن که از تأثیر قول / افکند در [illegible]

پیر [illegible] که از مستی او / [illegible]

پیر بالی که چون خنده کند / مرده صد ساله را زنده کند

پیر حقانی که چون دست دهد / جان تو [illegible]

پیر تحقیقی که چون از کار او / [illegible]

جهد کن تا مست نورانی شوی / تا ز تقلیدی به تحقیقی روی

جناب ممدوح [illegible] خود را [illegible]

کرده و باقی بالله گشته [illegible]

بقرب نوافل پیوسته [illegible]

و فارغ از محنت این و آن گردیده خوش و ایمن
همت از لذائذ عالم برچیده و غنچه وار
خود را در خود کشیده در سایه رحمت رب
العالمین آرمیده بموجب استماع سرود
حلال که موجب ازدیاد حال و مفید حصول کمالست
برملا سیر فرمایند بنابر آن بیشتر عوام و بعض
خواص را با وصف ارادت و عقیدت ظاهری
سوء ظن پیدا میشود و آثار بدگمانی هویدا
چنانچه درین وقت فاضلی در تحصیل فیض
منزل تحقیق مسئله غنا متوجه گردیده
عمدة المناظره بهانه دعوی بگذارش
رسانیده اول اینکه بر حرمت غنای مطلق اجماع
مجتهدین اربعه است دوم اینکه احادیث
اباحت سماع که در بخاری و مسلم
وغیره کتب صحاح مرویست نزد محققان

بنیم پرده و بپیوند آبرا ای . [illegible] از جلوه زیبائی [illegible]

تا مجید و مجید لبیت شیرین [illegible] العرب والعجم

از نیام برکشیده و تحدی به معجزه القرآن [illegible] کرده

نغمه گهربار لیس منا من لم یتغن بالقرآن از زبان صداقت

بیان اوست و ترانه تغنوا القرآن و تغنوا به منسوب بلسان [illegible]

تبیان او و کریمه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در شان او

و حدیث ما اذن الله لشیئ کما اذن لنبی یتغنی بالقرآن از لب [illegible]

او . برکات نفس [illegible]

اصحابش صلوات الله علیهم [illegible] هدایت پرلوا

قطعه

شمع بطحا چراغ بیت حرم . [illegible]

شه گردون سریر و انجم [illegible] مشغول [illegible]

بوالبشر خوشه چین خرمن او [illegible]

در رسالت مدرس ادریس [illegible]

راکب کشتی هدایت نوح [illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible]

محمد نور الله ابن محمد منعم الدین العبد الغفور بنی نسباً والعظیم آبادی
موطناً والبهار الوالی مسلکاً والحنفی مذهباً والچشتی والصابری
مشرباً والقدوسی الرحمانی سالکاً که بر ضمیر منیر نغمه پیرایان
بساط بستان حال و غزلخوانان دبستان قال و مقال
اظهر من الشمس و ابین من الامس است که در باب سماع و غنا
قدیماً و حدیثاً و اعتقاداً و عملاً اختلاف بین العلما دایر گشته
و در زمان متاخرین با وجود شهرت حرمت تغنی سماع آن
میان خواص و عوام رواج پذیرفته و این امر بنظر ظاهر
بینان موجب طعن و تشنیع در شان مستمعین و ارباب علم و یقین
میشد خصوصاً درین زمان که حضرت پیر و مرشد بر حق عاشق معبود
مطلق شمع انجمن اسرار پروانه رونق دلدار مستغرق دریای
کن فیکون کاشف اسرار والله یعلم و انتم لا تعلمون شهسوار
میدان عشقبازی تند خرام بادیه جان گذاری کاسر اصنام
غیر و غیریت ناصب خیام وحدت و وحدانیت مرکز دایره
پرکار وجود محیط تجلیات انوار و شهود زیب چار بالش

ازلیتی و صمدیت نشیمن محفل مشاهدات فخیم طایر هوای لامکانی

سیاح فضای تجالی ذبیح خنجر رضا و تسلیم جریح سکین من اتی الله

بقلب سلیم فرشته در صورت انسانی عین نور ذات رحمانی شیر

بیشه جبروت و فنا غضنفر بادیه لا احصی ثنا مدرک اسرار من

رآنی امین از حضرت لن ترانی دلش مصبوغ بصبغة الله روحش

مصروف فثم وجه الله محو جذبات جلال ربوده نفحات جمال غواص

بحر معانی مبرا از ترهات ما اعظم شانی مدرس زمره عشق و عرفان

محدث حقایق وجد و وجدان قبله طالبان فصل و شهود فارغ

از قید تشبیه و تنزیه ساقی خمخانه اسرار سرشار باده لی خماره غزال

صحرای الوهیت شهباز هوای هویت سر حلقه جرعه کشان

کاس وصال جام دلش از باده عشق لبریز و مالامال مرد میدان

جاهدوا فی سبیل الله قاتل غیر الله بصمصام لا اله الا الله قوتش

بکتاب سنت و توحید ناظر جلوه مطلق در تقیید نشانه خدنگ عشق

نیرنگ ربوده نفحات مطلق از نیرنگ جامع فضایل انسانی

مستجمع کمالات نفسانی مظهر فیوض ربانی تعمیدا ... بامته

معالی کاشف عطایای اطلاق نه تعیین مکتسبی بر بدایت
حق الیقین خم نشین مصطبهٔ اشراق سبوکش خم خانهٔ حسن
اخلاق قایل کلمة الحق منهمک در مستی مطلق خوشترین [illegible]
نگارستان جنت بهین ثمرهٔ آورده آدم از بهشت مورد خطاب
من یؤت الحکمة فارس مضمار طریقت و شریعت دانای
رموز کاف و نون آشنای غوامض تجدد و شئون عارف
معارف وحدت وجود عالم معالم بطون و شهود پرده کشای
عرایس مدارک و تنزیل مفسر معانی کتاب و سنت بلا تقریب
و تاویل احتیاط طلب مستحب را واجب شمرده و القایش نکرده را
بمعصیت گمان برده واقف غوامض دین متین اشفق [illegible]
مسلمین چراغ افروز بزم توحید مصباح شبستان
تجرید چهره پرداز عرایس حق الیقین صورت طراز معانی
اطلاق و یقین پرده انداز صورت مطالب تحصیل نقاب گشای
مخدرات برهان و دلیل نخلبند بستان تحقیق [illegible]
[illegible]

شریعت سیوم اینکه روایات اباحت غنا و دف و نی و رباب
وعود وغیره مزامیر که علمای شافعیه نوشته اند قابل اعتماد
نیست وبمقابله قول امام ابوحنیفه یا قول مجتهدی
اعتبار را نشاید چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابوطالب مکی
وغیره که علماء فرقه صوفیه اند قول ایشان لایق استناد نیست
چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط پیموده جواز
دعوی مذکوره خلاف جمهور علما و مخالف شریعت بیضا نموده
بنابرآن از حضرت مولانا دام ظلهم و برکاتهم این کمترین خدام
بشرف ارشاد والا برای تالیف رساله در تحقیق مسایل سماع
بروفق اصول و فروع که جمهور علما بر خلاف آن نباشند
مشرف گشته امتثالا با وصف کم مایگی و بی بضاعتی حسب الحکم
مطاع واجب الاتباع و امتثال و لازم الاقتفا و تحریر این
رساله ذخیره اندوز سعادت گردیده آنرا بر مقدمه و ابواب ثلثه
و خاتمه ترتیب ساخته بازالة الغناع من وجوه السماع
موسوم و به نغمه عشاق ملقب گردانید مقدمه مشتمل است

چونکه مخالف ادعای نسخ اباحت نماید سیوم اینکه علمای خلف سابقا
فاعل افعال سلف بوده‌اند **فصل دوم** در آثار و اخبار
شیعه از علماء مجتهدین امامیه و تلامذه آنها و دیگر فقها و ائمه دین از تابعین
و تبع تابعین رضوان الله علیهم اجمعین

## باب ثانی

در بیان روایات کتب معتبره و فقهیه و اقوال ائمه دین که در اباحت
غنا و ضرب دف و طبل و غیره آلات مباحه وارد گشته و آن
مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر روایات
اباحت از کتب اهل سنت **فصل دوم** در روایات اباحت
از کتب امامیه **فصل سیوم** در تحقیق معازف و مزامیر و
ملاهی مشتمل بر سه قانون **قانون اول**
در معنی لغوی و عرفی معازف و مزامیر
و ملاهی و ملاعب **قانون دوم**
در اقسام آلات ملاهی و ملاعب و بیان
احکام هر یک **قانون**
[illegible]

و احکام هر یک در تحلیل یا تحریم **فصل چهارم** در ابطال
دعوی چهارم مدعی بر اینکه بر قول علمای صوفیه اعتماد نیست

**باب ثالث** در جواب آیات و احادیث و روایات فقهیه
که علمای محرمین ازان بر حرمت غنای مطلق تمسک مینمایند
دیگر سباب شر آن بنمایند و افراط و تفریط نموده در حق
و باطل خلط میسازند و آن مشتمل است بر دو ضابطه در اصول
حدیث و اصول فقه و هدایات چند **هدایه اولی**
در ذکر آیاتی که ازان اهل تحریم حرمت غنا استنباط
می کنند و جواب آن **هدایه ثانیه** در ذکر احادیث
موضوعه که دال بر تحریم غنا هستند و بیان موضوعیت
آن از روی کتب معتبره **هدایه ثالثه** در ذکر احادیثی
که در کتب صحاح هرگز یافته نمیشوند مگر در کتابهای مروی اند
که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در بعضی رواة آن
حفاظ حدیث طعن کرده اند **هدایه رابعه** در ذکر
احادیثی که اهل تحریم بعضاً اختراع و افترا کرده و شهرت داده اند

ونشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود بدایه
خامسه در ذکر احادیثی که در تحریم غنای مقترن بمنکرات
در کتب صحاح یافته میشود که منکرین بتعصبا تحریم آنرا در
حرمت غنای مطلق می پندارند **خاتمه** در آثار و فواید
سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکره
اربعه **تذکره اولی** در آثار و فواید سماع که موجب وجد
و رقص و طرب سامع میگردد **تذکره ثانیه** در احادیث
و اقاویل علما که در باب وجد و طرب وارد گشته
**تذکره ثالثه** در شرایط سماع و اسباب تحریم آن که اهل
شریعت بدان تصریح نموده اند **تذکره رابعه** در آداب
سماع که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و هذا اوان
الشروع فی المقصود ای مستمعان خموش باشید آماده
صد خروش باشید مثنوی می سرایم نغمه عشاق را
آرم بهم آفاق را مدتی جان و دل خود سوختم تا که من این
نغمه را آموختم لیک پنهان داشتم این راز را چون نگنجد

تمسی نفس باز را مدتی این راز نادیده ماند فیض یافت

خاک این گنجینه ماند لیک تا کی سر حق باشد خفی آینه از عکس نور پوشیده

منجلی خود بخود این نغمه آخر شد عیان گشت آشوب زمین و آسمان

کوه را این نغمه سازد بی کاه جسم را این نغمه سازد بی جان

این آواز ناقوس صنم هست این آواز لبیک حرم

زان بگسلد زنار را می گذارد این پندار را

صنم را بر صنم می زند گاهی سر خود را بهم دور را اندازد

ناقوس را می زند گاهی کف افسوس را

این ندای عالم بالاست ... مشتمل است

## افاده اولی در معنی سماع و غنا

بدانکه معنی سماع بالفتح در لغت ذکر مسموع و بالکسر ذکر نیکو و چنین است معنی سماع بالفتح والکسر قال فی القاموس السمع حس الاذن و ما وقر فیها من شیء تسمعه والذکر المسموع و یکسر کالسماع و در اصطلاح عبارت است از سرود مطبوع که حادث شود از حسن صوت و کلام موزون و معنی لغوی ...

سرود گفتن و آواز طرب زننده و فی القاموس و الغناء ک
کساء من الصوت ما طرب به و کسماء رمل و غناء الشعر بقصید
تغنّی بمعنی عربی همین نحو که ترجیع آواز است بالحان و شعر گفتن
و تصفیق مناسب آن قال القهستانی فی جامع الرموز و فی
المختصر الغناء بالکسر المد لغة التغنیة یقال غنّی یغنّی تغنیة بالقافیة
سرود گفتن و عرفاً تردید الصوت بالالحان فی الشعر مع انضمام
التصفیق بالالحان و مناسبة التصفیق لها انتهی بدین تقریر
میان سماع و غنا فرق اعتباری نیست و بعضی غنا را مخصوص
کرده اند باستماع اشعاری که در ذکر اغانی باشد با حسن صوت
چنانچه مولانا فخر الدین زرادی گفته است إنّ السماع غیر
الغناء لانه استماع الاشعار التی تکون فی ذکر الغوانی
مع حسن الصوت فالسماع مطلق و الغناء مقید و المطلق حاکم
علی المقید فاذا کان السماع قاصرا عن بعض الغناء
فهو مباح بالاتفاق لانه مجموع من الصوت
الحسن و الکلام الموزون و استماعهما فی الاصل

جائز بلا خلاف و اذا کل واحد منهما احسن المغنی فی عمله انتهی و قال ابو طالب

پس از معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا فرق بین ایشان دو
واضح گردید و بدریافت پیوست که نزاع و اختلاف فیما بین العلما
در معنی سرود گفتن است نه در سماع که عبارت از سرود
شنیدن قول جمیل است با حسن صوت **افاده ثانی**

باید دانست که در حدیث صحیح آمده است زینوا القرآن باصواتکم
یعنی آرایش دهید قرآن را با آوازهای خود ها و نیز فرمود صلی الله
علیه وسلم لیس منا من لم یتغن بالقرآن نیست از ما هر که تغنی
نکند بقرآن و نیز فرمود تعلموا القرآن وغنوا به بیاموزید قرآن را و تغنی
کنید بدان و هم در حدیث آمده ما اذن الله لشیء کاذنه لنبی
یتغنی بالقرآن یعنی گوش نمی نهد و استماع نمی کند حق تعالی هیچ چیز را
همچو گوش نهادن و استماع کردن وی پیغمبری را که آواز را
که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآن را و جهر میکند بدان و نیز
در مدح خوش خوانی ابو موسی اشعری رضی الله عنه فرموده است لقد اعطی
مزمارا من مزامیر آل داود یعنی داده شده است ابو موسی گلوی خوش

افاده ثانی در بیان [illegible]

از خوش الحانیهای آل داود علیه السلام [illegible] احادیث

معلوم میشود که مطلق تغنی در بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرکت دادن بر وجه انصاف است آنست که تطریب و تلحین بر دو وجه
است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بی تکلف
تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبعش بیاید و آن تطریب
و تلحین را و این جایز است اگرچه بیارد بر زیادت تزیین و
تحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من بدانستمی
که تو می شنوی زیادت میکردم تزیین و تحسین آنرا و کسیکه
هیجان میکند او را طرب و حزن و شوق مالک نمیشود
نفس خود را و صبر نمی تواند کرد از تطریب و تلحین و
تزیین صوت در قرائت پس وی مطبوع است نه متطبع و
مکلف است نه متکلف و اینست مراد بلحون عرب و لحن
عرب و این قسم آن لحنی است که میکردند آنرا صحابه و میشنیدند
آنرا و این لحنی محمود است که متاثر میگردد بدان طبایع.
و وجه ثانی آنکه صناعتی از صنایع موسیقی باشد که نمی
طبایع سماحت بدان و حاصل نمیشود مگر بتکلف و تصنع و
تمرین چنانکه آموخته میشود بانواع الحان موسیقیه بسیط

ومرکب بر ایقاعات مخصوصه واوزان مخترعه که حاصل نمیشود
مگر بتعلم و تکلّف روا نیست و مکروه داشتند آنرا اسلاف و انکار
کردند قرائت باین وجه و کسیکه عالم است او را باحوال سلف
میداند قطعاً که ایشان مبرّا اند از الحان موسیقی که تکلف
کرده شود بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه معدوده محدوده.
و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و
تجویز کنند آنرا بلکه میخواندند به تحزین و تطریب و تحسین
صوت و این امریست مرکوز در طبایع و نهی نکرده است از آن
شارع بلکه ارشاد کرده است بآن و خوانده است مردم را
بدان و حضّ داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن
و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند به قرآن ذکره [illegible]
فی المواهب اللدنیه انتهی **افاده ثالث** در اینکه مشروعیت
سماع از زمان انبیا سابقین تا عهد خاتم النبیین علیه و علیهم السلام
اجمعین شده آمده است چنانچه اخبار بدان در کتب سلف و خلف
مسطور است از اجله علمای حنفیه متقدمین محمد [illegible]

۹
افاده ثالث در اینکه
مشروعیت سماع از
زمان حضرت داود
علی نبینا و علیه السلام است

کشف المحجوب و از متاخرین شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة
آنچه درین خصوص نوشته‌اند مشتی نمونه خرواری نقل کرده میاید
تا در تفصیل را اشباعی فرماید صاحب کشف المحجوب در باب سماع
می‌نویسد بدانکه سماع را اندر طبایع حکمها مختلف است چنانکه
ارادتها اندر دلها مختلف است و ستم باشد که کسی اندر یک
حکم مطلق حکم کند جمله مستمعان بر دو گروه اند یکی معنی شنوند و دیگر
آنکه صوت شنوند و اندرین هر دو اصل فواید است و آفات از
استماع اصوات خوش غلیان آن معنی باشد که اندر مردم
مرکب بود اگر حق بود حق و اگر باطل باطل کسی را که مایه طبع فساد
بود آنچه شنود همه فساد باشد و معانی این معنی اندر حکایت
داود علیه السلام بیاید که چون حق تعالی او را خلیفه خود گردانید
وی را صوتی خوش داد و حلق وی را مزامیر گردانید که کوهها را
رسایل وی گردانید تا جمله وحوش و طیور از کوه و دشت به سماع
آواز وی بیامدندی و آب از رفتن بایستادی و مرغان
از هوا بیفتادندی [illegible]

بیخ بخوردندی و اطفال ایشان گرسنه بودندی و شیر نخواستندی و در سرگاه خلق

از آنجا بازگشتندی بسیار مرده از لذت کلام و صوت داود و

مرده بودندی تا حدی که گویند که یک نوبت چهل هزار کس در آن مجلس

حاضر بودند که مرده بودند و دوازده هزار پیر نیز مرده بودند الی

آخر الحکایة و تفصیل این حکایت شیخ عبد الحق علیه الرحمة در

مدارج النبوت آورده است که چون می‌خواست داود علیه السلام

که تکلم کند بزبور [illegible] و می‌خواند بود برای ایشان [illegible]

[illegible] تا [illegible] و [illegible] شنید [illegible] کنار [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible] آن ندا [illegible] و در کرانها و گوشها و سینها

و کوهها و درها [illegible] فلان روز تکلم می‌کند

بعد از آن بیرون آورده [illegible] آدمی منبر بسوی صحرا پس

می‌نشست بر آن و سلیمان استاده بود بر سر وی و می‌آمدند

انس و جن و طیور و وحوش و هوام و بیرون می‌آمدند احبار

و [illegible] را [illegible] استماع [illegible] و ذکر [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] داود علیه السلام از مدارج النبوة

پس می مردند طایفه از شنوندگان پس از آن شروع میکرد داود
در نوحه کردن بر گناهکاران پس می مردند طایفه از ایشان پس
چون کم میشد موت بخلق و سخت میگشت میگفتند مر او را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان
بر رو می افتاد داود و بیهوش میگشت و برداشته میشد سریر
و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر کرا
خویشی و دوستی بود با داود بجوید او را و بیرون آرد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و پسران
و برادران خود بر میداشتند و می بردند بشهر و چون بهوش
می آمد داود در روز دوم میپرسید از سلیمان و میگفت چه کردند
ای سلیمان عباد بنی اسرائیل پس میگفت مردند یا نبی الله
فلان و فلان و میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر مینمود
و نوحه میکرد داود و میگفت آیا خشم میگیری تو خدایا بر داود
که مردند همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داب
داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد در اینحال تا آنکه

خواست خدای عز و جل انتهی و نیز در همین مجموعه حسن صوت مذاق
سبحانه ربنا ما ابصرنا بین ولقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی
و در تفسیر فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه مجمعین در تفسیر اذا
سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من
الحق مفسران تصریح نموده اند که مراد از سماع است سماع قرآن
باشد یا ذکر از مواعظ و حکم چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره در عوارف میگوید که این سماع است که مشتمل علیه
است حقانیت او و مخالفتی نیست در آن و کسی از اهل ایمان
و این سماع مستجلب رحمت است از پروردگار کریم انتهی پس
معلوم شد که اباحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست و
اختلاف که در تغنی و در صدد معنی لغوی و اصطلاحی غنا و تغنی
گذشت و باجتماع لغت و اصطلاح عقلاً غنا از چهار صورت
بیرون نیست یکی ترنم و تکلم شخصی بکلام موزون والحان طرب
افزودن برای تنشیط خاطر خویش دوم سرائیدن او
برای استماع دیگری بدون آنکه آنرا پیشه کرده اند

۱۱
حصر عقلی اقسام غنا و
نمودن اختلاف که در
تغنی که آنرا پیشه
کرده اند
۸

تا فرق بدان نهم رسانند سیوم شنیدن او برای شنوانیدن
غیری بطریق کسب و حرفت و طمع اخذ اجرت چهارم شنیدن
آواز خوش و کلام موزون و صدای طرب انگیز از انسان
باشد یا از وحشی و طیر خواه از آلات غنا از هر جنس که باشد
اگرچه از قول مدعی مذکور جمیع اقسام مسطوره مفهوم
میگردد ولیکن حکم هر یک قسم در باب دوم معلوم
خواهد شد ان شاء الله تعالی هرچند بسا امور متعلقه بماده
باقی اند که تا بیان آن از مقدمه موجب توحش در فهم بعضی
احادیث و روایات که در دلایل اباحت منقول میگردد
خواهد شد لیکن نظر بآنکه مقدمه طول میکشید و اصل مقصد که
بیان اباحت سماع است بعید میگردید لهذا آنچنان امور را
در ضمن جواب استدلالی که بر ابطال تحریم در باب سوم
میآید ذکر کرده خواهد شد بحول الله سبحانه

## باب اول

در سماع و آن مشتمل بر دو فصل فصل اول در اباحت
[illegible] سماع از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سماع [illegible]

[illegible]

فضائل النبی ... و اگرچه احادیث ... ظاهراً مختلفند بسیار جمع کنند

تعلق با آنها میکنیم و در اینجا اکثر احادیث صحیحه که در کتب صحاح یافته

میشود و آن دوازده حدیث اند بنا بر تسهیل فهم خاص و عام

معه ترجمه ذکر کرده میاید **الاول** عن انس بن مالک رضی الله عنه

ان النبی صلی الله علیه وسلم مر ببعض ازقة المدینة ... مروی است از انس

مالک رضی الله عنه که بدرستیکه محمد صلی الله علیه وسلم بگذشت

ببعضی کوچهای مدینه فاذا هو بجوار یضربن بدفهن پس ناگاه رسید

به دختران که میزدند دف را و یتغنین و یقلن و سرود میکردند

و میگفتند نحن جوار من بنی النجار یا حبذا محمد من جار قائیم دختران از بنی النجار

که قبیله ایست معروف از انصار و مادر عبدالمطلب بن هاشم

جد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن قبیله بود ای خوشا

حال [illegible] محمد [illegible] صلی الله علیه وسلم از جهت همسایه فقال النبی

صلی الله علیه وسلم الله یعلم انی لاحبکن پس گفت نبی صلعم که خدا تعالی

خوب میداند که من دوست میدارم شما را اخرجه ابن ماجه

روایت کرد این حدیث را ابن ماجه قزوینی که محدثیست معروف

۱۳ شنیدن پیغمبر صلی الله علیه وسلم غنا یا دف از زنان با تخصیص عید و غیره تقریبات در کوچه و مدح تغنیات با اینکه دوست میدارد آنها را

[illegible] علی الاطلاق [illegible]

[illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] واقع شد [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] علی [illegible] می‌نشست [illegible] می‌باشند

[illegible]

[illegible] شروع کردند [illegible]

[illegible] کشته شده بودند

[illegible]

[illegible] چنین گفت

یکی از ایشان [illegible]

که [illegible] فقال علیه السلام [illegible]

و قول الله تعالی [illegible]

بسماع که ذات ملهی باشد انسان مشتغل باشد و این مضمون

که بمنزله حال مخبران غنیست از آن احتراز نمائی چه او دنیا

علم نجوم غنا صحیح نیست و حدیث مذکور بسط بر عدم جواز

دلالت بر اباحت غنا نمیکند. اخرجه البخاری فی کتاب النکاح

الثالث عن عائشة رضی الله عنها انها زفت امرأة الی رجل من الانصار

فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا عائشة ما کان معکم لهو فان الانصار یعجبهم اللهو

مرویست از عائشه صدیقه که بعروسی فرستاد زنی را

بسوی مردی از انصار پس فرمود رسول الله صلی الله علیه

وسلم ای عائشه چه با شما کسی نباشد با وی لهو زیرا که انصار

را خوش میآید قسم لهو که عبارت از غناست ازین حدیث

معلوم میشود که اطلاق لهو بر غنا در حلال صحیحست الرابع

عن ابن عباس قال انکحت عائشة قرابة لها من الانصار فجاء رسول الله صلی الله علیه

وسلم فقال اهدیتم الفتاة قالوا نعم نکاح کرده داد

عائشه زنی را از اقارب خود که از انصار بود پس آمد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود فرستادید آن دختر

حدیث سوم در بیان غنا در عروسی انصارست و لهو غنا بر حلال اطلاق کرده صحیح است

حدیث چهارم متضمن اینست شادی و نکاح غنا ضروریست

یعنی بخانه زوج مردمان گفتند بلی قال ارسلتم معها من یغنی قالت لا
فرمود فرستادید با او کسی را که تغنی کند عایشه گفت که نه قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان الانصار قوم فیهم غزل فلو بعثتم معها
من یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم فرمود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه انصار قومی اند که در ایشان
غزل بسیار است یعنی رغبت باشعار مطربه بسیار میدارند پس
کاش میفرستادید بصحبت آن عروس شخصی را که میگفت وادا
میکرد این مضمون را که بطریق تهنیت ومبارکبادی گفته میشد آمدیم
بشما آمدیم پس زنده دارد ما را خدا تعالی و زنده دارد شما را

۱۷ حدیث متضمن اینکه بنواختن غنا و دف همراه عروس پیغمبر خدا امر فرموده

اخرجه ابن ماجه فی کتاب النکاح **الخامس** عن عائشة رضی الله عنها
ان النبی صلعم قال ما فعلت فلانة لیتیمة کانت عندها روایت از
عائشه صدیقه رض بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
چه حال فلانه زن شد که یتیمه بود نزد عائشه پرورش مییافت
فقالت اهدیناها الی زوجها عائشه گفت که عروس ساخته فرستادیم
او را بخانه زوجش او قال فهلا بعثتم معها بجاریة تضرب بالدف وتغنی

فرمودند پس خبر داده فرستادند صحابه آن دختری که میرود به

وحتی سرا امید قالت عائشة ماذا نقول قال تقول اتيناكم اتيناكم الحديث

عائشه گفت که چه بگویند یعنی آن سرا امید فرمود که بگوئید

اتيناكم اتيناكم یعنی آن کلمات تهنیت که تفسیرش با آمدیم

اخرجه الحافظ تقي الدين محمد بن الشيخ العالم مجد الدين علي بن وهب القشيري

في كتاب اقتناص السوانح بسنده و این حدیث متقارب اللفظ والمعنى

باحادیث سابقه است کما قد اسلفنا يا عائشة أتعرفين

هذه فقالت لا يا نبي الله فقال هذه قينة بني فلان تحبين ان تغنيك فغنتها

ای عائشه آیا می‌شناسی این زن را پس گفت عائشه نه ای پیغمبر خدا

فرمود این مغنیه فلان قوم است دوست میداری که سرا بد برای تو

پس سرا بید برای او فقال النبي صلى الله عليه وسلم قد نفخ الشيطان في منخريها

پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که دمیده است شیطان در

سوراخهای بینی او و مراد از نفخ شیطان در منخریهاش گمنا...

از تکبر و اعجاب نفس است که آن زن ... سرا بید

خود ... طرب و علیه سرود ... 

حدیث ... قصه ... عائشه ... مغنیه ... شنوانید

کار از عمل شیطان است بلکه آن محمود و مطلوب است الا آنچه از آن لهو [illegible] گردد

حالت قرآن خواندن و ذکر و تسبیح کردن [illegible] بعض [illegible]

است و در حدیث آمده است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه و نفثه

و همزه و تفسیر نفخ تکبر آمده است از امیر المؤمنین فاروق اعظم

رضی الله عنه ذکره البخاری و اگر [illegible] الا [illegible]

غنا کنند منافی [illegible] حدیث خواهد شد که [illegible]

ولکن من [illegible] رواه النسائی **السابع** عن بریدة بن الحصیب الاسلمی

رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما رجع من بعض مغازیه جاءته

جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردک الله سالما

ان اضرب بین یدیک بالدف و اتغنی

از بریدة بن الحصیب اسلمی رض روایت آمده که [illegible] پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم هرگاه مراجعت فرمود از بعضی مغازی

خود آمد پیش کنیزکی سیاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه

من نذر کرده بودم که اگر باز گرداند ترا خدا تندرست [illegible]

روبروی تو [illegible] بکنم فقال لها ان کنت نذرت فاضربی و الا فلا

حدیث سماع غنا [illegible] غنای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غنا و [illegible]

پیغمبر گفت او را اگر نذر کرده پس بزن و رنه نزن چرا که اباحت
با آن نیست و این اشاره بعدم جنبیت آن وقت است که قوم آنحضرت را تعظیما
به الافعال و لامة میکنند زیرا که دف زدن برای ایفای نذر درست است
آن جایز باشد با طلاق آن زیرا که حکم با ایفای نذر دلیل است بر
اباحت مطلقه چه اگر دف زدن حرام بودی پیغمبر صلعم برای
ایفای نذر بدان امر نکردی بل بنابر کفاره نذر ارشاد فرمودی
چرا که کفاره یمین و نذر حرام منصوص بنص قرآنی است پس
بر خلاف آن پیغمبر صلعم امکانی نداشت در منهاج شیخ عبد الحق
در ترجمه مشکوة می نویسد اکثر علما را در دف زدن اختلاف است
بعضی مباح داشته اند مطلقا و بعضی مکروه گفته اند مطلقا و بعضی
مباح داشته اند در نکاح و اعیاد و مانند آن از سرور
مشروع و مذهب صحیح مختار همین است و بعضی در آنچه جلاجل دارد
و ندارد فرقی نهاده اند و گفته اند که اول مکروه است باتفاق و
این حدیث دلیل اباحت دف زدن است زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم امر کرده بوفای نذر او در دف زدن را جنبیت و شعر

شده است که نذر معصیتی باشد مگر چیزی که از جنس طاعت و قربت
است و این مذهب جمهور ائمه است و نزد حنفیه شافعی است بودن آن
مباح و نذر نزد ما به ارتکاب مباح است روا باشد در معصیت جایز نیست
بالاتفاق پس دلالت کرد حدیث بر اباحت ضرب دف بلکه بر ندب آن
و مستحب در ما نحن فیه همچنین است زیرا که سرور به قدوم شریف رسول
صلی الله علیه وسلم و سلامت وی قربت و عبادت است و دلالت
کرد بر آنکه سماع اصوات نساء نیز مباح است اگر خالی باشد
از فتنه کذا قالوا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعرض نکرد به زن
تغنی و همین فرمود که اگر نذر کرده بزن دف یا بجهت آنکه تغنی
در ذکر تابع دف بود چون حکم دف ذکر کرد حکم وی نیز معلوم
باشد یا بجهت آنکه تغنی مباح است شده که جهت در وقت آن
اگر او را نذر کرده بکن فانهم فجعلت تضرب فدخل ابوبکر رضی الله
عنه وهی تضرب ثم دخل علی رضی الله عنه وهی تضرب ثم دخل
عثمان رضی الله عنه وهی تضرب پس شروع کرد دف زدن
ابوبکر رضی الله عنه در حالیکه میزد دف ... تحقیق

ودر حالیکه بشنزب دف میکرد ونشسته بود در آمد عثمان رضی الله عنه در انحال که

میزد بدف را ثم دخل عمر رضی الله عنه پستر در آمد عمر رضه در حال انست فرزدش

فالقت الدف تحت استها ثم قعدت علیه پس پینداخت آن زن دف را زیر مقعد خود

ونشست بر آن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیخاف

منک یا عمر پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه

شیطان هر آینه میترسد از تو ای عمر انی کنت جالسا وهی تضرب

فدخل ابو بکر وهی تضرب ثم دخل علی وهی تضرب ثم دخل عثمان وهی

تضرب فلما دخلت انت یا عمر القت الدف رواه الترمذی وقال

هذا حدیث حسن صحیح غریب زیرا که من نشسته بودم وآن زن دف میزد

پس داخل شد ابو بکر پس علی پستر عثمان وآن بدستور دف میزد

هرگاه داخل شدی تو ای عمر انداخت دف را روایت کرده است

آنرا ترمذی وگفته که این حدیث حسن وصحیح وغریب است نقل کرده

است این حدیث را صاحب مشکوة در مناقب حضرت عمر رضه

مخفی مباد که درین حدیث از لفظ ان الشیطان لیخاف

منک یا عمر وهمچنان از فقره ان الشیطان لیفر منا

فصل چهارم که حدیث دیگر آورده بعضی خزنه و مسیر اخطاها از شیطان ... 
نحو تشبیه بشیطان ... حضرت عمر ... 
عمر شیطان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم خائف نگشته و از عمر
رضی الله عنه خوفناک گشته ... آنکه در بین ... 
عمر رضی بر نبی صلی الله علیه و سلم لازم می آید و آن خلاف اجماع
و اهل سنت است جواب ... علمای ... آنست که جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و سلم در ضمن ... حضرت عمر رضی ... 
را بخوف شیطان از جناب فاروق رضی تشبیه داده است و این لفظ
بر ... بودن غنا دلالت نمیکند چه ضرور نیست که هر عمل شیطانی
معصیت باشد زیرا که بر بعضی انبیاء علیهم السلام اطلاق عمل
شیطانی در قرآن مجید آمده است چنانچه از آیه کریمه فوسوس لهما الشیطان
و کذا و ما انسانیه الا الشیطان و همچنین فوکزه موسی
فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان ظاهر است و نیز ممکن که
افعال انبیاء معصومین معصیت باشد پس معلوم که هر عمل شیطانی
معصیت نیست آری هر معصیت البته عمل شیطانی است ...

خصا نا [illegible] عمل شیطانی از قسم مباحات شد محذوری لازم نیاید

و اگر کسی گوید که معصیت بودن غنا بسبب [illegible] و خسارت منضم بود

[illegible] آنگوییم که [illegible] و اندیشه [illegible] امور [illegible] شده

کلی [illegible] در ابتدای اسلام هنگام تحریم خمر [illegible] از دف و ملاهی

[illegible] ذکر است خمر مطلقا ممانعت شده بود حتی که از استعمال ظروف

[illegible] جناب عمر رضی الله عنه در اجرای حکم تحریم اهتمام بسیار

[illegible] اگر [illegible] منع شدن [illegible] خمر [illegible] مسلمانان

[illegible] مخالفت [illegible] ذکر است خمر [illegible] کرده بود

[illegible]

[illegible] جناب عمر [illegible] کرده باشند

دوم آنکه [illegible] باشد که [illegible]

[illegible]

خلاف مرضی حضرت عمر باشد لهذا از آمدن ایشان ساکت گردید

سیوم آنکه جناب عمر رضی الله عنه که منصب احتساب [illegible]

[illegible]

بعضی مردم در امور سیاسیه نیز بحضور ایشان مرعوب نیست
پس رعب و اندیشه از جاریه مزبوره چه تعجب است اما عدم مخافت
جاریه مذکوره از نبی کریم و دیگر خلفای کرام علیه و علیهم السلام
و مخافت او از خلیفه ثانی رضی الله عنه موجب تفضیل ثانی بر دیگری
نمیتواند شد زیرا که مخافتی که عامه را از محتسب و وزیر و میر تزک میباشد
از پادشاه رحیم و صاحب خلق عظیم نمیباشد و مجبول طبایع بنی آدم است
که از شخصی که آثار جلال و ضبط و ربط بسیار ازو متوقع می آیند و بیشتر
اوقات مواخذه شدید در امور سیاستی از آن شخص می بینند
زیاده تر از آن مرعوب میشوند و از بطش وی ایمن نمیباشند
بخلاف شخصی که ظهور و غلبه صفت جمال در وی زیاده تر معاینه
میکنند چنانچه حضرت موسی علیه السلام که نسبت بهارون علیه السلام
جلال بیشتر داشت و گریختن شیطان ... از حصول ...
از فاضل نظیرش اذان است که در حدیث صحاح وارد شده که
وقتیکه موذن کلمات اذان ادا میکند شیطان ضرطه کرده
میگریزد و در اثنای نماز در وسوسه و خطره که باشد

در [illegible] آن دریغ نمیکنند و در قطع صلوة قصوری نمیمانند
و ازین لازم نیاید که اذان افضل شود از نماز بالجمله آنست که
صحابه کرام از حضرت عمر رض بسبب جلالت و شدت ایشان
در اسلام بسیار ملاحظه میکردند و بعضی امور که مباح میبودند
از عمل آن باز میماندند و نظیر تمام این قصه حدیثی است که صاحب
مشکوة در مناقب حضرت عمر رضی الله عنه آورده است عن سعد ابن ابی
وقاص مروی است از سعد ابن ابی وقاص رض قال استاذن عمر
بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده نسوة من قریش یکلمنه [illegible]
عالیة اصواتهن گفت راوی که اذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم درحالیکه نزد آنحضرت زنان قریش
بودند کلام میکردند و از آنحضرت چیزی طلب میداشتند و در آن
افزونی میخواستند و در آن حال بلند میکردند آواز خود یعنی
بحضور وی صلی الله علیه وسلم بی ادبانه و دلیرانه با آواز بلند
گفتگو میکردند فلما استاذن عمر قمن فبادرن الحجاب پس چون
طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه برخاستند آن زنان [illegible]

فدخل عمر و رسول الله صلى الله عليه وسلم يضحك پس در آمد عمر [illegible]
و در آنحال آنحضرت [illegible] فقال أضحك الله سنك يا رسول الله
خندان دارد خداوند دندان ترا ای رسول خدا فقال رسول الله عجبت من هؤلاء
اللاتي كن عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب پس فرمود رسول
خدا صلعم تعجب کردم از [illegible] آن که بودند نزد من یعنی [illegible]
پس هرگاه شنیدند آواز ترا [illegible] حجاب اند فقال عمر
پس گفت عمر [illegible] آن [illegible] يا عدوات أنفسهن أتهبنني ولا تهبن
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ای دشمنان جانهای خود آیا
می ترسید از من [illegible] نمی ترسید از رسول خدا صلى الله عليه وسلم فقلن أنت
أفظ وأغلظ پس گفتند [illegible] درشت مزاج و سخت طبع [illegible] یعنی [illegible]
که ازراه [illegible] در [illegible] احوال [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ايها يا ابن الخطاب والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان سالكا فجا إلا سلك فجا
غير فجك [illegible] ای پسر خطاب [illegible] که [illegible]
در [illegible] شیطان [illegible] راهی [illegible] راهی [illegible]
[illegible]

اعتقاد این [illegible] غصب حق [illegible] که حصول این

خواهد بود [illegible] که از اتباع وی باشد [illegible]

رسیده وعلی تقدیر التسلیم الافضل [illegible] خلیفه ثانی بر خلفای دیگر

علی [illegible] علیهم السلام لازم آید که مخالف عقیده اهل سنت [illegible] افتاده

چه مراد از افضلیت نزد ایشان افضل [illegible] استحقاق اکثریت ثواب

است پس [illegible] ان [illegible] الاولین من المطاعن

الثامن قالت عایشه رضی الله عنها دخل علی ابو بکر رضی الله عنه

وعندی جاریتان من جواری الانصار گفت عایشه رض درآمد بر

ابو بکر رضی الله عنه ونزد من دو دختر بودند از دختران انصار [illegible] بما تقاولت

به الانصار یوم بعاث می سرائیدند آنچه که گفتگو کرده بودند با آن

انصار روز بعاث و آن نام موضعی است بر دو منزل مدینه که قبل

از بعثت در آن جنگ عظیم مابین اوس و خزرج که از بطون انصار

اند واقع شده بود و آن اشعار از قبیل مفاخر بودند ولیستا

بمغنیتین [illegible]

[illegible]

أمزامير الشيطان في بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم

آیا مزامیر شیطان در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

چنانکه در روایت دیگر آمده است و اطلاق مزامیر شیطان

شیطان از اسماع این چیزها خوشوقت میشود و آن اغوای خود میداند

بآنگاه که در مجلس شراب و غیره محرمات نواخته میشود فقال رسول الله صلی الله علیه

وسلم یا ابابکر ان لکل قوم عیدا و هذا عیدنا پس فرمود ای ابوبکر

برای هر قوم عیدیست و این عید ماست یعنی گروه مسلمین اخرجه الشیخان

وفی روایة له دخل علیّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وعندی جاریتان

تغنیان بغناء بعاث فاضطجع النبی صلی الله علیه علی الفراش

وحوّل وجهه و در روایتی از بخاری باین الفاظ آمده است

که در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نزد من دو دختر

بودند که می سرائیدند سرود بعاث پس بر پهلو شد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم بر بستر و بگردانید روی خود را و این بجهت آن باشد که آن دو دختر

بودند و نفس خود را مجتنب ساخت و روی مبارک خود را از ایشان

دیگر گردانید تا مبادا بر ایشان نظر افتد چه آن نامحرم بودند

بود قطع بر ایشان نیز آنرا انفاق حرام بود و ازین مستفاد
شد که شنیدن الحان بپرده نشود و دکند سرود آن مباح است
فانتهرنی وقال مزمار الشیطان عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
و در آمد درین ابوبکر رضی الله عنه زجر فرمود مرا او توبیخ کرد و گفت
مزمار شیطان نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر
رضی الله عنه معلوم کرد که آنحضرت در خواب باشند که مخالفت
نمی کنند یا ازین چیزها غافل شده متوجه اجانب غیب یا امور باطن
فرموده باشند فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال دعهما ابس [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع کرد بگذار ایشان را یعنی
از زجر و منع ایشان بگذر تا که از طاهر این مقاله [illegible] مستفاد
شده که آنحضرت از زدن دف و سرائیدن آن جواریها
غافل نبوده بعد لهذا مقصدی ابو بکر شده لیکن تشخیص [illegible]
از تجویزات سابق روشن گشت فلما غفل غمزتهما فخرجتا
پس چگاه [illegible] ابوبکر [illegible] صلی الله علیه وسلم
[illegible]

[illegible] بخط خود [illegible]

بآن حضرت [illegible] بتاریخ البال [illegible]

[illegible]

[illegible] بتاریخ [illegible]

[illegible] مصداق [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

استشاره [illegible] باشند این [illegible]

در محل آن [illegible] چنانچه در وقت نماز و تلاوت قرآن

اشتغال [illegible] نماید و کان یوم عید یلعب السودان

بالدرق والحراب [illegible] بازی میکردند و در آن [illegible]

بسپرهای و نیزه‌های خود و الدرق جمع درقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

مراد از ... [illegible] یعنی لعب ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

یعنی لعب ... اذا طلب ... [illegible]

تا آنکه ... [illegible] یعنی از ... [illegible]

لعب ... [illegible]

و زیادت بر آن نکرده ... [illegible]

شاید باید دانست که درین حدیث دلالت بر ... [illegible] است

... [illegible]

... برای جهاد ... باشد ... [illegible]

... [illegible] کردن با شمشیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] است از قوم ... [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم
[illegible] فصل ما بين الحلال
والحرام الدف والصوت في النكاح رواه الترمذي وابن ماجه والنسائي
فرق است در میان حلال که نکاح است و حرام که زنا است دف
زدن و آواز خوش [illegible] وقت نکاح [illegible]
کردن روا است [illegible] ابن ماجه و نسائی
مقصود [illegible] آن است که در نکاح [illegible] و آن دو قسم
است یکی برای [illegible] و آن [illegible] و دیگر
برای [illegible]
[illegible]
[illegible] بوده بنا بر آن [illegible]
بذکر چیزهای دیگر [illegible] الله اعلم [illegible]
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلنوا هذا النكاح واجعلوه في المساجد
واضربوا عليه [illegible] بالغربال اي الدفوف [illegible]
[illegible]

نکاح را معلوم و اشکارا ... در مسجد که محل ... ... ...
و در نکاح آنچه مطلوب میشود چون نکاح عبادت است و اشتمال ... ...
و احیای سنت سنیه خیر الانام ... عبادت شده است لهذا
ایقاع آن در مسجد که جایگاه عبادت است مناسب و نیز
بیان دف زدن یعنی اعلان نکاح باین چیزها چون مالوف و مشتهر
و اظهار شده بود بنا بران امر باستعمال آن وقت نکاح ورود
یافته تا خواطر را تفریح و طبایع حضار مجلس را انبساط و اخبار
نکاح یابند و این امر مباحی است و بعضی باستحباب هم
رفته اند و جمهور علمای محققین در مشروعیت آن ... نکاح ...
ندارند و بعضی باین قیاس در سایر اوقات سرور ... ...
عن عامر بن سعد قال دخلت على قرظة بن كعب وابي مسعود الانصاري في عرس
واذا جوار يغنين فقلت اي صاحبي رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل بدر
يفعل هذا عندكم فقالا اجلس ان شئت فاسمع معنا وان شئت فاذهب فانه
قد رخص لنا في اللهو عند العرس رواه النسائي كذا في المشكوة مرویست از عامر ابن سعد
گفت عامر داخل شدم بر قرظه بن کعب و ابو مسعود انصاری

[illegible] که بود و صحابی [illegible] [illegible]

پس گفتم آنها را که ای یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

در کرده میشود غنا بحضور شما پس گفتند بدر و صحابی اگر میخواهی

بنشین که بشنوی همراه ما و اگر نمی خواهی پس برو بدرستیکه

[illegible] رخصت داده شده است برای ما در [illegible]

روایت کرده است [illegible] این حدیث دلالت دارد بر آنکه

[illegible] در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

در وقت [illegible] استقرار داشتند [illegible]

است که [illegible] بلکه اطلاق [illegible]

واعلم [illegible] الفصل الثانی عشر [illegible]

فی کتاب صفوة التصوف بسنده الی عبد الله بن [illegible]

عند النبی صلی الله علیه وسلم امراة تغنی فاستأذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فلما [illegible]

[illegible] والنبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

بكار ابن [illegible] سكت [illegible] والعقيلي في الضعفاء [illegible]
[illegible] قال الشيخ الامام العالم [illegible]
[illegible] الشافعي [illegible]
[illegible] الامام [illegible] ذكر حديث [illegible]
[illegible] فقد ذكره
ابن حبان في كتاب الثقات وقال
ابن الجوزي [illegible] ورواه
الخطيب من رواية عبد الرزاق
عن بكار [illegible] الضعف فيه [illegible]
[illegible] في طريقه ابن طاهر
ورواه الحافظ العالم الثقة محمد بن
[illegible] في تاريخ مكة من غير طريق الخطيب
ومن غير طريق ابن طاهر فقال
حدثنا ابو [illegible] عن ابي ميسرة ثنا محمد ابن جعفر ثنا
عبد المجيد ابن [illegible] ابن [illegible]

۱ ۱۸۳ ۱

یقول قالت عن ابیه الی

آخر الحدیث یقضی

بذا الطریق عبد الجبار الورد

بدل بکار ثقة انتهی ترجمه

حدیث ثانی که روایت میکند حافظ محمد ابن ماجه در کتاب

خود که صفوة التصوف است باسناد خود تا ... تا عبد

ابن ابی ملیکه گفت عبد الله که بدرستیکه عائشه رضی الله عنها

حدیث کرده است مرا که بتحقیق بود زنی نزد رسول خدا صلی الله

علیه وسلم که تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر بن خطاب

رضی الله عنه پس ... برخاست

پس داخل شد عمر ابن خطاب رضی الله عنه در آنحال که نبی

صلی الله علیه وسلم ... میکرد پس گفت عمر ...

... ای رسول الله ...

... پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...

پس گفت عمر ...

بشنیده پیشتر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنید همچنان فقط و
احتجاج کرده است ابن طاهر باین حدیث بر جواز غنا با دف و گفته که
اگر وی راویان آن بکار ابن عبد الله نبودی هر آینه حکم میکردم بر
صحت حدیث مذکور و لاحق میکردم آنرا با حادیثی که در صحیح
بخاری و در صحیح مسلم اند لیکن کلام کرده شده است در بکار
یعنی در بودن او موافق شرایط ملتزمه صحیحین گفتگو است لیکن
صاحب استماع مظنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر
قادح است در روی لیث وجه یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود
منجمله ثقات ذکر کرده دوم اینکه ابن جوزی نیز گفته که نمیدانم قدحی
در بکار سیوم اینکه خطیب همین حدیث را بروایت عبد الرزاق
از بکار نقل کرده و ضعف را درین حدیث بجهت راوی دیگر گفته
که او نیست در طریق ابن طاهر پس بکار نزد خطیب هم از ثقات
ثابت شد و قطع نظر از ثقاهت بکار فاکهی در تاریخ مکه باسناد
صحیح همین حدیث را از عبد الجبار الورد بدل بکار روایت
کرده و عبد الجبار ثقه بالاتفاق است پس صحت حدیث

[illegible] قلما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] البلدان

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شنید [illegible] آن [illegible]

و آنحضرت [illegible]

[illegible] رضی الله عنه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] این

[illegible]

منکرین با این چنین احادیث صحاح هم ایشان بیارند تا
شنیده بعده یوسفون تشنیع چنین سماع آنحضرت صلی الله علیه
وسلم غنا را با دف در ایام اعیاد است سرور و بلا تقریب
و بعض تخصیص بیان مکان و زمن دعا لعنت آن حضرت بر منکر
آن و اقتدای خلفای راشدین مر آن حضرت را درین
خصوص چنانکه از احادیث مذکوره مستفاد گردید برای
اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر که دف بعض آن از مطلق آلات
کفایت میکند هیچ مسلمانی را انکار از ان نرسد چه این قسم
انکار موجب تزلزل ایمان است چرا که ایمان تصدیق جمیع
ما اتی به النبی [illegible] شرط است در مؤمن شدن و تکذیب بعض از ان
محض کفر است تا نه تعذیب بعض منکرین سماع انکار آنها
درین پرده میکنند که ما را عقل و تمیز صحت و سقم احادیث
و ناسخ و منسوخ و صحیح را از ضعیف نیست الکن مقلد این مجتهد
امام ابو حنیفه مجتهد با رضی الله عنه مذهب [illegible] میشنید از وی
رضی الله عنه با وصف [illegible] بودن آنحضرت احادیث [illegible]

تمییز صحیح و سقیم [illegible] کرد قول مجتهد [illegible] صحیح [illegible]

سماع در کتب فقهی منقول شده است پس بار التقلید در حق
در حرمت وی باید در احادیث نبوی مرجع باشد بآن کار نیست
برای رهنمای این چنین منکرین و انکشاف پرده غفلت از
عقل همچو مقلدین مختوم کردن این فصل بخصوص ثلثه و
بشرح بسیط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام
ابو حنیفه و تلامذه وی و دیگر مجتهدین ثلاثه و اکثر ائمه دین
از صحابه و تابعین و تبع تابعین واجب افتاد تا از آن واضح گردد
که عمل امام ابی حنیفه رضی الله عنه بر همین احادیث بوده و وی
رحمة الله علیه خود سماع شنیده است و گاهی بر حرمت آن
نص صحیح از وی نیامده و آنچه از بعض کلام وی بعض
فقها همچو صاحب هدایه بقیاس خود حرمت استنباط کرده اند
دیگر فقهای محققین تخطیه او نموده اند و بعضی آنرا بر غنا
مقرون بمنکرات که اتفاقا حرام است حمل کرده اند نقل
اقوال و دلائل ایشان بر تحریم و جواب شافی آن نشر و بنا
در باب سوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی اکنون مختوم کرده میشود

این فصل بقصد حصر ثلثه رساله تا خاطر تحقیق طلب متعین از طول کلام
ملول نشود **فصل اول** قال الاحمد الغزالی الذی امام
عصره ومقتدا از زمانه فی کتابه بوارق الالماع فی
تکفیر من تحریم السماع فان قال المنکر علی تقدیر
صحت الاحادیث المنقوله عن الصحابه انا نتابعهم
فی جمیع الصور الا فی السماع قلنا هذا لا یجدی نفعا لانه
حینئذ یکون حاله مع الصحابه کحال ابی لهب مع النبی صلی الله
علیه وسلم فانه قال له صلی الله علیه وسلم انا اومن بقولک
یا محمد و [illegible] قولک انا لا اومن فانا
اصدقک فی هذا فقال له هذا لا ینفعک لان الایمان
المعتبر هو الایمان بجمیع ما اتی به النبی
صلی الله علیه وسلم فکذلک حال من تابع
بعض الصحابه فی جمیع الاقوال الا فی السماع
فانه لا ینفعه ولا یحصل له الاقتداء
فان قال المنکر ان اباحنیفة والشیخ

السفيان حرمة السماع فانا اتبعهما في ذلك قلنا [illegible] الالم [illegible]
الامام قولا في التحريم وثانيها ما روى عنه [illegible] حمله على سماع [illegible]
المحرم وسماع الغنا المفصل الذي [illegible] على الغناء المطلق والا[illegible]
[illegible] محذور ان احدهما [illegible] الافراد [illegible] الفسق قطعا [illegible] لان الاحاد
باعتبار وصولها الينا ثلاثة انواع احدها متواتر الاصل
متواتر الفرع كحديث الصلوة والزكوة فجاحده كافر [illegible] الثاني
حديث احاد الاصل مشهور الفرع كاحاديث مسلم وبخاري
فجاحده فاسق والثالث حديث احاد الاصل احاد الفرع [illegible]
[illegible] والموضوعات [illegible] وما ذكر [illegible] الاحاديث
على اباحة السماع من قبيل الثاني فمن انكر هذه الاحاد
وجحدها فسق [illegible] صح قول ابي حنيفة على
قول النبي صلى الله عليه وسلم كفر [illegible] تركها [illegible]
في صحة العدالة [illegible] اختيار ما اشترط [illegible] ذلك
لان اخذ الفقه من كتب الفقه لا يشترط فيها عدالة الكاتب
ولا عدالة الراوي فجاز ان الكاتب في القسم الاول [illegible]

[illegible]

او الثانية زاد شيئا او نقص فانه يبطل ذلك ايضا
بخلاف الابداعيات النبوية فانه يشترط في صحة
العقد الاول فمن اختار قولا لم يشترط
في صحة العقد الثاني ما اشترط فيه
فلذلك كان سفيها اذ السفيه من لا يختار
الاصلح لدينه ودنياه والسفه من وصف
المنافقين حيث قال تعالى
في حقهم الا انهم هم السفهاء والمنافق
في الدرك الاسفل من النار
فيلزم من هذا ان من اختار
[illegible] قولا عن غير النبي
صلى الله عليه وسلم واعرض عنه
كان مأواه الدرك الاسفل من النار
فاذن يلزم لمن تسمى بالسفاهة لقبول
قول غير النبي صلى الله عليه وسلم

و ترک فعل النبی صلی الله علیه وسلم و قوله صلی الله علیه وسلم

کان ماداه الدرک الاسفل من النار انتهی کلامه

رحمه الله علیه و برکاته و نیز از امام ابی حنیفه علیه الرحمة تصریح آمده

است که اگر شغل ما مخالف حدیث صحیح باشد بر آن قول عمل

نباید کرد و موافق همان حدیث عمل باید نمود پس قول ایچنین

مقلد منکر احادیث از روی اصول و کلیات دین عموماً و

حسب قول امام اعظم رضی الله عنه خصوصاً مردود و نامقبول

و مجهول و نامعقول است **فصل ثانی** به ثبوت پیوست از

احادیث مذکوره سماع غنا با دف و بلا دف از آن حضرت

صلی الله علیه وسلم و قاعده اصول است که فعل نبی علیه السلام

سوای زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب

و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مقتدی به است وادنی منزلت افعال

نبی افاده اباحت است چنانچه صاحب منار الاصول میگوید افعال النبی

صلی الله علیه وسلم سوی الزلة اربعة اقسام مباح

و مستحب و واجب و فرض والصحیح عندنا ان ما علمنا

فصل ثانی در اثبات سماع غنا از روی قاعده اصول ...

بمعنی ان فعله صلی الله علیه وسلم اذا فعله علی وجه القربة [illegible] فی الغنا [illegible]
علی تلک الجهة وما لم یعلم علی ای جهة فعله قلنا فعله علی ادنی منازل فعله
وهو الاباحة انتهی و بسبب اقتدای صحابه بدان ظاهر است که از قسم [illegible]
پس بمقتضای اصول مذکوره اباحت غنا بالاتفاق ثابت گردید
و بطلان دعوی اول شد که متضمن اجماع بر حرمت بود
۳۰ [illegible] **فصل ثالث** بعد ورود احادیث مذکوره احتمال
مناقشه منکرین به سه وجه متصور است یکی اینکه در صحت احادیث
کلام کنند دوم آنست که بعد قبول صحت ادعای نسخ [illegible]
نمایند سوم اینکه علمای حنفیه [illegible] از اقوال و افعال سلف
چیزی [illegible] و بطریق اصول و قواعد مسلمه مجتهد [illegible]
[illegible] وجه مذکور مناقشه ممکن نیست اما مناقشه در صحت
احادیث مذکوره [illegible] ممنوع است [illegible] احادیث مذکوره در کتب
صحاح مروی اند [illegible] و صحت آن کتب باتفاق جمیع
علمای اهل سنت [illegible] که [illegible] اصول [illegible] احادیث مذکوره ثابت
قال الشیخ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی العسقلانی [illegible] فی

فصل ثالث در [illegible] مناقشه منکرین که [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] متاخرین

وبالجملة المشهور تقدم صحيح البخاري على غيره من الكتب المصنفة في الحديث ثم صحيح مسلم لمشاركته للبخاري

في اتفاق العلماء على تلقي كتابيهما بالقبول [illegible] سوى ما علل ثم التقدم في الأرجحية من حيث الأصحية

ما وافق شرطهما لأن المراد به رواتهما مع باقي شروط الصحيح ورواتهما قد حصل الاتفاق

على القول بتعديلهم بطريق اللزوم فهم مقدمون على غيرهم في رواياتهم

و شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکاة میگویند چون مراتب

صحیح متفاوت است و بعضی اصح از بعضی است پس بدانکه

مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر

کتب مصنفه تا اینکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری

و بعضی مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور

میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت

وضع و ترتیب است و نرسانیده اند هیچ کتابی در حدیث مثل

صحیح مسلم در حسن وضع و ترتیب و رعایت دقائق اشارات

و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج از مبحث

[illegible] در صحت و قوت است آنچه متعلق است بدان [illegible]

[illegible] مساوی صحیح [illegible] نیست [illegible]

وجود تحقق کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال ایشان و بعضی توقف
کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری
است بر صحیح مسلم که ایشان ذکر موضعه والله اعلم انتهی اما سماع
با دعا فی شیخ اباحت پس موضوع است چنانکه حجة الاسلام امام
محمد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و علامه
احادیث شیخ مجد الدین فیروزآبادی مصنف قاموس در صراط المستقیم
و ابو طالب مکی در قوة القلوب تصریح نموده اند که حدیثی صحیح
در تحریم غنا وارد نشده است و قدوة الفقها و المحدثین شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در مدارج النبوة بمقام ذکر غنا گفته اند و در طرق
محدثین است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم
آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هر چه وارد شده است در این باب
از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی که
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بحرمت که دلالت میکنند بر حرمت
غنا اما آنرا تأویلات و محامل دیگر است که ذکر کرده اند غیر
ایشان از علما و چون ثابت گردید صحت اباحت شود

اسمی حدیثی صحیح در تحریم ثابت نشده است در این باب وارد شده است یا مطعون و همچنین قرآنی

اباحت بالامت قول وی تجانه واحل لکم الطیبات الخ در مرتبه نقض گشت

خواهد کرد خواهد دانست که درین سخن جمله علمای محققین از مجتهدین

ومقلدین اتفاق دارند انتهی اما مناقشه قادح بودن متاخرین

اباحت مثبته متقدمین را مدفوع است بانکه از مقررات اصول

است ان الوفاق السابق یرفع اثر الخلاف اللاحق

ولا یجوز المصیر المؤخر مخالفة الصدر الاول

وحدیث خیر القرون قرنی ثم الذی

یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب

نیز مؤید اصول مذکوره است وقال صاحب الهدایة

ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابة

رضوان الله تعالی علیهم وقال ابو طالب المکی فی

قوت القلوب سمع الغناء صحابی وتابعی ولم یزل اهل الحجاز

یرخصون فیه فی افضل ایام السنة فی الایام [illegible]

[illegible] وقال شیخ [illegible]

[illegible]

الشیخ عیسی ابن عبد الرحیم المحقق فی کتابه ان الصحابه
والتابعین بحضرتهم اهل الحل والعقد ولیس یمکن لعبیدهم احداث
الشیء وبحضرتهم اساطین الدین الذین یعدلون علی لسان
الشارع وقد ثبت منهم السماع ولم ینقل
ان احدا انکر علیهم فی ذلک
الزمان فحل ذلک محل الاجماع انتهی

پس ساقط شد احتمال نسخ اباحت متقدمین از جانب متأخرین
باقی ماند توهم این معنی که اگر علمای متأخرین از افعال متقدمین اباحت
سماع فهمیده شدی ترک آن قاطبة اختیار کرده نبودندی جواب این اشکال که توهم
مذکور بسبب عدم تتبع اخبار و آثار صحابه و تابعین و تبع تابعین
ناشی گردیده است والا نه اجماع جمیع متأخرین بر حرمت غنا ثابت
بوده اتفاق ایشان بر ترک آن عدم ثبوت اجماع بنص صاحب اشکال
که در فن اصول عبارت است از اتفاق اهل حل و عقد در زمان
مخصوص یا ازمنه متعاقبه بر امری متفق با اتفاق نموده حکم
با حرمت یا حرمت قسمی از غنا کرده و عقلا از آن قسمت که گاهی

در زمان واحد یا ازمنه متقاربه بر حرمت آن اتفاق اهل حل و
عقد شده باشد و من یدعی فعلیه البیان و اگر کسی گوید که ازین اکثر
جماعه کثیر است که بطرف حرمت غنا رفته و ترک آن گفته لیکن اتفاق
علماء کثیرین هم در معنی اجماع است گوییم که اتفاق جمهور [illegible]
علی ما علیه الجمهور مثبت اجماع نمیتواند شد بل شرعا احتجاج را نشاید
بروایات فقهیه مرقومة الذیل **فی شرح الوقایة**
فی ما اجتمع علیه الجمهور لا یعتبر خلاف البعض ذکر فی
اصول الفقه ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع هل
ینعقد باتفاق اکثر المجتهدین او لا بد من اتفاق الکل وفی
الهدایة اختار ان اتفاق الاکثر کاف فی مقابلة
اتفاق الاکثر لا یعتبر خلاف الاقل
و ایضا فی الهدایة ان المعتبر الاختلاف فی
الصدر الاول ای الصحابة رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین **سوال** اگر کسی گوید که
اکثر علمای [illegible] حرمت غنا گفته اند و نزد اهل [illegible]

[illegible]

مذهب حنفی است جوابش اینکه اولاً اتفاق اکثر حنفیان بر حرمت
غیر مسلّم است چنانچه بروایت سماع امام ابوحنیفه رضی الله عنه
بتصنیف خودش و اقوال اکثر علمای حنفیه بر اباحت
در باب دوم بیاید و علی تقدیر التسلیم عمل اهل سنت بمذهب
حنفی مقید نیست بل در مسئله خاص بقول هر امام که مطابق
حدیث و قرآن باشد عمل جائز است بروایات مفصل

وفی خزانة المفتین من باب آداب القاضی

اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی عن
مسئلة وسئل عن واقعة وکانت المسئلة مختلفة
بین اصحابنا یأخذ اولاً بقول ابی حنیفة
ثم بقول ابی یوسف ثم بقول محمد رحمهم الله ثم بقول
غیرهم من اصحاب ابی حنیفة رحمهم ثم باقاویل المشایخ بعدهم
هذا اذا کان ابوحنیفة فی جانب وصاحباه فی جانب
فالمفتی بالخیار ان شاء افتی بقول ابی حنیفة وان شاء
افتی بقولهما انتهی فی السراجیة

۳۳
عمل اهل سنت بمذهب حنفی
مخصوص نیست بمسئله
خاص عمل بر قول
هر امام جائز

ولا ينبغي لاحد ان يفتي الا ان يعرف اقاويل العلما

ويعلم من اين قالوا ويعرف معاملات الناس

فان عرف اقاويل العلماء ولم يعرف مذاهبهم فان

سئل عن مسئلة يعلم ان العلماء الذين ينتحل مذهبهم متفقة

عليه فلا باس ان يقول هذا جائز وهذا لا يجوز ويكون قوله

على سبيل الحكاية وان كانت المسئلة مختلفا فيها فلا باس

بان يقول هذا في قول فلان جائز وفي قول

فلان لا يجوز وليس له ان يختار فيجيب بقول

بعضهم ما لم يعرف حجته وعن ابي يوسف

وزفر وعافية بن زيد لا يحل لاحد ان

يفتي بقولنا ما لم يعلم

من اين قلنا

سوال اگر مفتی کو [illegible] احادیث مذکورہ [illegible]

[illegible] مخصوص [illegible]

[illegible]

جواب گوییم صرف فعل رسول صلعم برای است دلیل اباحت
تا وقتیکه از شارع حکم تخصیص صادر نشود چنانچه بعض احکام
مخصوص مذکور میگردد در حدیث صحیح آمده است صلی الله علیه وسلم
نهی عن صوم الوصال ثم فعل فلما سألوه قال لست کاحدکم انی
ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی وعلی هذا القیاس هر حکم مخصوص برای
ذات صلعم در کلام الهی وارد شده تخصیص در آن مذکور هست
مثل قوله تعالی شریفه انا احللنا لک وامرأة مؤمنة ان وهبت
نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین
و اگر کسی گوید که چه میگویی در بعض آیات مثل ومن الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الآیة حرمت غنا برای است
در یافت کرده شود از آن تصریح نهی نکرده و بر فهم مخاطبین گذاشته
گوییم این تهمت کتمان حکم شرعی بر شارع است نعوذ بالله
منها بر انبیا حرام است که بر حکم شرعی صراحة امت را
آگاه نکنند لقوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات
والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم

در ایشان الا غفران ویقولوا انهما ... واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا
الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه ... نسبت غنا ...
موجب کفر وارتداد است نعوذ بالله منها تفسیر ابو اللیث سمرقندی
ابو اللیث ... گذشت که از ان منکرین سماع حرمت غنا
فهمیده اند ... در باب ثالث ... ان شاء الله تعالی
اما عدم اتفاق ... بر ... سماع ... اتفاق بر حرمت
غنای مطلق پس ثابت است از روایات فصل ثانی این باب

## فصل ثانی

در نقل آثار واخبار ... سماع صحابه وتابعین
وتبع تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین قال الامام ...
الطحاوی ... صاحب البیان انه کان لعثمان رضی الله عنه جاریتان
تغنیان له فاذا کان وقت السحر قال امسکا ...
... که از عشره مبشره واجله صحابه رضی الله عنهم بوده ...
غنا ... روی ابو بکر بن ابی شیبه ... عبد العزیز
قال لقد ...
یعنی ... روایت کرده ابو بکر بن ابی شیبه از ابی ...

که گفته‌اند اولی است که بدست شکر نواخت شبی مالک و حسن را و
می شمرانید پسر عبد الرحمن و سعد ابن ابی وقاص و حمزة بن
عبد المطلب و عبد الله بن عمر و جعفر بن ابی طالب رضی الله
تعالی عنهم با وصف جلالت قدر و عظمت شان در ورع و تقوی تا
بپایان نشنیده اند غنا یا دف ملکم عبد الله بن جعفر با عود
نیز کما قال عیسی بن عبد الرحیم المنعوت فی کتابه الاصحاب
منهم سعد بن ابی وقاص و حمزة بن عبد المطلب و عبد الله بن
عمر و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم لا یحصون و عبد الله
بن جعفر مع کبیر شانه و ورعه و تقواه کان یسمع الالحان
بجواریه و یسمعها من جلیل اوتار و کان امیر المؤمنین
اذ ذاک علی بن ابی طالب رضی الله عنه و لم ینقل انه
انکر علیه و کان رضی الله عنه مع
لسماعه مستغنین عن کل المعتقد ترک الاشتکار
کبیر الشان وکل جیت الکرم و کان ابن عمر
اذا رآه یقول السلام علیک

[illegible]

با این قدی الحباحین انتهی و مطابق آن قدوة العلماء المحققین
شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت گفته که آن حدیث روایت کرده
شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان جنید
از صحابه مشهور و جمعی کثیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و بعض
علماء مجتهدین و علماء دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت
بوده اند و نقل کرده شده آمده است در این باب از ایشان
روایات و حکایات که کفایت است در آن و ثابت معلوم
کرده که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند در آن اما
عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع و غنا از وی مستفیض و مشهور
است و نقل کرده است آنها که امعان کرده اند در این مسئله
از فقها و محدثان و ارباب تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب
گفته که وی بغنا باکی نمی دید و بود در زمان امیر المؤمنین و در آن زمان
حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت او در عهد وی
جمیله که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند مگر
مجلس دیگر در خانه خود پس تغنی کرد در آن و خواست که بیاید

و عثمان رضی الله عنه شنوده اند او را و کفایت شده از بعضی جهود
بسیار نقل کرده وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بوده اند
مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکرده اند و عبد الله میشنید برای وی
و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و نزد وی میشنید
ابیات مثل ... میشنید غنا را و ... سماع آن و همچنین
سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح میشنیدند غنا را از کنیزکان
با جلالت و کبرسن و سعید بن جبیر از اعاظم التابعین است
بشنید از جاریه که تغنی میکرد و در وقت ... و همچنین عبد الملک
بن جریج که از ... در حفظ و فقه ... جلالت
و جلالت وی می شنید غنا را و می دانست الحان را و ابراهیم
بن سعد ... بود امام عصر خود در فقه و روایات و نمیخوانید
طلبه را احادیث تا نمی شنوانید ایشانرا غنا و فتوی ... داد و در
مجلس رشید تحلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک
پس گفت ... که ... بود در ... و ...
بوده در جود ما که تغنی میکردند و ... آن ...

الکتب [illegible] که بشنود آنرا و تغنی میشود [illegible] عادت و حکایت کرده

[illegible] ذکر کرد [illegible] امام ابو حنیفه و سفیان ثوری اند

[illegible]

که امام ابو حنیفه [illegible] همسایه [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتند [illegible]

بود [illegible] شب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس پوشیده

[illegible] نزد امیر و شفاعت کرد [illegible]

[illegible] امیر که نام او عیسی [illegible] گفتند [illegible]

از زندان هر که را که نام [illegible] بود گفت [illegible] آزاد کرد [illegible]

[illegible] و چون [illegible] امام ابو حنیفه [illegible] از او [illegible] نکرد

او را [illegible] استماع [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

پس [illegible] از وی بر خلاف ان [illegible]

[illegible] برای جمیع [illegible]

[illegible]

گرفته شده است تحریم مگر از مقتضای فحش وی نه از قول
وی چنانکه گرفته‌اند به ولیمه که در وی غنا بود و یا مانند آن حکایت
کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد و نزد ابو یوسف مسئلهٔ
غنا پس ذکر کرد قصهٔ هارون الرشید را ... و حکایت کرده
شده است از امام ابو یوسف که نبا که حاضر میشد مجلس
رشید را وی بود در وی غنا پس شنید و میگریست
و پرسیده شد از مالک از سماع چیزی که رخصت دادند اهل
علم را در بلدهٔ خود که هست نیست از آن در کتب
منکر شنود آن را اگر ... غلیظ الطبع ... نقل
کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت
را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال
و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است
از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آن را
مگر فاسقان محمول است بر غنائی که مقترن
است بچیزی منکر جمعا بین القولین والفصل وبالله ...

شافعی گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب
او نیست و تتبع کردم من کتب بسیار از تصانیف شافعی
پس ندیدم که در آن کتب نصی بر تحریم وی و استاد
ابو منصور بغدادی گفته است که مذهب شافعی اباحت
سماع است بقول و الحان چون بشنود مرد از
جاریه خود یا از امراة که حلال است نظر او بدو یا بشنود در خانه
خود یا خانه بعضی اصدقای خود و بشنود آنرا بمیان
راه و مفتتن نگردد سماع مجتنباً از
مسکرات و ضایع نکند بسبب آن اوقات نماز را
و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب
کرد مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود
که غنی میکرد چون فارغ شد قینه گفت
شافعی آیا خوش کردی این را گفتم
نه گفت اگر راست میگویی نیست ترا

تر احسن صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و
صحت حس است و ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبع
و نقصان حس و از اینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا
چه فایده کردی چه در تاثیر نغمه در طبایع هیچکس را سخن نیست
که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی
که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل گفته اند که لو آنکه مراد مکروه
آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن باین معنی آمده است
و غزالی گفته دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر
باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته که حمل کرده شود
چیزیکه وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ
بر غنای که مقترنست بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض
باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله تحقیق صحیح
شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریح است در اباحت

زینت نفس و در تحریم و اما امام احمد ابن حنبل تصحیح شده است از وی
روایت کرده که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح
است روایت است از ابو العباس فرغانی که وی گفت شنیدم
صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم
سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم
ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا
دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن جناده در
تغنی پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس برآمدم بالای
بام پس دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن
او زیر بغل او بود و می خرامید بالای بام گویا که رقص میکند
و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این
دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی و آنچه منقول است
از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم که مقترن بفحش و
منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید غنا
را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی آیا نبود

[illegible]

آیا شنودی تو که آنجا رسیدی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت
بعضی شیخان صوفیه اند که استعمال میکنند با وی سکر را
و حکایت کرده از داود طائی که وی حاضر شد سماع را
و راست بنشست او در سماع بعد از آنکه متخفی شده بود
از کسی و بود وی رحمة الله علیه عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم
ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری
در فتاوی خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل
خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این قول را
از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی
عبد العزیز و حکایت کرده آنرا صاحب قوت از جماعه از
ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله
دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم
در مصنفات خود و مر او را رساله ایست درین باب و تصنیف
کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را

بدان وثوق کرده باسانیدی که دارد نقل کرده است شیخ
تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن
و ابن قتیبه از اکثر اهل عراق و روایت کرده است ابن طاهر
بسند خود که چون مبنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه
آن سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که
پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت
نمیدانم هیچ یکی را از علماء حجاز که مکروه دارد سماع را مگر
آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابو العلی حنبلی که یوسف
بن یعقوب الماجشون و برادران وی با رخصت میکردند
در سماع و گفت یحیی بن معین که از اعاظم علمای حدیث است
که می آمدیم با یوسف ماجشون پس تحدیث میکرد ما را در
خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر و ایشان
علمای ثقات از اهل حدیث اند که تخریج کنند در صحاح و گفته اند
عبد العزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و نیز روایت
میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین

است بکردن وی در عود و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه
از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت
را وقتیکه تغنی کند تا استفاده کند بان نظم و قوافی را
دیگر و فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه
گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود
لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه السرخسی و
استدلال کرده است بر آن بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه
که میکرد آنرا در خانه خود و منع میکرد آنرا الطریق تلهی
گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل میکند حدیث
انس را بر تشنید اشعار مباحه و جزم کرده است صاحب بدایع
از حنفیه بحرمتش که ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است
بانکه سماع غنا مهیج میگرداند دل را و صاحب ذخیره
از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس
و بعضی گفته اند لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور
مباح شمرده [illegible] ذکر کرده است [illegible] از علمای متقدمین [illegible]

قدر نمبر (۲) . ۱۸۳۰

۲۹۸۰

ابو محمد بن عبد السلام و صاحب شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است
صاحب امتاع که محقق بوده اند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و
معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ
ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند اشیاء
در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً
و فعلاً و بوده جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور
و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که وی گفت
نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که
نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند
در مقامات صدیقین و انبیاء مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان
میشنوند بوجد و میشنوند حق و حکایت کرده از جماعه از علمای
صحابه درین باب حکایات که اکثر ایشان ذکر کرده اند در کتب قوم

**فصل** بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه
قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر
مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای

اوست و صواب نزد ما از استدلالات و تمسکات حرکت و کراهت
را اطناب کرد در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرده اند
بکتاب و سنت و اجماع و قیاس اما وجه قیاس آنکه چون
ثابت شد در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر
نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت
میکند حزن و شوق را و استجلاب مینماید خشوع و خضوع را
و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مناجات
و زهد از دنیا و رغبت در آخرت و مثمر مزید محبت الهی
تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم نیز جایز باشد و بعضی بر حدی
نصب و تشبیه اعراب و اقسام دیگر که جایز همانا مخصوص باتفاق
نیز قیاس کنند و این استدلال بر تقدیری
صورت میبندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت
آن ثابت نگردد والا قیاس در مقابله نص
مردود آید و قائلان باباحت نمیگویند که نص در کتاب

ورود نیافته است واگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب
حروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که
مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب
نمودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی را
صلاح و تقوی در آن باید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بیند
و احتیاط و تقوی در آن اندیشد مبارکباد و اما باید که زبان
قال و مقال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن
در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما
و فقها در هر دو جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاه دارد و شیوه انصاف را نگذارد صحبت
عافیت گرچه خوش افتاد ای دل · جانب عشق عزیز است
فرو مگذارش · و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست
که بدعت ... و منکر اقوال علما شوند خصوصا آنهایی
که با کمال تقوی و دیانت و نصیحت باشند

ولکن فی وقت تنوع سبلها فاستبقوا الخیرات و ... و ما الظن باید که تنها
طریقه تخییر و تفصیل از دست نهند که توقف و احتیاط در همه کارها
محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة
و همین صاحب امتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که
معروف در مذاهب ائمه اربعه حرمت مزامیر است و با وجود آن از بعضی
علماء مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف فیها
نقل کرده و انواع الآلات و مزامیر ذکر کرده لما هو مختلف فیه
است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق
کرده و در جلاجل دائره غیران و صواب اباحت اوست در نکاح
و در بعضی اعلان آن به دف مستحب باشد و در شبابه که بعضی
نی است نیز اختلاف فیها ذکر کرده و یکی از مزامیر عود است
که آن را بربط نیز گویند و تارها دارد که آنها را زیر و بم
گویند در وی نیز اختلاف فیها ذکر کرده و گفته
که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن
آن حرام است و رفته اند طائفه از علما بجواز آن و حکایت

کرده‌اند سماع آن را از عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عبد الله
بن جعفر [illegible] نزد وی جاریه
را که میزد عود [illegible] عبد الله
بن عمر را [illegible] باسی گفت لا باس
بهذا و نقل کرده‌اند سماع آن را از عبد الله
بن الزبیر و معاویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت
و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجة بن زید که از فقهای
سبعه مدینه است و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری
و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله
بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه حکایت کرده است خلیلی از
عبد العزیز بن ماجشون که وی [illegible] و در عود
و حکایت کرده است ابن طاهر [illegible] حکایت
کرده است [illegible] گفت
[illegible]

قال لا بل عود المزمر پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا
ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل کرده ا[ست]
فاکهی در تاریخ مکه سندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند
مردی عطاء بن ابی رباح را پس درآمد و بودند درانجا قومی
که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که
درآمد بازماندند ازان پس گفت نمی نشینم تا خود بکنید
آنچه میکردید پس بنشست و تغدی کرد و صاحب امتاع این
عود را استحلال [illegible] مزامیر دیگر را برآن قیاس کرده
و بالجمله دیگر درین باب از وسعت و صلاحیت خالی نیست و
اجتماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف است
ازمیان قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین
از شافعیه برانند که صغیره است این چند کلمات از
کتاب مذکور نقل کرده شد والعهدة علیه غرض از نقل چیزان
نیست که اگر احیانا ازین مقوله چیزی ازان نقل کرده شود
نباید که در تشدید و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل ننمایند

صاحب امتاع عود را [illegible]
[illegible] مزامیر دیگر را
قیاس [illegible]

و بسیاری [illegible] ازین قوم مشهوره حق و باطل بوده عامه را [illegible]
به تقلید ایشان کشند فالحق احق ان یتبع و الله اعلم [illegible]
و اقعلم و این ضعیف در بیان مسائل کلامی در مواضع متعدده کرده
است و در همه طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته
با دلایل مسائل بجانب حرمت یا کراهیت و درین کتاب نقل
اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب
دیگر مشهور و مقرر شده است و از آن صاحب منقول
ندارد و فیت حالت که گفته شد عیب تو چون بگفتی
هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا
اجتنابه و العاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از
[illegible] که جانب اباحت [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] که در [illegible] آمده روشن [illegible]
[illegible]

[illegible]

یا بسبب آنکه در غزوهٔ بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی وادی
بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع
غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود و شنیدن ایشان غنا را
بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صحابی رسول الله
صلی الله علیه و سلم شما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه
و سلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز
بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو از نزد ما که
ما را پیغمبر رخصت داده اگر بشنویم و این در عروسی بود که غنا
در آن باتفاق مباح است بالاتر از این عبدالله بن جعفر
که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک
و موافق بود و با وی بود و تعجب مینمود از آن معاویه
اظهار انکار کرد بر عبدالله و عیب گرفت
بر وی و گفت معاذ الله حال او اینست او چه مستقیم بود
دیگر عبدالله بخانه معاویه آمد و ... بسیار گذارند
بسیار کرد و معاویه پایش گفت این را که ... میگفتند

پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال را بنشانه [illegible]
آن مینماید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان
قدیم کار [illegible] و لاعبان و فاسقان و شراب
خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت
فرمود فرستاده شده ام و [illegible] شده ام که محو کنم و
بشکنم معازف را که نام آلات و مزامیر ملاهی است و نهی کنم
از شرب خمر و زنا و [illegible] ذکر کرد
[illegible] باب ملاهی میکنند و ابداز محو و محق آثار این امور و منع
از ازاله این منکرات چون آن [illegible] عادت نماید
مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند
و از آن محظوظ گشتند [illegible] ملابست بفسق و منکرات و مخالطت
با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت
فاسقان و [illegible] بمعصیت و [illegible] ایشان دارد
[illegible]
[illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] العصا [illegible] صاحب [illegible]

و منع و تهدیدی که صادر شده باشد و در بنا شده [illegible]

که نهی از شراب [illegible] نپرستند و [illegible] در [illegible]

پرستیده [illegible] از [illegible] اکثر [illegible] صحت [illegible] این [illegible]

[illegible]

لهذا تا [illegible]

از ائمه علیهم السلام گفته اند که [illegible] وارد شده و این سخن خالی

از مکابره نیست و مثال این مثال [illegible]

انها را [illegible] نام [illegible] باشد [illegible]

استعمال آن [illegible] در آن [illegible]

حرام شد استعمال این قسم از اوانی و [illegible] دیگر

در آن هنگام حرام ساخته اند چیزی که [illegible] آن [illegible]

حرمت خمر ثابت [illegible] شد احتیاج بقمع و قلع آنها [illegible]

نماند منع و نهی از آن اوانی [illegible] ماند و با وجود آن [illegible]

[illegible] استعمال آن ظروف و اوانی

[illegible]

دو فرقه آمدند و قومی بر بطلان عبادت قایلند که این صورت نفسانی
اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته الیها در عدم شنیده
نظر به معنی و حقیقت معانی اند گفتند که اگر بمحل
فسق و منکرات است حرام و اگر بمحل این است مباح
والله اعلم و علمه احکم ابتدا از آن تعصبی پیدا شده
در میان آمد همه با ایشان انکار کردند و هر یک بیان آنرا
مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و همچنان برخی هم
اینها آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامی
اوقات را مشمول آن و مشغول بدان ساختند
و مجمعها و معرکها گرفتند و هر دو طایفه فرق میان اهل و
نااهل نکردند و سرشته احتیاط که مبنی از انصاف بود
و نصف ... از دست دادند و طایفه از ... حقیقت این ... را
مرجع صحبت نگاه نداشتند و یک منشاء اختلاف اینست
که جمعی را نظر بر تأثیرات و تصرفات نغمه بود
بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جوانه و نغم

و عدم جواز تغنی در نظر آمد بر جای خود ایستاده‌اند شیخ ابن حجر
گفته است که تأثیر نغمه بالذات بر روح حیوانیست که حرکت و طرب
کار اوست و روح انسانی منزه است از آنکه محل ورود
سماع نیست و سکون و اضمحلال و تأنی صفت اوست اما زیبا
کسی را میرسد که بگوید نعم تأثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی
باشد اما اگر بواسطه جوازی و اتصالی که میان روح حیوانی
و روح انسانیست حال این سرایت بآن کند چه مانع است
و نیز شیخ میگوید که نشان تأثیر قرآن در باطن آنست که
بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه نغمه تأثیر کند تأثیر قرآن
نیست این تأثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف
نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده
است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال
خارج از دایره امکانست مگر کسی را که مشهود و مکشوف
تجرد ذات و صفت الهی باشد انتهی کلام الشیخ بلفظه باب ثانی
در روایات کتب معتبره فقه و اقوال ائمه دین که در اباحت

۶۱ باب ثانی در ثبوت اباحت از روی فقه

غنا و ضرب دف و طبل وغیرہ آلات مباحہ وار دگشتہ

**فصل اول** در ذکر روایات کتب اہل سنت **فی شرح البزدوی** المسمی بالنوری صنفہ ابو القاسم محمد ابن عبد اللہ الدمشقی اعلم ان السماع الذی یختلف علماءنا فی حقہ وہو ما کان علی سبیل اللہو واللعب کما سمع الفساق وشاربی الخمر وتارک الصلوٰۃ فاما من یسمع الغناء وہو صالح ودائم الصلوٰۃ لا تارک الورد وقرأت القران فہو حلال بلا خلاف بین علماءنا رحمہم اللہ **فی شرح الکافی** المسمی بالمہدی للمحمد بن علی الشافعی واعلم ان المکروہ من السماع عند علماءنا رحمہم اللہ ما کان علی سبیل اللہو وارادۃ العصیان بان یجمع الفساق علی ذلک ویترکون الصلوٰۃ وقرأت القران اما من کان من اہل الصلوٰۃ واہل القران من جملۃ الصالحین فسماعہ حلال بلا خلاف بین علماءنا رحمہم اللہ اذ لا یرید بذلک السماع الا وجہ اللہ وحضورہ یذکرون اللہ وخوف الآخرۃ وکل ذلک محمود وغیر مذموم **فی البیدائع** السماع فی وقات السرور

فصل اول در ذکر روایات اباحت از کتب اہل سنت کہ سماع ان ببینی و چہار تا وی میرسد

تاكيداً للسرور وهيجانه مباح ان كان ذلك السرور مباحاً
كالغناء في ايام العيد وفي العرس وفي وقت قدوم الغايب
ووقت الوليمة والعقيقة وعند ولادة الولد وعند ختانه وعند
حفظ القرآن انتهى في السير الكبير لامام محمد رحمه الله
عن ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء ابن مالك
رحمه الله عليهما وهو كان يتغنى ويعلي بطاير؟ ويقول انه
يلانسان ان يتغنى اذا كان يسمع ويونس غيره ومن الناس
من يقول لا باس به في الاعراس والوليمة الا ترى انه
لا باس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة وان كان
ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح
واعلانه وبه اخبرنا صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف
وكذلك التغني في البدايع الحنفيه ايضاً ان المغني اذا
جمع الناس عليه يفسق بسماع صوته ردت شهادته وان كان
فعل ليدفع الوحشة عن نفسه وعن غيره لم يسقط عدالته
لان ذلك مما يؤمر به ولانه على حرمته بمجاورة اللهو ومباشرته

منكرات الشرع لا لان ذاته حرام فان سماع صوت الحسن
مباح الاصل وانما حرم لعارض اشتماله اللهو والفحش
فاذا انتفى العارض بقي على اصل الاباحة وفي الينابيع
ايضا السماع جائز لانه يرق القلب وفي المحيط في الفصل
الثامن عشر من كتاب الكراهية والاستحسان وذكر محمد
في السير الكبير عن انس بن مالك رضي الله عنه انه دخل
على اخيه البراء بن مالك رضي الله عنه وهو كان يتغنى فقوله
وهو يتغنى بظاهره حجة لا باس للانسان ان يتغنى اذا كان
يستمع وحده [illegible] من الناس من يقول لا باس
بضرب الدف في الاعراس والوليمة وان كان ذلك
نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح
واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح
ولو بالدف وكذلك التغني وتخصص [illegible] اذا كان تغنيه
نظم القرآن [illegible] ليصير فصيح اللسان لا باس به [illegible] قال
واذا كان [illegible] فيتغنى ليدفع الوحشة عن نفسه لا باس

وبه اخذ شمس الائمة السرخسي رحمة الله عليه وان الكراهة عند
هذا التغني ما يكون على سبيل اللهو لا في حصول رقة قلوب
عباد المرضية وذكر في الفتاوى الغياثية سئل
ابو يوسف عن التغني هل يجوز قال يجوز وعند محمد رحمة الله عليه لا يجوز
وفي القنية قال ضرب الدف في النكاح اعلانا للتشهير
سنة لقوله صلى الله عليه وسلم اعلنوا النكاح ولو
بالدف وعليه الفتوى و ذكر في المنافع انه قال [illegible]
استماع التغني بعض الروايات [illegible] مملوكة [illegible]
المختار شرح [illegible] الاختيار في فصل [illegible]
من الغياثية ما التغني [illegible] لدفع الوحشة فلا باس عند [illegible]
وتحسين الصوت وغيره قال [illegible] موعظة وحكمة فجائز اتفاقا و[illegible]
من اباحه مطلقا [illegible] مطلقا انتهى في الفتاوى [illegible]
الزيلعي واختلفوا في التغني المجرد منهم من قال لا [illegible]
بان التغني ليستفيد به نظم القوافي والفصاحة ومنهم من قال
[illegible]

سبيل اللهو واليه مال السرخسي رحمة الله عليه في

الفتاوى الوجيز الكردري واعلم ان التغني

لاستماع الغير وايناس حرفته حرام عند العامة ومنهم من جوزه

في العرس والوليمة وقيل اذا كان يتغنى ليستفيد به نظم القوافي

وليصير فصيح اللسان لا باس به اما التغني لا لاستماع الغير فقيل لا يكره

وبه اخذ شمس الائمة لما روي عن انس الصحابة البراء رضي الله عنه

ذلك والكاره يحمل قوله ما يكون على سبيل اللهو ومن المشائخ

من قال كل ذلك يكره وبه اخذ شيخ الاسلام وفي الصغرى

اللعب بالشطرنج والحمام وسماع الغناء والرقص وشعر الذي

ليس بهجو ولا تشبيب بامرأة معينة وسماع الدف ليس بحرام

لكن المواظبة عليها قد يحرم المروة في الفتاوى

البيان ان عثمان رضي الله عنه كانت عنده جاريتان

يغنيان فلما كان وقت السحر قال امسكا فهذا وقت الاستغفار

في الوسيط سماع الغناء مباح لان ما جاز بغير لحن

جاز بلحن الا ان يتخذ عادة فيقدح في المروة في الذخيرة

من المحظرات فی کتاب الشهادة التغنی الاستماع الغیر یکره
عند بعض المشایخ ومنهم من جوزه فی العرس والولیمة ومنهم
من قال لا باس فی الاعیاد **فی التذکرة الحمدونیة**
ان اباحنیفة وسفیان الثوری سئلا عن الغناء فقال لیس من
الکبائر ولا من الصغائر وحکی ابن قتیبة وغیره عن ابی حنیفة انه کان له
جار اسمه عمرو وکان کل لیلة یتغنی بشعر **شعر** اضاعونی وای
فتی اضاعوا لیوم کریهة وسداد ثغری الی آخر الابیات فلما
سجن جاره الذی اسمه عمرو فی سجن الامیر سمع فلیس عمامة
وتوجه الی الامیر وتشفع له فلما خلصه الامیر فخرج مع الامام قال
الامام له اضعناک یا فتی قال بل حفظتنی فلما دخل بیته عزم ان لا
یتغنی خیانة من الامام قال اصنع ما کنت تصنع وانسنی بغنائک
**فی فتح القدیر للامام ابن الهمام** من باب
من لا یقبل شهادته ولا نائحة ولا مغنیة بذا لفظ القدوری
فاطلق ثم قال بعد ذلک ولا من یغنی للناس فوره وانه نکر لیعلم ذلک
مما ذکر من قوله مغنیة والوجه ان اسم مغنیة ومغنی انما هو فی العرف

٦٣
خلاصه فوائد فتح القدیر که فتاوی
معتبر از کتب حنفی است همین که هر
غنا هر جا که آمده در حق التغنی است که انرا
پیشه گردانند و کسب مال سهیم سازد و در
حق سامعان غنا و جه حرمت است
مکر بعارض منکرات

حين كان الغناء حرفة التي [illegible] بها [illegible] اذ اقل ما حرفته
او ما صناعته يقال مغن كما يقال خياط وحداد فاللفظ المذكور منها
يراد به ذلك غير انه مختص [illegible] فوق لفظ الحديث وهو قوله
صلى الله عليه وسلم لعن الله النائحة [illegible] لعن الله المغنيات
ومعلوم ان ذلك لوصف التغني لا لوصف الانوثة ولا للتغني مع
الانوثة لان الحكم المرتب على المشتق انما يفيد ان وصف الاشتقاق
هو العلة فقط لا مع زيادة اخرى نعم هو من المرأة افحش لرفع
صوتها وهو حرام ونصوا على ان التغني للهو او لجمع المال حرام
بالاتفاق ومثل هذا لفظ النائحة صار اسما لمن جعلت النياحة
[illegible] كما قال لا تقبل شهادة من اتخذ التغني صناعته
ليأكل بها لم يكن ذلك صناعته وكذا علل في الكتاب بانه
يجمع الناس على ارتكاب كبيرة وفي النهاية ان الغناء في
حقهن مطلقا حرام لرفع صوتهن وهو حرام ولذا اطلق في
قوله مغنية وقيد في غناء الرجال بقوله يغني الناس ولا يخفى
ان قوله من يغني الناس لا يختص في غناء الرجال لان من

يطلق على المونث خاصة فضلا عن الرجال والنساء معًا وكون

علتها وقفت بتذكر الضمير في قوله يعني بالياء من تحت لايوجب

خصوصية بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضميرها مراعاة المعنى

ومراعاة اللفظ ومراعاة اللفظ اولى وان كان المعنى على التانيث

فكيف اذا كان المعنى اعم من المونث والمذكر فان قلت

تعليل المص تجمع الناس على كبيرة يقتضي ان التغني مطلقًا

حرام وان كان مفاده بالذات ان الاستماع كبيرة لانهم

انما يجتمعون على الاستماع بالذات الا ان يكون الاستماع

محرمًا ليس الا بحرمة المسموع وليس كذلك فانه اذا تغنى

بحيث لا يسمع غيره بل لنفسه فيدفع عنه الوحشة لا يكره وقيل

لا يكره اذا فعله ليستفيد به نظم القوافي ويصير فصيح اللسان

ولا استماع الناس اذا كان في العرس والوليمة لان

فيه نوع اللهو بالنص في العرس فالجواب ان في التغني لا استماع

لنفسه لدفع الوحشة خلافًا بين المشايخ منهم من قال

لا يكره انما يكره ما كان على سبيل اللهو احتجاجًا لما روى

عن انس ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء
بن مالك وكان من زهاد الصحابة كان يتغنى وبه اخذ شمس الائمة
السرخسي ومن المشايخ من كره ذلك وبه اخذ شيخ الاسلام
ويحمل حديث البراء بن مالك انه كان ينشد الاشعار المباحة
التي فيها ذكر الحكم والمواعظ فان لفظ الغناء كما يطلق
على المعروف يطلق على غيره قال صلى الله
عليه وسلم من لم يتغن بالقرآن فليس منا وانشاد المباح
من الاشعار لا باس به ومن المباح ان يكون فيه صفة
مراة مرسلة بخلاف ما اذا كانت معينة حية واذا كان كذلك
فجاز ان يكون المصنف قايلا بتعميم المنع كشيخ الاسلام الا انا
عرفنا من هذا ان التغني المحرم هو ما كان في اللفظ ما لا يحل كصفة
المراة المعينة الحية ووصف الخمر المهيج اليها والديريات
والحانات والهجاء لمسلم او ذمي اذا اراد المتكلم هجاءه
لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد به او ليعلم فصاحته وبلاغته

**في كتاب البيان** سوى اصحابنا بين سماع الغناء

من الرجال والمراة وان صوت الحرة ليست بعورة كوجهها

٦٤
فتوى امام عز الدين رضي الله عنه باباحت غنا مع الالات والمزامير

**في الفتاوى القواعد** استفتي الامام عز الدين
عن سماع صنع في زماننا مع الالات فاجاب عنه فقال انه مباح
ومن كان عنده هوى مباح كعشق زوجته وامته فسماعه
لا باس به نقله محمد جمال الصديقي الحنفي رضي الله عنه في رسالته
**وفيه ايضا** ذكر الخطيب البغدادي انه سئل رجال عن
السماع فقال ادركت اهل العلم ببلدنا لا ينكرون الغناء
ولا يعتقدون ولا ينكره الا جاهل بالسنة او عامي غليظ الطبع
**وفيه ايضا** كذا نقل الامام حجة الاسلام والاستاد ابو
منصور والقفال مروزي عنه واما الامام الشافعي فقال حجة
الاسلام ليس تحريم الغناء من مذهبه بل مذهبه اباحة السماع
بالدف ولو كان فيه جلاجل **وفيه ايضا** واما الامام احمد
ابن حنبل فقال ابو الوفا ابن عقيل في كتابه المسمى بالفصول انه
سمع الغناء عن ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد ابن علي من مقلدي
مذهبه كذا في التذكرة المحمدية وفي الاحياء

وفي لوامع الالماع في تكفير من يحرم السماع
وفي انكار سماع الغناء وسماع ضرب الدف والاصوات الحسنة
مخالفة السنة ومخالفة السنة وتحريمها كفر والاعراض عنه والاستهزاء
عنه فسق في الوجيز وفي الانوار فقه الشافعي الغناء والرقص
وسماع الدف وان كان فيه جلاجل ليس بحرام واما الامام الشافعي
فقال حجة الاسلام ليس التحريم من مذهبه بل مذهبه اباحة السماع
بالدف ولو كان فيه جلاجل في شرح الكبير المسمى
بتبيين الحقائق وان انشد شعرا فيه وعظ وحكمة فهو جائز بالاتفاق
ومن الناس من اباح السماع مطلقا في الفتاوى
ابي الليث ان ضرب الدف في غير العرس مختلف فيه
قال بعضهم يكره وقال بعضهم لا يكره وذهب جماعة الى اباحة
ضرب الدف في العرس وقدوم الغائب وكل سرور حادث
في خزانة الروايات في النهاية شرح الهداية التغني للهو
معصية في شرح الملتقى ودل مزامير ودف وطبل [illegible]
[illegible] بغير غرض شرعي حرام في حاشية البزدوي

والقيد في الرواية لنفي ما عداه في الكافي في باب صفة التخصيص
في الروايات يدل على نفي ما عداه اى نفي الحكم فيما عداه انتهى
ما فيه فعلى هذا حرمة التغني وغيره يكون مقيدة باللهو فما يكون بغير اللهو
بل لغرض الدين كما في العرس والوليمة واستعداد الغزاة
والقافلة ولحصول رقة قلوب عباد المرضية عند الله لا يكون
حراما على مذهب الحنفية في الاستماع ان السماع يحصل
به رقة القلب والخشوع واثاره الشوق الى لقاء الله تعالى والخوف
من سخطه وعذابه والمقتضي الى ذلك قربة فاذا كان حال السماع
هكذا فكيف يكون فيه شائبة اللهو والهواء في العوارف
والسماع يستجلب الرحمة من الله الكريم روى ابن اسلم
قال قراء ابى ابن كعب عند رسول الله صلعم فرقوا فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اغتنموا الدعاء عند الرقة
فانه رحمة من الله تعالى انتهى ما فيه فما ورد في الحرمة من
المطلق محمول على المقيد على قضية حمل المطلق على المقيد كذا
سمع من العلماء المحققين ص سوال اگر كسى گويد در كتب فقهيه

چنانکه روایات اباحت غنا اسند رجح اند همچنان روایات حرمت
آن نیز مسند صحیح پس دلایل حل و حرمت متساوی شدند و مهما وفق
المعمول در تساوی دلایل حل و حرمت ترجیح است جواب تساوی
دلایل در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلایل حل که احادیث
صحاح قوی و راجح اند و دلایل حرمت اقوال قیاسی فقها
بلا نص کتاب و سنت ضعیف و مرجوح است و در چنین صورت
اباحت را بر حرمت ترجیح می باشد فقد ذکر العالم الفقیه المعتبر من فقها
الحنفیه ابن الهمام فی رسالة سماها التمسک باقوی الدلایل
عند اختلاف المسایل ان یرجح روایة الحرمة علی روایة
الاباحة اذا کان دلیل الحرمة و الاباحة متساوین اما اذا
ثبت الاباحة بالاحادیث الصحیحة و الحرمة بالدلایل الضعیفة
فیجب اعتقاد الاباحة و یرجح الاباحة علی الحرمة اه فافهم
انتهی جمال محمد صدیقی المحدث **تنبیه** بعضیان حرمت توهم
کنند که از روایت فتح القدیر و غیره که در حد مرفوع
گردیده ثبوت رسید که تغنی برای لهو یا جمع مال حرام است

بلاخلاف پس استماع غنا از قوالان وغیره که صرف برای جمع
کردن مال میسر آید نیز حرام خواهد بود زیرا که مرجع اختلاف
حلت وحرمت تعلق حال مغنی است یعنی مغنی را پیشه و وجه معاش
خود گردانیدن تحقیق آنرا سر آید تا که چیزی پیشه نگیرد یا تعزیر
نکند در حق مغنی حرام است در ارتکاب آن یسقط العدالة ومردود الشهادة
میگردد وفقط صوت او فی نفسه حرام است ونه استماع صوت او
دیگری را وآنچه وی را بلا شرط اجرت بطور انعام وصله حاصل
گردد نیز حرام نیست ونظیر آن در شرع بسیار است مثلا حجامت
یعنی شاخ کشیدن فعلی است مسنون وحجامت چون آنرا پیشه
ومعاش گردانیدن آنرا و اجرت آن خوردن حجام را
حرام است بالاتفاق کما ذکر صاحب المشکوة عن محیصة انه استاذن
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اجرت الحجام فنهاه فلم
یزل یستاذنه حتی قال اعلفه ناضحک واطعمه رقیقک رواه
مالک والترمذی وابوداود وابن ماجه لیکن در حق حجامه کنندگان
شاخ حرام است ونه دادن اجرت حجام وهمچنین حال مغنی

انعام وصله اسمعی را
بلا شرط میدهند حرام
نیست ومغنی شرط نمیکند
که نسرایم تا اجرت معین
نکنید یا پیشکی نگیرد

نمودن و تعلیم قرآن است پس در شنیدن غنا از قوال وغیره و
دادن چیزی بایشان بطور انعام وصله محذوری نیست درشریعت
بموجب روایات مفصله ذیل **فی منیة المفتی** ان المطرب
اذا اخذ المال من غیر شرط فهو حلال **فی الذخیرة**
ان الذی یاخذ المغنی و القوال کره و الفتوی علی ما قدمناه
من التفرقة بین الشرط وعدمه **فی الفتاوی قاضیخان**
الرجل اذا کان مطربا مغنیا ان اعطی بغیر شرط قالوا
یباح له ذلک **فی السراجیة** المطرب یاخذ المال
بغیر شرط کان حلالا لان هذا فی باب الکسب من الکراهة
**وفیه ایضا** المغنیة اذا قضت دینها من کسبها اجبر
الطالب علی الاخذ

## فصل ثانی

در روایات اباحت غنا ۲۶ فصل ثانی در روایات اباحت غنا از کتب امامیه
از کتب امامیه هر چند از احادیث و اخبار و آثار و روایات
فقهیه مذکوره اباحت سماع غنا آنچنان ثابت گردیده که احدی
را از علمای اهل سنت هیچ جای عذر و انکار باقی نیست
اما علی ما هو المشهور مظنه اینمعنی با تقیت که در مذهب شیعه

حرمت غنای مطلق متفق علیه بوده باشد لیکن عند التحقیق از کلام
محققین علمای امامیه چنان مستفاد میگردد که حقیقت حال
خلاف ما هو المشهور است اعنی در مذهب ایشان نیز در عیدین
و اعراس وغیره اوقات سرور مباح غنای مجرد از فرا هیر
و ملاهی جایز است حتی که در قرآن و اذکار و مراثی اکثر باستحسان
و بعضی باستحباب آن قایل شده اند و از جمله خرانیز
باباحت دف و طبل غزاة بعضی ایشان رفته اند و
غالباً ادای خطب و اذکار بر منابر در آهنگ موسیقی
و غنای صاف و صریح در مراثی و نواختن نوبت و دف
و دهل و تاس وغیره در مجالس عزای ائمه معصومین
علی نبینا وعلیهم الصلواة والسلام بنا بر همان اباحت تحقیقی بوده
باشد و الا تجویز و ترویج امر حرام در اینچنین محافل حسنه خلاف
عقل و نقل است اندر این حال مسئله غنا نزد امامیه نیز مختلف
فیهاست چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول فریقین حرمت
ان فاسق و مستحل آن کافر نخواهد بود و لهذا برای تصدیق

کلام مذکور عبارت تبصره کتاب تنویر المستبصرین که تألیف
میرزا امان بیک مجتهد شیعه است و نقل احادیث و روایات
در تحقیق ... در تمام کتب تبصره ... و در آن مندرج است
بجنب ... ... ... علی ...
تبصره هرگاه دانستی که گریستن بر جناب سید الشهدا علیه
السلام ... ثواب عظیم دارد و ... اسلام است حرمت غنا
فی الجمله بطریق اخبار مستفیضه بلکه متواتره و اجماع فرقه
حقه چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی و محمد ابن ادریس و جمال الملة
و الدین حسن ابن مطهر حلی و غیر ایشان تصریح بآن فرموده اند
بلکه حرمت غنا فی الجمله از ضروریات مذهب شیعه است
پس شیعیان حضرت امیر علیه السلام را باید که از آن اجتناب
و دوری نمایند چه غنا صورت نفاق است و شیعیان آنحضرت
بری اند از آن بواسطه آنکه آن صفت مخالفان است محمد بن
بابویه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود غنا ...

۴۷
نقل عبارت تبصره
تنویر المستبصرین
تالیف میرزا امان بیک
شیعی است

نفاق نیست ولیکن بدانکه گفته‌اند که حرمت آن در هر جا به ثبوت
نرسیده است مگر جائی که جناب شارع مخصوص در اینجا
منع فرموده باشند قائل و از اینجا است که غنا در چند جا مستثنی
است چنانچه ان شاء الله تعالی آن مواضع مجملا مذکور خواهد شد
ولیکن چون غرض اهم درین رساله ذکر مراثی حضرات است
ازین جهت اولا بذکر آن می‌پردازم پس بدانکه چون اخبار
بخصوصها در حرمت مراثی حضرات ائمه عم در غنا دیده
نشد او هم یافته نمیشود ازین جهت قایل بجواز مرثیه گذاری
میگوید که هرگاه مقصود از مراثی گریه باشد ملذ که لتفضی
سبب اسلام ساز می‌نمایند باید که مراثی حضرات عم در غنا هم
مستثنی باشد بچند وجه اما اولا پس بجهت آنکه اجماع بر حرمت
اسطلقا به ثبوت نمیرسد و حرمت آن در غیر ما نحن فیه
مقتضی حرمت غنا در ما نحن فیه نمی‌باشد بلکه کلام مقدس
و [illegible] رحمة الله در مجمع الفوائد دلالت میکند بر شمول جواز
در مراثی در زمان [illegible] بلکه در [illegible]

۶۱
اجماع بر حرمت غنا
مطلقا به ثبوت نمیرسد
و حرمت آن در غیر
ما نحن فیه مقتضی
حرمت غنا در ما نحن
فیه نمیباشد

گویا از جمله مما الاختلاف فیه بوده باشند قائل و قریب بآن است
کلام مولانا یوسف بن علی البحرانی در سنخ السداد و شرح ارشاد
و ایضاً مؤید مطلوب است کلام مومن علیخان در مجالس اخبار
و ایضاً معنا ضد حرام است کلام صاحب رساله صراط النجات
که آنرا منسوب بجناب مولانا محمد باقر مجلسی مینمایند چنانچه
انشاء الله تعالی عنقریب این بزرگواران مذکور خواهد شد و ثانیاً
بواسطه عدم صحت اخبار در حرمت مطلق غنا با آنکه صریح
نیستند در حرام بودن غنا مطلقاً بلکه در اکثر اخبار تجویز
قرآن و اذکار در غنا شده بلکه دلالت میکند بر استحباب
آن در قرآن بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت
و تحزین و ترجیع بلکه استحباب آن و ظاهر آن است که چیزی
از انها بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت
مستفاد میشود و کذا فی الکفایة لا خلاف عندنا فی تحریم الغنا
فی الجملة و الاخبار الدالة علیه متظافرة و صرح المحقق و جماعة
ممن تأخر عنه بتحریم الغناء و لو کان فی القرآن لکن غیر واحد

من الاخبار یدل علی جوازه بل استحبابه فی القرآن بناءً علی
دلالة الروایات علی جواز حسن الصوت والتحزین والترجیع
فی القرآن بل استحبابه والظاهران شیئاً منها لا یوجد ان
ایضاً علی ما استفید من کلام اهل اللغة وفصلناه فی بعض رسائلنا
بالجمله ظاهر است که مطلق محمول بر مقید میباشد و همچنین عام بر
خاص پس هر جا که حرمت غناء وارد شده است محمول باشد
بر صورتیکه در غیر قرآن و اذکار باشد و در امثال فلان و فلان و اما
آنچه در جمله از اخبار مذمت غناء در قرآن وارد شده پس مراد
از آن خواندن قرآن است بر سبیل لهو و لعب بنحویکه فساق میکنند
در غناهای خود و موید این معنی است حدیث عبد الله بن سنان
که ایضاً مذکور در اخبار الغناء است و ظاهر است که مفرد معرف باللام
دلالت بر عموم نمیکند بنا بر تصریح اهل لغت و عموم آن
مستنبط نمیشود مگر جائیکه قرینه بر اراده خاص نباشد و اراده
بعضی از افراد بدون تعیین منافی غرض افاده است و هم منافی
سیاق بیان و حکمت و ترجیح بلا مرجح پس لابد و ضرور شد

۶۹ آنچه در اخبار مذمت غناء در قرآن وارد شده مراد از آن خواندن قرآن بر سبیل لهو و لعب است

که محمول بر استغراق و عموم باشد در مجالس کذلک زیرا که شایع

و ذایع در آن زمان غنا بر سبیل لهو و لعب بوده باینکه کنیزکان

و غیر آن غنا می‌نمودند در مجالس اهل فسق و عمل ملاهی و تکلم بباطل

و شنوانیدن مردان اجنبی کل مفسده بر افراد که شایع در آن

زمان بوده بعید نخواهد بود و ناصر آنچه گفتیم است حدیث عبدالله

بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از علی ابن جعفر و بعضی از

اعلام فرموده اند که در رتبت که ملحق باحادیث صحاح باشد

قال سألته عن الغناء فی الفطر و الاضحی قال لا بأس ما لم یعص به

و حاصل مضمون اینکه از جناب امام موسی کاظم علیه السلام

سؤال نمودند از غنا در عید فطر و اضحی [illegible]

آنحضرت فرمودند که باکی نیست [illegible] بیان

بان نکنند [illegible] گویند [illegible] فسق

و عمل بملاهی و امثال اینها آن باشد که غنا در اذکار و غیره باشد

که موجب یاد الهی است چنانچه مفاد بعض احادیث دیگر است

فتأمل و الاحترام خواهد بود [illegible] است

فضل [illegible] امام موسی کاظم علیه السلام [illegible] غنا [illegible] باشد

قول امام جعفر صادق علیه السلام اجر المغنیة التی تزف العرائس لا باس به

حدیث ابی بصیر از جناب جعفر صادق علیه السلام قال علیه السلام
اجر المغنیة التی تزف العرائس لیس به باس لیست بالتی یدخل
علیها الرجال چه این حدیث نیز دلالت میکند بر اینکه منشأ منع
از غنا دخول رجال است بر ایشان و هم استعارتی دارد باینکه منشأ
منع در غنا بعضی از امور محرمه مقارن بآن میباشد یا اشیاء
محرمه مثل آلات و غیره و ایضا اخبار داله بر منع غنا قبل از
اخبار استعارتی باین دارد که لهو باطل است و صدق لهو
در قرآن و دعوات و اذکار و اشعار با آواز پاکیزه غیر ظاهر
است پس منع آن من حیث الآلات باشد فتأمل پس حرمت
در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار است بلکه افضل
است از آنها و باین نحو جمع بین الاخبار میشود و الا طرح اخبار
لازم میاید و حمل بر تقیه دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار
نسبت غنا علی الظاهر کما فهمه بعض الاعلام بنحو متعارف
در زمان بنی امیه وارد شده و الا اخبار در مدح او نیز
وارد شده اند و اینها لیس کذلک فثبت المطلوب فتأمل

و ایضاً موید مطلوب است حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت
چه اشعاری باین دارد که بدون غنا میخواندند بواسطه اینکه حضرت
فرمودند بطوریکه میخوانی بخوان والا فرمودن چه فایده داشت
فتامل و اگر ازین تنزل نمایم و بگوئیم که حدیث مفید مدعا نیست
پس احادیث دیگر که در اینها تجویز قران و اذکار در غنا شده
موید مطلوب باشد چنانچه از کلام رئیس المحدثین محمد ابن بابویه
در کتاب فقیه هم ظاهر میشود که غنا در قران و اذکار مضایقه
ندارد و غنا محرم همانست که در لهو و باطل باشد چنانچه فهمیده
است آنرا مولانا محمد تقی رحمة الله علیه در روضة المتقین و
دانستی که ذکر نمودن مصایب حضرات از جمله اذکار مطلوبه
است بلکه بهتر از اینها پس غنا در آن هم جایز باشد فتامل قال
محمد ابن بابویه فی الفقیه سال رجل علی بن الحسین ع عن شراء جاریة
لها صوت فقال ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنة قال
مولانا المجلسی فی الشرح ای تذکرک ان فی الجنة اصواتاً حسنة
او تقرء القرآن والذکر وامثالهما مما یذکر الله والجنة و یظهر من المصنف

قول محمد ابن بابویه در کتاب فقیه است غنا در قران و اذکار مضایقه ندارد و غنای محرم همانست که در لهو و باطل باشد همین است در روضة المتقین

در کتاب مذکور حدیثی از امام زین العابدین نقل میکنند که خرید کنیز مغنیه درست است

ان مثال هذه لا یسمی غناء وانما الغناء المحرم ما کان فی باطل
ویلهیه العرف انتهی کلامه رفع فی الآخرة مقامه وجناب مولانا
خراسانی علیه الرحمة در کفایه بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی
در مجمع البیان فرموده که این عبارت دلالت میکند که
تحسین صوت و آواز در قرآن و تغنی در آن سنت باشد
و خلاف این میان قدما معروف نباشد و کلام سید مرتضی
در غرر و درر خالی از اشعاری واضحی باین ندارد انتهی الخ
مخفی و مستتر نماند که از تفهیم جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب
صدوق را چنان ظاهر میشود که اگر به غنا در قرآن و اذکار
باشد پس مضایقه ندارد و غنا محرم همانست که در باطل
ویوید انتهی معنی است عرف یعنی در عرف همین گویند کسی را
که قرآن در غنا میخواند که غنا میکند بلکه میگوید که قرآن
میخواند هر چند در قرآن غنائیست و همچنین است حال
مراثی چنانچه صاحب منهج السداد تصریح بان نموده عنقریب
کلام او ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد مولف گوید مخفی نماند

که بهترین چیزهایی که موجب یاد آخرت است و باعث بهشت
گریه امام مظلوم است روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضحه
دارد و ظاهر است که مرثیه آنحضرت در غنا جایز است و ضرر ندارد
و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت مرثیه در غنا کند در کتب
اربعه مثل کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار
و غیر اینها از کتب اخبار است و اما مثل وافی و ثواب الاعمال
و عقاب الاعمال و خصال یافته نمیشود بلکه حدیث ثواب الاعمال
فی الجمله اشعاری بجواز مرثیه در غنا دارد و همچنین در جمله از
اخبار وارد شده است که قرآن را بلحن عرب بخوانید و دوری
کنید لحن اهل فسق و اهل کتابین را از آنجمله است در کافی
در قوی از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر
صادق ع از حضرت رسول خدا و روایت حذیفه یمانی
از آنحضرت ص چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان نقل نموده
است مخفی نیست که لحن عرب و اصوات ایشان مشتمل غنا است
چنانچه اهل لغت بآن تصریح نموده اند و از این قبیل اخبار

حدیثی در حرمت غنا در مرثیه
در کتب اربعه مثل کافی
و من لا یحضره الفقیه
و تهذیب و استبصار
و غیره کتب اخبار یافته
نمیشود

دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضی از آنها ذکر شد و بعضی
از آنها خواهد آمد و علاوه بر آن مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمة
در شرح ارشاد میفرمایند که اگر اجماع در حرمت غنا نمیشود
پس جزم بحرمت آن نمیتوان کرد چه اخبار در حرام بودن
آن ضعیف اند مولف گوید ظاهرا درین شکی نیست که از اخبار
عموم حرمت غنا مفهوم نمیشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده
و همچنین در قرآن و ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق
غنا معلوم نمیشود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه کتب علما را دیده است
آری متیقن الحرمت غنائیست که بطرز اهل کبایر باشد و اما هرگاه
بطرز ایشان نباشد بلکه در قرآن و اذکار باشد و همچنین در چیزهایی
که موجب یاد آخرت باشد پس حرمت آن مقطوع به نیست
چه درین باب بعض احادیث معتبره و قویه وارد شده اند
و صدق لهو و باطل در قرآن نیست با آنکه اخبار در حسن
صوت و تحزین بسیار وارد شده اند و ظاهر آنست که آنها
بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود

از اخبار عموم حرمت غنا مفهوم نمیشود بل در عروسی و حدی تجویز وارد شده و همچنین در قرآن و از اجماع هم حرمت غنا مفهوم نمیشود

پس جمیع بهتر است از اطراح قائل و هرگاه کسی را در آنچه گفته‌ام
شکی بوده باشد رجوع بشرح ارشاد متورع اردبیلی
رحمة الله و روضة المتقین و مقدس محمد تقی و کفایه مولانا
سبزواری و شیخ السدادی علی ابن یوسف بحرانی و مفاتیح
ملا محسن کاشانی و حمل الصالحین حسن ابن عبد الرزاق که
در اینها بر وجه اتم بیان شده است تا بعد ان شاء الله تعالی پاره
از عبائح ایشان مذکور خواهد شد و در قبیح بودن تعصب و نفسانیت
کلامی نیست و قباحت آن اجماعی است در جمیع ادیان پس پاک
خود را از آن مبرا سازند با آنکه از روی حسد و عداوت
هرچه بخاطر رسد بر زبان آرند انتهی کلامه بعبارته و نیز شیخ
مقتول در کتاب الدروس میگوید یجوز الغناء بالشعر و نحوه
فی العرس و عجیب اینست که از شروط سماع نزد امامیه
چیزیست که نزد اهل سنت از ضرورت غناست یعنی سماع
از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد
که از کتب معتبره امامیه است میآرد و من شروط السماع

ان یکون المستمع امراة ولا یکون رجلا ولا یکون الشعر فی التجاہیہ

انتہی **فصل ثالث** در تحقیق مزامیر و معازف وملاہی

وملاعب بدانکہ در کتب فقہیہ وحدیث جابجا التصریح یافتہ کہ

غنا اگر بسبیل لہو وملاہی باشد حرام است و الاحلال ونیز میگویند

کہ در حدیث از لہو ولعب وغنا باشد در انجا نشستن روا نیست

وناقلان از اینچنین الفاظ عموماً حکم میکنند ان الملاہی

کلہا حرام والملاعب کلہا حرام والجلوس علیہا فسق والتلذذ

بہا کفر معہذا در قران وحدیث اطلاق لہو ولعب و

ومعازف و مزامیر بر بعضی چیزہا آمدہ کہ فقہا باباحت ان اعتراف

دارند و در بعضی چیزہا اختلاف می کنند کہ حلال است

یا حرام و در میان اینچنین اقوال تناقض وتباین کلی است

پس بدون تحقیق این ہمہ الفاظ لغۃً وعرفاً وشرعاً تطبیق

احادیث وتوفیق اقاویل متناقضہ امکانی ندارد لہذا

خوض درین خصوص اہم تر از خوض در غنا وسماع

است زیرا کہ در سماع مجرد اختلاف نکردہ اند مگر معدودے

فصل ثالث بتحقیق مزامیر ومعازف وملاہی وملاعب

ومتعصبین از علما و نیست اختلاف علمای محققین را قدیماً
و حدیثاً مگر در ملاهی و معازف و مزامیر بناءً علی هذا
مبنی کرده شد تحقیقات آن بر قوانین ثلاثه پس شکر جان نواز
را که این نی زبان را نغمه این تحقیقات مترنم ساخت و سپاس
مردم سازی را که ساز خامه را باین نوا نواخت **مثنوی**
**ظهوری** در این بستان سرا افگنده غلغل سخن گردید
گلبن نغمه بلبل زبان را مطرب بزم دهن کرد
نفس را در مکش ساز سخن کرد بضبط نغمه اسرار پرداخت
ز صندوق تن خلق ارغنون ساخت رباب از سعر راز آمد
نگفتن شدش خشک از غم او پوست بر تن گل داغش کسی را
نرسته از شاخ که چون نی استخوانش گشته سوراخ چو از
درد سر شود پشت دو تا چنگ دو دو دل تا های ناله چنگ
[illegible] حالی سر انداز نغمه دوست بهین دف به آکه چون برمیده [illegible]
پوست **قانون اول** در معنی لهو و لعب و معزف و مزمر
لغة و عرفاً و اشعار است که حکم هر یک قسم در شرع مختلف است

قانون اول در معنی لهو و لعب و معزف و مزمر

**اللهو** فی القاموس لها لهوا لعب بازی کرد کالتهی والهاه
ذلک بازی کنانید او را بان بازی والملاهی آلاته آلات بازی
که بان بازی کنند ولهو نمانند ولهت المراة الی حدیثه لهوا انست
و اعجبها انس گرفت و الفت کرد بسوی حدیث وی و بشگفت
آورد مرد آن زن را فی کنز اللغات لهو بازی کردن و برگشتن
از خیر و بازی و زن و فرزند و چیزی که از عمل خیر باز دارد قوله
تعالی لو اردنا ان نتخذ لهوا یعنی ولدا او امراة **اللعب**
فی القاموس لعب کسمع لعبا ولعبا وتلعابا ولعب وتلعب
وتلاعب بازی کرد ضد جد لعوبة بالضم بازیچه وملعب جای
بازی وملاعب الریح مدارجها مدارج باد فی کنز اللغات
لعب بازی منه قوله تعالی واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها
کذا فی الصراح **المعازف** بزای معجمه بمعنی ملاهی است یعنی آلات
لهو جمع عزف یا معزف بکسر میم وسکون عین و عزف و عزیف
در اصل آواز جن است و چیزی که شنیده میشود در بادیه
بشب و بمعنی آواز باد نیز آمده کذا فی القاموس

المزمار مشتق است از زمر في القاموس زمر يزمر زمراً
و زميراً و تزميراً نواخت ني را زامره زن ني نواز زمّار كشنده ني
نواز زامر درين معني كم آمده كار برده و زمّارة كلتا يعني ني
نواز ليت مزامير داود چيزيكه از زبور با آواز خوش ميخواندند
والنواع در عا جمع مزمار و مزمور و زمّارة بتشديد ميم
همچنين است يعني مانند مزمار بمعني مانحن فيه اين بود معني
الفاظ مذكوره لغةً اما عرفاً پس لهو و لعب برده در معني
بازي مشهور اند ليكن تحقيق در بر دو فرقي نهاده اند
و آن است كه چيزي كه بارتكاب آن غايتي مقصود باشد
مانند تانس خاطر و تفريح طبع و تنشيط دل بدان غالباً
اطلاق لهو بر آن ميكنند چنانچه طنبور و گنجفه و شطرنج
و نرد و غيره كه اكثر در ايام جواني به بازي اين چيزها
ميل و رغبت ميباشد و در حديث انا قومه نحن لنا
في اللهو يعني غنا آمده است چه غايت آن نيز تنشيط خاطر
ميباشد و چيزي كه در آن غايتي ملحوظ نباشد و بغير مقصود

بدان شغل نمایند آنرا لعب گویند چنانچه لعبت و تصویر و نقشها
و اوضاع و اشکال مختلفه که بچگان و نابالغان در ایام صبای اختیار
باین چیزها رغبت مینمایند و در تشریع شریف برای لهو
و لعب بهر دو معنی مفصله صدر حکم واحد نیست بل حکم
هر یک قسم بحیثیت و اعتبار و لحاظ غایت دینی و دنیوی
مختلف است همه ملاهی و ملاعب را عموماً حرام گفتن از نافهمی و نادا
است تفصیل حکم هر یک در قانون دوم باید شنید
و علی هذا القیاس مزامیر و معازف در عرف عام در معنی
ساز و آلات غنا شهرت دارد لیکن اهل تحقیق تخصیص
کرده اند مزامیر را بچیزیکه از کلو نواخته شود چون نی و شبابه
و صرنای و قرنای و معازف را مخصوص گردانیده اند
بچیزیکه از دست نوازند مانند دف و طبل و عود و ستار
و طنبور و امثال آن و غیره [illegible] همه مزامیر و معازف نیز در
شرع حکم واحد نیست علی الاطلاق همه مزامیر و معازف را
حرام گفتن [illegible] جهالت و [illegible] بل [illegible]

فرق در میان مزامیر و معازف حسب اصطلاح اهل شرع

بعضی را از آن مستحب و مسنون گفته اند و بعضی را مباح
و بعضی را حرام و در بعضی سکوت کرده اند تفصیل حکم هر یک
در قانون سیوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در معنی عرفی
لهو و لعب ذکر کرده شد بعضی مفسرین بسوی آن در تفسیر
آیات قرآنی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی لهو که
از کار خیر باز دارد قوله تعالی است و اذا راوا تجارة او
لهوا انفضوا الیها الآیه و منه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
و منه الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر و در معنی لعب که
غایت صحیحه بر آن مترتب نباشد قوله تعالی است انما الحیوة
الدنیا لهو و لعب و کذا ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب
و منه الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و از آنجا که اغراض
بحسب اشخاص هر یک مختلف است فعلی نسبت بکسی مقصود اهم
و نسبت بدیگری لهو و لعب میباشد مثلا سیر و تماشا در
بموجب امر سیروا فی الارض و اذا حللتم فاصطادوا
فعل مباح است و همین افعال نسبت بجماعت دیگر

ود بسوی لهو ولعب می نمایند بالجمله هر جا که در قرآن وحدیث
مذمت لهو ولعب وارد شده بمقابله امور آخرت است بنابر ترغیب ایثار
آخرت بر دنیا چنانچه آیه کریمه قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة
بر آن دلالت صریح دارد پس اگر عن اغراض امور اخروی بمشغول
حیات دنیا بالخصوص آن لهو ولعب گفته آید از آنها تهمت اصلی
نمی رود. فاحفظه فانه یجدیک نفعاً

## قانون دوم

قانون دوم در اقسام ملاهی

در اقسام ملاهی و ملاعب بدانکه اقسام ملاهی و ملاعب بسیار است
و در شرع برای همه انواع آن حکم واحد نیست مثلاً یکی
از آن قمار است که انواع آن بسیار است و نیز هر نوع اصناف

تفصیل انواع قمار مشروعاً

بی شمار لیکن ممنوع شرع همان قسم است که در آن بازی با شرط
از طرفین باشد و اگر شرط اخذ از جانب واحد باشد
بلاشبهه جایز است چنانچه فقها در باب سباق تصریحاً
نوشته اند صاحب فتاوی سراجیه تفصیلی کرده سیاق
ندیو لیسا نقل کرده میآید یجوز السباق فی اربعة اشیاء
فی الخف یعنی البعیر وفی الحافر یعنی الفرس وفی النصل

يعني الرمي وفي المشي يعني العدو وانما يجوز اذا كان البدل
معلوما من جانب واحد بان يقول احدهما للآخر ان سبقتك
فلي كذا وان سبقتني فلا شيء لك وان كان البدل من الجانبين
فلا يجوز الا ان يكون بينهما ثالث والشرط انه لو سبقهما اعطاه
وان سبقاه لم يعطهما شيئا والمراد من الجواز هو الحل في الطيب
لا الاستحقاق ثم المذكور في شرح الطحاوي وان هذا انما يجوز
في هذه الاشياء لا غير قال الشيخ الامام الحلواني رحمة الله عليه
لو وقع الاختلاف في مسئلة بين اثنين وشرط احدهما
لصاحبه ان كان جواب المسئلة كما قلت اعطيتك كذا وان كان
كما قلت لا اخذ منك شيئا فهذا جائز انتهى نوع دوم نسبت آ
كه در آن شرط اصلا نباشد خواه متعلق بشخص واحد
باشد يا اشخاص متعدد همديگر بازي كنند همچو تير اندازي
وتفنگ اندازي ونيزه بازي ومكالبت يعني دوانيدن سگ
معلم با يكديگر در شكار ومعادات يعني دويدن همديگر بپاي خود
ومصارعت يعني كشتي كردن با يكديگر ومطايبت يعني

همه دیگر مزاح و خوش طبعی کردن قولی باشد یا فعلی در
قولی شرعاً شرط آنست که کذب نفس الامری نباشد اگرچه
در زعم مخاطب صورت کذب داشته باشد و در فعلی شرط
آنست که از افعال ممنوعه شرعیه نباشد و همچنین بسیار ملاعبت
که در آن نهی از شارع وارد نگشته بلکه اکثری از آن از ذات
قدسی صفات آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم
بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و مسابقات آنحضرت
با عائشه صدیقه علیها السلام و مصارعت وی صلی الله
علیه و سلم با رکانه پهلوان مکی و با ابو الاسود پهلوان عجمی
مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل شتر بانیکه
ترا بچه شتر خواهم داد و انکار کردنش گرفتن از بچه شتر
باز فهمانیدن او را که هیچ شتری نیست که بچه شتر
نباشد و همچنان مزاح وی صلعم با زنی که هیچ پیرزن
بهشت نه در آید و باز تسلیه او که آن زن را جوان کنند قوله
تعالی انا انشاناهن انشاءً فجعلناهن ابکاراً عرباً اترابا

۱۵ بیان ملاعبت که از آنحضرت علیه السلام بوجود آمده

وعلی هذا القیاس توریت وی صلی الله علیه وسلم
در کلام با صحابه در احادیث صحاح مروی و منقول اند هر که
خواهد در صحیحین و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و ابو داود
این را مطالعه نمایند نوع سیوم سیر و تفرج بساتین
و بحار و انهار و ریاحین و سماع غنا و اشعار نیز همین
قسم است در حق کسی که او را ذوق از باطن نباشد یا روح
وی بسبب کدورت و ظلمت طرب انگیز از سماع نباشد
پس مشغولی بچنین افعال مباحه اگر مانع صوم و صلوة وغیره
ضروریات دین نباشد از ان قسم لعب است که شارع از ان
لعب منع نفرموده و نصی صحیح در حرمت آن وارد نگشته

دفع شبهات که در مسئله لعب از بعضی افتاده متوهم میشد

**سوال** اگر کسی گوید که عدم ورود نص در حرمت
لعب ممنوع است زیرا که در حدیث آمده است قال علیه السلام
لا الدو منی و لا انا من الدد و الدد اللعب **جواب** گوییم
که این حدیث مخصوص است بلعب محرم همچو قماری وغیره چنانکه
در نوع اول گذشت و کلام ما در مطلق لعب بود متعلق نیست

که لعب مطلق مراد گیرند زیرا که از لعب حبشیان کمتر نیست که در
مسجد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عایشه صدیقه رضی الله
عنها را ملاحظه کنانیدند پس هر که بگوید که لعب مطلقاً حرام است
گویا او نسبت میکند فعل حرام را بجناب اقدس مآب
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و معاذ الله این کفر است
بالاتفاق **سوال** اگر کسی گوید که در حدیث وارد شده
است لا لعب الا فی ثلاث الرمی والفرس وملاعبة الرجل
مع امرأته **جواب** اولاً گوئیم حصر اینجا برای اهتمام ثواب
است نه برای تحریم ماسوای مذکور چنانچه قوله تعالی
انما انت منذر حصر صفت انذار به لفظ انما که مخصوص برای
حصر است مفهوم میشود و حالانکه حصر حقیقی مراد نیست بل حصر
اضافی بنسبت ایصال بشارت مراد است زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منذر و مبشر مبلغ و هادی
در حصر نیز بود ثانیاً اینکه سماع و غنا و اشعار را که در
ملاهی و ملاعب داخل شمار کرده ایم برای مردم مغلوب الطبع لئیم

اما کسیکه از سماع غنا از حرص و هوا و جور و جفای نفسانی
یکسو مانده بخوف و خشیت خدا الصدق و صفا مشغول میگردد
و سوز و گدازی و عجز و نیازی در باطن او پدید میآید در حق اینچنین
کس غنا اگر مقترن بمنکرات شرعیه نباشد هرگز لهو و لعب
نیست بل اهم مقاصد است چه مقدمه واجب واجب میباشد و باینجا
وجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم
و کیمیا سعادت و نیز مقتدا ذوالعصر و الزمان شیخ ابوطالب
مکی در قوة القلوب تصریح نموده اند و بعض فقها و محدثین نیز بدان
تلقی بالقبول کرده اند لهذا واجب افتاد که در اینجا قول حجة الاسلام
از کیمیای سعادت نقل کرده آید تا کیفیت و حکم شرعیه سماع
واضح گردد گفت رحمة الله علیه **باب اول** در اباحت
سماع و بیان آنچه از وی حلالست و حرامست بدانکه ایزد سبحانه تعالی
را سری است در دل آدمی و آن در وی چنین پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه
از زخم سنگ بر آهن آن آتش آشکارا شود و به صحرا افتد همچنین سماع آواز
خوش [illegible] دل آن گوهر دل را بجنباند و در وی چیزی پیدا آید

۸۳ ترجمه باب اول از کیمیای سعادت که بعینه منقول شد ۱۲

بیان اینکه همچنین سماع گوهر دل آدمی را بجنباند و در وی چیزی پیدا آرد که از اختیار آدمی نیست

بی انکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی
است که گوهر آدمی را با عالم علوی است که آنرا عالم ارواح گویند
و عالم علوی حسن و جمالست و اصل حسن و جمال مناسبت
و هر چه متناسب است نمودکاری از جمال آن عالم است چه
جمال و حسن که در عالم محسوس است همه ثمره حسن و جمال آن
عالم است پس آواز مناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن
عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی پدید
آرد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده
بود و از عشق و شوقی که راه بدان برد خالی بود اما چون
خالی بود و بچیزی مشغول آن در حرکت آید و چون آتشی
که در وی دمند افروخته شود و هرکرا غالب تر بر دل آتش
دوستی خدای بود سماع وی مهم بود که آن آتش تیزتر شود
و هرکرا در دل دوستی باطل باشد سماع وی زهر
قاتل بود و بر وی حرام باشد و علما را اختلافست در سماع که
حرامست یا حلال و هر که حرام گفته از اهل ظاهر بوده است

که ویرا خود صورت بسته است که دوستی حق تعالی بحقیقت در
دل آدمی فرود آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس خود را
دوست تواند داشت اما آنرا که نه از جنس وی بود و نه بهیچ
مانند وی ویرا دوست چون توان داشت پس نزدیک
وی جز عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر عشق خالق
صورت بندد بنابر خیال تشبیهی باطل بود پس بدین سبب
گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و این هر دو
در دین مذموم بود و چون ویرا پرسند که معنی دوستی حق
تعالی که بر خلق واجبست چیست گوید فرمان برداری و طاعت
داشتن و این خطای عظیم است که این قوم را افتاده است
و ما در کتاب از رکن منجیات این پیدا کنیم اما اینجا میگوییم که حکم
سماع از دل باید گرفت و سماع هیچ چیز در دل نیارد
و نباشد بلکه انچه در دل باشد بجنباند هر کرا در دل چیزیست
که در شرع محبوبست و قوت ان مطلوب است چون سماع انرا
زیادت کند ویرا ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است

که در شرع مذموم است و برابر سماع عقاب بود و هر که را دل از همه

خالی بود ولیکن بر سبیل بازی شنود و بحکم طبع بدان لذت

یابد سماع وی را مباح است پس سماع بر پنج قسم است قسم

اول آنکه بغفلت شنود و بر طریق بازی این کار اهل غفلت بود

و دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود و روا نباشد که حرام

بود بدین سبب که خوش است چه خوشیها حرام نیست بلکه از آن

حرام است که در وی ضرری باشد و فسادی چه آواز مرغان

و سبزه و آب روان و شکوفه و گل خوش است حرام نیست

پس آواز خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است

در حق چشم و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق

ذوق و چون حکمتهای نیکو در حق عقل و هر یکی را از این

حواس نوعی لذتیست چرا باید که حرام بود و دلیل برین که لعب

و بازی و نظاره حرام نیست که عایشه رضی الله عنها روایت

میکند که روز عیدی زنگیان در همسایگی مسجد بازی میکردند

رسول صلی الله علیه وسلم گفت خواهی که ببینی گفتم خواهم

(حاشیه:) ۸ — از اقسام سماع قسم اول آنکه بغفلت و بازی شنود و این قسم لهوست و حرام نیست

(حاشیه:) ۸۹ — حدیث رقص و بازی کردن زنگیان در همسایگی مسجد و تماشا [illegible] آنحضرت [illegible] عایشه صدیقه را

بر در بایستاد و دست پیش فرا داشت تا زنخدان بر دست وی
نهادم و چندان نظاره کردم که گفت بس نباشد چند بار گفتم نه و این
در صحیح است و ازین خبر پنج رخصت معلوم شود یکی آنکه نظاره و بازی
چون گاه گاه بود حرام نیست و دو بازی زنگیان رقص و سرود
بود دیگر آنکه در مسجد میکردند سیم آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه
وسلم در آن وقت که عائشه را آنجا برد گفت دونکم یا بنی ارفدة
یعنی ببازی مشغول شوید و این فرمان بود پس آنچه حرام بود
چون فرماید چهارم آنکه ابتدا کرد و عائشه را گفت خواهی
که ببینی و این تقاضا باشد و نه چنان باشد که از وی
نظاره طلب کردی وی خاموش بودی که روا بودی
که کسی گفتی که نخواست که او را برنجاند که آن از بدخویی باشد
پنجم آنکه خود با عائشه بایستاد ساعتی دراز با آنکه نظاره
و بازی کودکان کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای موافقت
زنان تا دل ایشان شاد شود چنین کاری کردن از خلق
نیکو بود و این فاضلتر بود از خویشتن فراهم گرفتن و پارسا

۸۷ حدیث لعبت بازی عایشه صدیقه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و فراهمی کردن و هم در صحیح است که عایشه روایت کند که من
کودک بودم لعبت بسیار اندوختمی چنانکه عادت دختران بوده است
چند کودک دیگر نیز بیامدندی چون رسول صلی الله علیه
وسلم در آمدی آن دختران باز پس گریختندی رسول
صلی الله علیه وسلم ایشان را به نزدیک من فرستادی
تا یکروز دختری را گفت این لعبتها چیست گفت دختران اند
گفت این چیست که بر میان ایشان بسته است گفت اسپ
ایشان است گفت این چیست که بر وی است گفت پر و بال ا
رسول گفت صلی الله علیه وسلم اسپ را پر و بال باشد
فت تو نشنوده که سلیمان را اسپی بود که پر و بال دا
ول صلی الله علیه وسلم بخندید تا دندانهای وی پیدا
مد و این برای آن روایت کردم تا معلوم باشد که فراخی
دن در وی ترش داشتن و خویشتن را از چنین کارها
سم گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان و با کسی
ری کنند که اهل آن باشد و از وی زشت نبود و این

خبر دلیل آن است که صورت کردن روا بود که لعبت کودکان
از چوب و خرقه باشد و صورت تمام ندارد که در خبر است که بال
اسپ از خرقه بود عائشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیزک
نزد یک من دف میزدند و سرود می گفتند روز عید بود
رسول صلی الله علیه وسلم درآمد و بخانه بخفت و روی
از جانب دیگر کرد ابوبکر درآمد و ویرا زجر کرد و گفت در خانه
رسول مزمار شیطان رسول گفت یا ابابکر دست از ایشان
بدار که روز عید است دف زدن و سرود گفتن ازین
حدیث معلوم شد که مباح است و شک نیست که بگوش رسول
الله صلی الله علیه وسلم میرسیده باشد و منع وی ابوبکر
را از انکار دلیل صحیح است بر آنکه مباح است قسم
دوم آنکه در دل معنی مذموم بود چنانکه کسی را دوستی
زنی یا کودکی در دل بود و سماع کند در حضور وی تا
لذت زیاده شود یا در غیبت بر امید وصال تا شوق
زیاده شود یا سرود می شنود که درو حدیث زلف

۹۸ حدیث عائشه صدیقه مشعر سماع آنحضرت با دف و منع ابوبکر را از زجر کنیزکان

۹۹ قسم دوم سماع که حرام است

وحال وجمال باشد وآن اندیشه خود بوی فرود آرد این
حرام است بیشتر جوانان ازین جمله باشند برای آنکه این آتش عشق
را باطل نا کرم کنند و این آتش واجب است فرو کشتن و
افروختن این کسی را روا نبود اما اگر این عشق وی را با زن
خویش یا با کنیزک باشد حرام نبود و از جمله تمتع دنیا بود و
مباح بود تا آنگاه که طلاق دهد یا بفروشد آنگاه حرام شود

۹۰ قسم سیم که در دل صفت محمود بود آن بر ۴ نوع است

قسم سیم آنکه وی را در دل صفتی محمود بود سماع آنرا
قوت دهد و این از چهار نوع بود نوع اول سرود

۹۱ نوع اول سماع حاجیان و غازیان و غیرهم

و اشعار حاجیان در صفت کعبه و بادیه که آتش شوق خدای تعالی
در دل بجنباند و این سماع مزد بود کسی را که روا بود که بحج رود
اما کسی را که مادر و پدر دستوری ندهد یا بسببی دیگر وی را
حج نشاید کرد روا نبود که این سماع کند و این آرزو در دل
خویش قوی گرداند مگر که داند که اگرچه شوق در دل خود آید
وی قادر بود بدانکه نرود و باز ایستد و بدین نزدیک بود
سرود غازیان و سماع ایشان که خلق را بغزا و جنگ کردن

با دشمنان خدای تعالی و جان فدا کردن در دوستی
حق تعالی خوانند و این نیز مزد بود همچنین اشعاری که
عادتست در مصاف بگویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری
زیادت کند در وی نیز مزد بود چون جنگ با کافران بود
اما اگر با اهل حق باشد حرام بود **نوع دوم** سرود
نوحه باشد که بگریستن آرد و اندوه را در دل زیادت کند
درین نیز مزد بود چون نوحه گری بر تقصیر خود کند در مسلمانی
و بر گناهان که بر وی رفته بود و بر آنچه وی را فوت شده بود
از درجات بزرگ و از خشنودی حق تعالی چنانکه نوحه
داود علیه السلام بود که چندان نوحه کردی که جنازه ها
از پیش وی برگرفتندی و وی را در آن الحان
بودی و آواز خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل نوحه
حرام بود چنانکه کسی وی را مرده بود که حق تعالی میگوید
لا تاسوا علی ما فاتکم بر گذشته اندوه مخورید چون کسی
قضاء خدای را کاره بود و بدان اندوهگین باشد نوحه کند

نوع دوم سماع گناهکاران بر معصیت و چنانکه نوحه داود علیه السلام

تا آن اندوه زیادت شود حرام بود و سبب آنست که خود نوحه کردن

حرامست و وی عاصی بود و هر که آنرا کوشش دارد **نوع**

**سیم** آنکه در دل شادی بود خواهد که آنرا زیادت کند

بسماع این نیز مباح بود چون شادی بچیزی بود که

روا باشد چون عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت ختنه کردن

و رسیدن از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه

رسید پس باز آمدند و دف میزدند و شعری گفتند

**شعر** طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا

ما دعا لله داع و همچنین ایام عید شادی کردن روا بود

و سماع بدان سبب و همچنین جای که دوستان بهم نشینند و

بموافقت طعام خورند و خواهند که وقت با یکدیگر خوش

کنند بسماع و شادی کردن بموافقت با یکدیگر روا بود

**نوع چهارم** و اصل آنست که کسی را دوستی

حق تعالی بر دل غالب شده باشد و بعشق رسیده تا سماع

وی را مهم باشد که اثر آن از بسیار خیرات رسمی بیش بود

۹۲
نوع سیم که در دل شادی دارد و سماع مباح بود و آنرا سماع زیاده کنند

۹۳
نوع چهارم آنکه دوستی خدا در دل غالب بود و ... احتیاط

هرچند دوستی حق تعالی بدان زیادت شود خردان بیش بود و سماع صوفیان در اصل که بوده است ازین بوده است اگرچه اکنون بهم آمیخته شده است بسبب گروهی که در صورت ایشانند بظاهر و مفلس اند از معانی ایشان در باطن و سماع در افروختن این آتش اثری عظیم دارد و کس باشد که در میان سماع ویرا مکاشفات پدید اید و با وی لطفها رود که بیرون سماع نبود و آن انواع لطف که از عالم غیب با ایشان پیوستن گیرد بسبب سماع آنرا وجد گویند و دل ایشان چنان پاک و صافی شود که نقره را در آتش نهی و آن سماع آتش در دل افکند و همه کدورتها از وی ببرد و باشد که به بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که بسماع حاصل آید و سماع آن سری را که روح است با عالم ارواح فرا جنباند تا باشد که ویرا بکلی ازین عالم بستاند تا از هرچه درین عالم رود بیخبر بود و باشد که قوت اعضاء وی نیز ساقط شود بیفتند و از هوش بشود و آنچه ازین حال درست بود ویرا

اصل بود و درجه آن بزرگتر بوده اند و کسی را که بدان ایمان دارد و حاضر بود از برکات آن محروم نبود لیکن غلط بسیار بود و بیدا شنها خطا بسیار افتد و نشان حق و باطل آن پیران پخته و راه رفته بدانند و مرید را مسلم نباشد که از سر خویش سماع کند تا که تقاضای وی در وی آید علی حلاج یکی از مریدان شیخ ابو القاسم گرگانی بود نور الله ضریحه از وی دستوری خواست در سماع گفت سه روز هیچ مخور پس از آن طعام خوش بساز اگر سماع اختیار کنی بر طعام آنگاه آن تقاضا بحق باشد و ویرا مسلم بود اما مریدی که ویرا هنوز احوال دل پیدا نامده بود و راه فرا معامله نداند نه بند آمده باشد لکن هنوز شهوت تمام از وی گسسته نشده باشد واجب بود ویرا از سماع منع کنند که زیان آن از سود بیش بود بدانکه هر که سماع و وجد و احوال صوفیان را انکار کند از مختصری خود کند و معذور باشد بران انکار که چیزی که ویرا نباشد بدان ایمان

دشوار توان آورد و این همچنین بود که مخنث باور ندارد که
در صحبت لذت هست که آن لذت بقوت شهوت توان یافت
چون ویرا شهوت نیافریده اند که بدانند و اگر نابینا لذت
نظاره در سبزه و آب روان انکار کند چه عجب که او را
چشم نداده اند تا آن لذت دریابد و اگر کودک لذت
ریاست و سلطنت و فرماندهی را انکار کند چه عجب که ویرا راه
بازی داده اند در ملکیت داشتن چه راه دانند و بدانکه خلق
در انکار احوال صوفیان آنکه دانشمند است و آنکه عامیست
چون کودکانند که چیزی را که هنوز بدان نرسیده اند منکر شوند
و آنکس که اندک مایه زیرکی دارد اقرار دهد و گوید چنین
حال هست لکن نصیب من نیست لکن میدانم که ایشانرا هست باری بدان
ایمان دارد و روا دارد اما آنکه هیچ چیز ویرا نبود دیگران را
روا ندارد که دیگری را بود در غایت حماقت بود و از آن قوم باشد که
حق تعالی میگوید و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم

**قانون سیوم** در اقسام و احکام معارف ...

قانون سیوم فصل ثالث در اقسام و احکام ...

بدانکه در قانون اول دانسته شد که معازف و مزامیر در عرف
عام بمعنی ساز و الهٔ غنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع
در حدود معازف و مزامیر و اوتار اختلاف بسیار
است لاجرم حکم ان نیز مختلف خواهد بود اگرچه تعداد
اقسام مزامیر و تشریح بسائط و مرکبات ان و تبیین این معنی
که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده اش چیست و موجدش
کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس
اربعه مزامیر که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند
ضرور افتاده واضح باد که اجناس ساز از چهار قسم بیرون
نیست یکی انکه تار داشته باشد و اهل هند انرا تتری گویند
بتائین فوقانیتین و باول مفتوح و بحذف آخرین تت نیز
گویند مثل بین و طنبور و رباب و قانون و امثال آن
دوم انکه تار نداشته باشد و مجلد بود از چرم و انرا انده
گویند بهمزه مکسوره و نون ساکن و دال مهمله مشدده
و بیتت بکسر بای موحده و تائین فوقانیتین با اول مفتوح نیز خوانند

۹۶
حصر اجناس مزامیر
در چهار انواع
مفصله ذیل

مثل طبل ونقاره وطبله وضرد نک و دایره و دف وامثال
آن سیوم انکه تار و چرم هر دو نداشته و دو ساز را بهم زنند
و صدا نمایند یا آنرا مجوف نداشته اند و درونش چیزی بیندازند که بحرکت
آن آواز دهد وآنرا اگن گویند بفتح کاف عجمی و نون ساکن
مثل صنج یعنی جهانجهه و بجیره و گهونگرو و گهنتا و مانند آن
و این همه اجناس مذکوره بدست نواخته میشوند یا بقوتیکه
اهل صناعت درمیان اجزاء و آلات درونی آن دارند بمجرد
تحریک آن چهارم آنکه از کشش دم بدهان نوازند و آنرا اهل
سکر خوانند بکسر سین مهمله و فتح کاف تازی و برای
مهمله مثل نی و شبابه و سرنای و قرنای و نفیری و امثال
آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس مزامیر
علی الاطلاق حرام و گناه کبیره میگوید یا بعض جنس آنرا
بعموم انواع یا بخصوص افراده و بر هر دو شق منع وارد
میشود به سه وجه اولاً تعریف کبیره بر آن صادق نمیاید
زیرا که کبیره آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی

اگر مزامیر را علی الاطلاق حرام و گناه کبیره گویند منع وارد می شود به سه وجه

که در آن شبهه نباشد و ورود اینچنین نص در حرمت مطلق
مزامیر یا جنس مخصوص آن غیر مسلم است آری در بعض احادیث
صحاح مذمت غنا و معازف بشمول حرمت خمر و ترویج شعار جاهلیت
آمده است مثل حرمت حنتم و مزفت و نقیر و دبا ظروف شراب
خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت خمر ثابت
و متحقق شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن
نماند حکم نهی از منکرات شراب هم باقی نماند چنانچه
اباحت آوانی شراب نزد فقهاء و محدثین مشهور و معروف
است و مزامیر مثل آنست در حکم رفع حرمت عارضی
حرمت عارضی در هر چیز مباح الاصل بل در
عبادت و قربت هم میشود مثلاً نماز در حالت جنب و قصد
یا حرام میگردد و سجده در اوقات مکروهه حرام
باشد و خوردن اغذیه و ادویه مباحه بنیت تحصیل قوه
بکاری حرام میشود و هم هذا حرمت لذاتی لظرف مطلق
از سجده و غذا و دوا سرایت نمیکند ثانیاً

در حکم کبیره و حکم غنا و مزامیر تفاوت بسیار است زیرا که
حکم کبیره استحقاق عذاب و عقاب فاعل است بحسب
وعیدیکه در ارتکاب آن وارد شده باشد و در حق مرتکب
مزامیر در شرع بجز اینکه لا یقبل شهادة من یلعب
بالطنبور ومن یغنی للناس شناعتی وارد نشده است و سقوط
عدالت شاید از بسیار امور میشود که آن امور در کبایر معدود
نیست مثلا از خوردن یک لقمه بسیری شکم و خوردن چیزی
در بازار و شاشیدن در راه عام و دیگر امور خسیسه عدالت
شاید ساقط میشود و هیچ وعید بعذاب و عقاب در حق وی
وارد نیست بلکه مطلق غنا و مزامیر ثابت شدن سماع آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم از امور خسیسه که حکم
معدود شدن نمی تواند چه جای معصیت و گناه **ثالثا**
اختلاف متقدمین و متاخرین فقها و محدثین در حل
و حرمت انواع معازف و مزامیر بر آن قاطع است
برانکه نص صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافته زیرا که

هر چیز که حرمت آن به نص قطعی از قران یا حدیث ثابت گشته
حرمت جمیع انواع و افراد ان متفق علیه همه مجتهدین شده آمده
است مثل زنا و سرقه و قتل و اکل میته و مانند ان
و در وقوع اختلاف در حل و حرمت اقسام مزامیر ثابت
است باخبار و اثاریکه در فصل ثانی باب اول گذشت و
بحسب روایات و اقوال مرقومه الذیل اینجا معلوم شد
که در حرمت مطلق ما جنس خاص مزامیر نص قطعی وارد
نشده پس مزامیر نیز مثل غنا مختلف و مجتهد فیه بر آمد و حرمت
انکار و اصرار ارتکاب مجتهد فیه درین صورت مرتکب آن نه
فاسق خواهد بود و نه مستحل آن کافر لما مر فی الباب
الاول و بنا بر تصدیق این مقال و تفصیل این اجمال منقسم
کرده شد قانون هذا بر نغمات ثلثه نغمه اول
در اقوال محدثین و فقها که در تقریر و تفسیر معازف و مزامیر آمده
شیخ ابن حجر عسقلانی رحمة الله علیه در زواجر فی اقتراف
الکبائر مینویسد قال الله تعالی و استفزز من استطعت منهم

نغمهٔ اول در اقوال محدثین و فقها در تفسیر معازف و مزامیر

بصوتها فسره مجاهد بالغنا والمزامير قال الامام رحمه الله قال

شيخي ابو محمد سماع الاوتار مرة واحدة لا يوجب رد الشهادة

وانما ترد بالاصرار وزاد لك مقالات لاباس ببيانها فنقول

يحرم ضرب وسماع كل مطرب كطنبور وعود ورباب وجنك

وكمنجه وصنج ومزمار ومزمار عراقي ويراع وهو الشبابة وكوبة

وغير ذلك من الاوتار والمعازف جمع معزفة قيل

وهي اصوات الغنيات اذا كانت مع العود والاقلا يقال

لها ذلك وقيل هي كل ذي وتر لانها آلات الشرب

فتدعو اليه وفيها التشبه لاهله وهو حرام ولذلك لو رايت

جماعة مجلسا واحضروا آلة الشراب واقداحه وصبوا فيه

السكنجبين ونصبوا ساقيا يدور عليهم ويسقيهم ويجيب بعضهم

بكلماتهم المعتادة بينهم حرم ذلك وقال بعض شراح المنهاج

كون المزمار من شعار الشرب قد يمنع والغالب انهم لا يحضرونه

فان فيه اظهار الحانهم وفي الاحياء المنع من الاوتار كلها

لثلث علل كونها داعية الى شرب الخمر فان اللذة الحاصلة

تدعوا اليها فلهذا حرم شرب قليلها وكونها في قريب العهد
لشربها يذكره مجالس الشرب والذكر انبعاث الفسوق
وانبعاثه سبب الاقدام وكون الاجتماع على الاوتار صار من
عادة اهل الفسق مع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو منهم
انتهى هذه اقوال اهل التحريم وقد روي ما يخالف الاتفاق المذكور
منها قول جزم الشيخ في تحريم العود حديث وقد سمعه ابن عمر
وابن جعفر رضي الله عنهم ومنها قول الماوردي من اجلة
اصحابنا كان بعض اصحابنا يخص العود بالاباحة من بين الاوتار
ولا يحرمه لانه موضوع على حركات تنفي الهم وتقوي الهمة وتزيد
في النشاط ومنها قول الروياني في البحر ان العود بخصوصه
حلال لما يقال انه ينفع من بعض الامراض وقد جزم الحليمي في
منهاجه بان آلات اللهو اذا كانت ينفع من بعض الامراض
ابيح سماعها وحكي ابن طاهر عن صاحب التنبيه انه كان يبيح
سماع العود ويسمعه وانه مشهور عنه وان احدا من علماء
عصره ولم ينكره عليه وان حله هو ما اجمع عليه اهل المدينة

وفي الحاوي الملاهي اما حرام كعود وطنبور ومعزفة وطبل
ومزمار وما الى بصوت مطرب اذا انفرد او مكروه وهو ما ينضم
به الغناء طربا ولم يطرب منفردا كالصنج والقصب يكره مع الغناء
لا وحده او مباح وهو ما خرج عن آلة الطرب الى انذار
كالبوق وطبل الحرب او مجمع واعلان كالدف في النكاح
انتهى والطنبور بضم اوله غير العود كما هو مشهور عند اهل الصناعة
وقال اللغويون هو العود وقيل كان كل من العود والطنبور
وغيرهما اسم جنس تحته انواع وقد يشمل اسم العود سائر الاوتار
وعبارة العمراني وجماعة من الاصحاب الاصوات المكتسبة
فلا شك ضرب محرم وهو ما يطرب من غير غناء كعود وطنبور وطبل
ومزامير ومعازف وصناجات والكبار ورباب وما اشبهها
والمزامير يشمل الصرناي وهي قصبة ضيقة الراس متسعة الآخر يزمر بها
في المواكب والحرب ومثل النقارات ويشمل الكرنافة
وهي مثل الصرناي الا انه يجعل في راسها قصبة فيها من
شمع ونحوه يزمر بها في اعراس البوادي وغيرها ويشمل الناي

وهی اطرب من الاولین والمعزفة منه فهی قضبان یقضبان
وقیل اول من اتخذ المزامیر بنو اسرائیل والحق صاحب الکافی
بالضرب بالقصب فما ذکر التصفیق بالید فی السماع وقال
الحلیمی یکره التصفیق للرجال لانه مما یختص به النساء وقد منع
الرجال من تشبههن کما منعوا من لبس المزعفر انتهی
ومنها قول الرافعی کما ذکره الخطابی والرویانی والعراقی
وصاحبه محمد ابن یحیی والحاجری یحل الیراع وهو الشبابة
لانها تنشط علی السیر فی السفر واشبهت الحدی وقال الماوردی
الشبابة یکره فی الحضر لاستغنائها فی السفر ویباح فی السفر
والمرعی لانها یحث السیر ویجمع البهائم اذا سرحت انتهی
هذا کله من الزواجر اگرچه صاحب زواجر دیگر اقوال مختلفه
بسیار نقل کرده وگفته وقوی قوم مدرکه وقدح یکبر
آورده لیکن ما اکتفا میکنیم بذکر ما هو المرقوم برای ثبوت
اختلاف علماء در حلت واباحت مزامیر واز نقل اقوال
مرجحه صاحب زواجر چنانچه [illegible] واضح گردید که اکابر

٩٩ خلاصه اقوال منقوله صاحب زواجر

بعضی متاخرین در کتب خود اتفاق علما بر حرمت معازف
و مزامیر نقل کرده اند آن نقل صحیح نیست دوم آنکه
در تفسیر معازف و مزامیر و اوتار از قدیم اہل علم و لغت
مختلف بوده اند اتفاق آنها بر امر واحد ثابت نشده تا
که آن قطعاً حرام باشد سوم آنکه متجه قد ما بطرف حرمت
قلت ست و بجانب اباحت کثرت زیرا که ہر که بنظر انصاف
در اقوال مذکوره تامل خواہد ساخت خواہد دریافت
که مجاہد و ابو محمد و بعضی عراقیان اصرار بر سماع اوتار
حرام گفته اند نه مطلق سماع آن و در اوتار ہمه مزامیر و معازف
را القول مختار داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و
شبابه را که مصرح الاباحت بالاتفاق اند ہم داخل نموده اند
و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله ابن عمر و عبید الله ابن عمر
طیار و تا در و در و بانی و ابن طاہر و طیبی و رافعی و خطابی
و محمد ابن یحیی و حاجری علیہم الرضوان مستفاد میگردد
اتفاق اہل مدینه بر آن نقل می کنند دانسته که صحیح و [illegible]

وصحیح نشده است در تحریم آن حدیثی وبحسب قول
اهل لغت چنانکه گذشت عود شامل است سایر اوتار را و
اوتار شامل است جمله مزامیر راحتی که شبابه و یراع زانیز که
بخصوص آن حدیث نهادن وی صلعم هر دو انگشت را
در گوش ورود یافته وهمچنان هرکه بدیده تحقیق در اقوال
امام حاوی وابن همام وصاحب بحر که هریک از آنها
مقتدای مذهب حنفی واز کبرای دین است نظر خواهد کرد
بیقین خواهد دانست که جمیع آلات از اوتار ومزامیر
مع الغنا مباح اند ونیست حرمت مگر در ضرب آلات
بلا غنا چنانکه در معابد کفار ودر محفل شراب خواران
ناهنجار نواخته میشود لما مر من قول الحاوی من ان الملاهی
اما حرام کعود وطنبور ومعزفة وطبل ومزمار وما الهی بصنعته
مطرب اذا الفوا ومکروه وهو ما یزید به الغنا طربا ولم یطرب
منفردا کالصنج والقصب مکره مع الغنا لا وحده انتهی وکذا
من قول العمرانی المحرم هو ما یطرب من غیر غنا کعود وطنبور

وطبل ومزامیر ورباتات وما اشبهها **تتمه ثانی**
در بیان اینکه اوتار ومزامیر مخصوص برای ملاهی نیست خصوصاً
باهل شرک واهل شرب ندارد بلکه استعمال وبیع وشرای
آن مسلمین را جایز است وباتلاف آن ضمان در شرع
لازم میآید بحسب روایات مفصله ذیل **قال صاحب**
**الهدایه** قال ومن کسر لمسلم بربطاً او طبلاً او مزماراً
او دفاً او اهرق له سکراً او منصفاً فهو ضامن وبیع هذه الاشیاء
جایز وهذا عند ابی حنیفه رحمة الله علیه وقالا لا یضمن ولا یجوز
بیعها وقیل الاختلاف فی الدف والطبل الذی یضرب للهو
فاما طبل الغزاة والدف الذی یباح ضربه فی العرس یضمن باتلافه
من غیر خلاف من باب الغصب **فی در المختار** ضمن
بکسر معزف ضماناً لغیر اللهو **فی شرح الوقایه** ضمن
**من** کسر معزف واراقه سکر ومنصف وصح بیعها
المعزف آلة اللهو کالطنبور والمزمار ونحوهما وهذا عند ابی حنیفه
رحمة الله علیه وعندهما لا یضمن ولا یجوز بیعها وعند ابی حنیفه

[illegible]

وانما يضمن قيمته ففي الطنبور يضمن الخشب المنحوت واما طبل الغزاة

والدف الذي يباح ضربه في العرس فمضمون بالاتفاق في المغني

الرجل الصالح اذا تغنى بشعر فيه فحش لا يبطل عدالته وفي المغني

ابن قدامة الملاهي نوعان محرم وهو الالات المطربة بلا غناء لو بمال

كالمزمار والطنبور ونحوه لما روي ابو امامة انه عليه السلام

قال ان الله بعثني رحمة للعالمين وامرني بمحق المعازف والمزامير

والنوع الثاني مباح وهو الدف في النكاح وفي معناه ما كان من

حادث سرور ويكره غيره فتح القدير من باب من لا تقبل

الشهادة في الكافي شرح الوافي

من كسر لمسلم بربطا او طبلا او مزمارا او دفا او شيئا من المعازف او اراق

سكرا او منصفا فهو ضامن وصح بيع هذه الاشياء وهذا عند ابي

حنيفة رح وقالا لا يضمن قيل الخلاف في الدف

والطبل الذي يضربان للهو فاما طبل الغزاة والدف

الذي يباح ضربه في العرس فيضمن بالاتلاف بلا خلاف

من باب الغصب في الغياثية قال ضرب الدف

في النكاح اعلانا وتشهيرا للسنة بقوله صلى الله عليه وسلم
اعلنوا النكاح ولو بالدف **في المحيط** ومن الناس
من يقول لا باس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة لكان
ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح
واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف
وكذلك التغني **في البدائع** ان ضرب القصب والدف
لا باس به بخلاف المزمار **في القواعد** استفتي الامام علم الدين ١٠١ السماع مع الالات مباح
عن سماع صنع في زماننا مع الالات قال انه مباح قال
مجتهد العصر والزمان امام فخر الدين شيرازي رحمة الله عليه
المزامير موجب الاصوات الموزونة فهو بالنظر الى نفسه مباح
**وذكر الامام** امام الحرمين فلعلة اخرى وهو التذكير بعهد
شرب الخمر كما روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم
اذا حرمت الخمر حرم المزامير اذ الناس يضربون وقت شربهم
فحرم ضرب لتذكره ايضا وهو قبيح لمعنى في غيره فاذا كانت
هذه مفقودة لفقد الحرمة ايضا ولهذا ابيح ضرب الدف

فی الجذب والتحریس وضرب الصنج الاوقات الخمس بحیث ان الحکم
یتغیر بتغیر العلة واذا کانت النفس متنزهة بالصوت والزکا
بشافهه لمشاهدة تعالی فاصوات المزامیر داعیة من الکدر
الی الصفا ومرقعة من السفل الی العلی اذا الصوت الحسن
قوت الارواح وقوتها فی عالم الملکوت **فی الوجیز**
**فی انوار الفقه الشافعی** الغنا والرقص و
سماع الدف وان کان فیه جلاجل لیس بحرام **فی الغنا**
**ابراہیم شاہی** فی مجمع الاخبار من الملتقط قال
ابو الاسکاف لکل قوم مزامیر و مزامیر العرب والعراق
والخراسان الدف و مایلیق به کالصنج والنای و من مزامیر
السند الدہل و مایلیق به و مزامیر الهند الزخرف و ہو یتخذ من الزخرف
مجوف مطول الطرفین بینها شد صوتا من بیاره ویقال له فی
الفارسیه سندل و مایلیق به والشرع اباحه حالت التزویج کذا فی
الغیاثیه **لغمه ثالث** دراینکه تعلیلی که فقهاء در حرمت مزامیر
و... ذکر کرده اند ازان بر حرمت مطلق آن ثابت نمیشود

مزامیر تحقیق بدون مرقعیه

۱۰۲
نغمه ثالث دراینکه ازدلائل ذکر کرده فقهاء حرمت مطلق مزامیر ثابت نیست و دفع اوہام حرمت غنا با مزامیر

و در دفع توهمات حرمت که بر اباحت غنا یا مزامیر ناشی میگردد
باید دانست که شیخ الاسلام امام محمد غزالی وغیره محققین گفته اند
که ممانعت از اوتار و مزامیر برای سه علت بوده است یکی آنکه در
ابتدای اسلام اصوات مزامیر داعی میگشت بر شرب خمر
و شرب خمر حرام شده بود و لهذا از دواعی آن نیز ممانعت
گردید چنانکه شراب قلیل که بحد سکر نرسد حرام
گشته بعلت آنکه مقدمه سکر است دوم آنکه در قریب العهد
شرب خمر مزامیر مذکر مجالس شراب میشد و ذکر شراب یاد آنگیز شوق
شوق را و شوق و عشق سبب بر اقدام آن میگردد سیوم آنکه
اجتماع بر اوتار و مزامیر عادت اهل شرب گردیده بود پس
مسلمین را منع کردند تا تشبه بکفار لازم نیاید بحکم آنکه من تشبه
بقوم فهو منهم پس حال علت اولی و ثانیه بلا اشتباه مثال حرمت
اوانی خمر است یعنی تا وقتیکه حرمت شراب در ذهن مسلمین راسخ
نگشته بود از استعمال ظروف خمر نیز ممانعت بوده
و بعد التقرر و تحقق حرمت خمر حرمت اوانی زایل گشت و چونکه

علت مبالغت ادوات و مزامیر مشترک بود حرمت عارضی
مزامیر هم بااباحت ادوات رفع کردید و به اصل خود مباح
شدند علت سیوم که تشبه بکفار است در جمیع آلات یافته
نمیشود زیرا که از تشبه بکفار چیزی حرام میگردد که
آن چیز از خصائص ایشان باشد و در اسلام یافته نشود و اگر
بدین علت معازفی که مختص باهل فسق و کفار است بالاتفاق
حرام خواهد بود چنانچه سنکهه که در کنائس خود مصابد کفار نواخته
می شود اگر کسی آنرا در مسجد نوازد و عبادت داند البته
حرام است و همچنین طبل مخنثین که آنرا در هندی
ڈوزو گویند و مختص باهل فسق است و مانند آن هرچه باشد
اما دیگر اقسام ادوات و مزامیر که مختص باهل شرب و از شعائر
جاهلیت نیست تحریم آن بعلت تشبه چه معنی دارد
چنانچه اباحت و حکم شرعی هر یک جنس از
اجناس اربعه مزامیر در نغمه ثانی گذشت غایت مافی الباب اینکه
بعضی مزامیر بیان کفار و مسلمین مشترک الاستعمال

باشند مگر همچنین لتشبه سبب حرمت نمی‌باشد والا باید که موی
سر واشتن و لنگ زدن و غسل هر روز کردن و از گل
دست شستن و طعام تنها خوردن که از افعال مخصوصه
هنود و کفار است حرام باشد حالانکه بحرمت اینچنین کسی
قایل نشده است **سوال** اگر کسی گوید که از احادیث
و اخبار که در دلایل اباحت ذکر کرده اند سماع دف از آنحضرت
و سماع عود و بربط و طبل غزاة و حجاج از صحابه و تابعین باختلاف
اقوال ثابت گشته اما دهل و طبله و مردنگ و پکهاوج و
سارنگی و ستار و طنبوره وغیره آلات مخترعه در عهد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کجا بود تا حکم اباحت
آن معلوم شود **جواب** گوییم که موافق مذهب حنفی اباحت
آن محتاج دلیلی نیست زیرا که به ضابطه حنفیه اصل در
اشیاء اباحت است حرمت هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورود
نص در خصوص آن چیز چنانچه علمای حنفیه در حدیث
ان کنت نذرت فاضربی واعلنوا النکاح بالدف تصریح نموده اند

[illegible]

که امر برای استحباب و فیه دف زدن است و الا اباحت
غنا و دف زدن محتاج امر نبود اما بر مذهب شافعی رحمة الله که
نزد وی اصل در اشیا حرمت است احادیث مذکوره
و فعل رسول صلی الله علیه و سلم برای اباحت مطلق
مزامیر کفایت نمیکند زیرا که بودن نص در یک فرد اباحت
مطلق ثابت نشود اما دیگر اقسام مزامیر که از نص شرعی در حل
آن ورود نیافته باشد مسکوت عنه ماند اکثر علمای حنیفه موافق
اصول خود باباحت آن قایل شدند و بعضی ساکت ماندند
و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده چیزیرا که از جنس دف
و طبل و عود و شبابه یافتند باباحت آن اصرح نمودند
و دیگر اشیا را که نیافتند از احرام گفتند و از باقی سکوت ورزیدند
پس معلوم شد مزامیر مختلف فیه شد و نیست انکار در مجتهد فیها
سوال اگر کسی گوید که در حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شنیدن آواز مزامیر در گوش خود را انگشت نهاده ساخت
پس اباحت [illegible] الا آنکه [illegible] مزامیر [illegible]

دیگر چیزها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نشنیده است ممنوع باشد

**جواب** گوییم اولاً محدثین را در صحت این حدیث کلام است و بر تقدیر

صحت آنرا دلیل اباحت در خصوص مزمار پنداشته‌اند

وگفته‌اند که سبب نهادن انگشت در گوش مشغولی آنحضرت

صلی الله علیه وسلم باموری باطن بود نه مظنه حرمت زیرا که

وی صلی الله علیه وسلم عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما را

که همراه بود گفت که هرگاه آواز مزمار بند شود ما را خبر دهی

و محال است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابی را باستماع حرام مامور

گرداند و کسانیکه عذر این چنین کرده‌اند که ابن عمر در آن وقت

نابالغ بود نزد آنها نیز بجز مزمار حرمت چیزی دیگر از آن حدیث

ثابت نمیشود و اگر عدم صدور فعل یا قول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم در خصوص اشیای مباح الاصل دلیل حرمت

باشد انواع اطعمه لذیذه و اقمشه نفیسه که در زمان پیغمبر صلعم نبود

یا موجود بود و وی صلی الله علیه وسلم را اکل و شرب و

استعمال آن اتفاق نیفتاده باشد حرام کرده و چنانچه خوردن چای

پلاو و متنجن و شیرمال و باقرخانی وغیره انواع ماکولات و سواری
فیل و پالکی وغیره مراکب عجمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ثابت نشده و هیچ کس بحرمت این چیزها نرفته **سوال**
اگر کسی گوید که سوای هست علل که در تحریم مزامیر مذکور گشته
طرب نیز علت حرمت است چنانچه از قول فقها معلوم میگردد
و در مجالس سماع با مزامیر خواص صوفیه بلکه بتقلید آنها
عوام نیز رقص و طرب می کنند و رقص و طرب لعبی
است از محرمات شرعی **جواب** گوییم که وجد و رقص و
طرب را از محرمات شرعی قرار دادن افترای است بر خدا
و رسول او زیرا که دلیلی بر حرمت آن نه در قرآن آمده
است و نه در حدیث و نمیرسد کسی را که حلال یا حرام گرداند
چیزی را در دین بغیر سند و رخص از شارع لقوله تعالی
ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام
لتفتروا علی الله الکذب ولقوله سبحانه فمن اظلم ممن افتری
علی الله الکذب او کذب بآیاته انه لا یفلح الظالمون و بالفرض

[illegible]

اگر طرب و وجد لعب باشد هر لعبی حرام است کما مر تفصیله
رقص و طرب که مستمعین سماع را بخوف و خشیت خدا و عشق
و محبت الهی رو میدهد کم از رقص و لعب حبشیان نخواهد بود
که در مسجد نبوی واقع گشته و جناب نبوت مآب با اهل بیت
خود تا دیر متوجه مشاهده آن ماندند و این سخن الزامی برای
مدعی حرمت آن است و الا رقص و طرب و تحجل فعلی است
مشروع که از امیر المومنین علی ابن ابیطالب و جعفر طیار
و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه و علیهم الصلوة و السلام تحجل
آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد در خصوص و دیگر
احادیث و اقوال مثبته مشروعیت وجد و طرب در خاتمه
این رساله بمقام خودش خواهد آمد انشاء الله تعالی **سوال**
اگر کسی گوید تحجل که از صحابه کرام ثابت شده حرکت دفعی بود
نه اینچنان رقص کثیر و حرکات مجانین که در حالت سماع از
مستمعین مزامیر بوقوع می‌آید پس با وصف جواز تحجل
اینچنین تکثیر که از باعث مزامیر پیدا شده بلا شبهه حرام خواهد بود

**جواب** گوئیم که طرب و رقص مطلق هرگاه جایز شد و نهی
در تکثیر آن وارد نگشت قلیل و کثیر آن در جواز مساوی
هست خصوصاً آنکه اختیاری نباشد و بغلبه شوق و اضطرار
طبع روی دهد پس هرگاه وجد و طرب محمود و مرغوب شد مزامیر
که طرب انگیز است بطریق اولی محمود باشد نه مذموم **سوال**
سماع و تواجد که محمود است برای آن شرائط و علامات معین اند
و وجد و طرب بسبب مزامیر عامیان را بحرکت می آرد و در
آنها شرائط مقرره صوفیان هم یافته نمیشود پس
اینچنین طرب و آنچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود
**جواب** مراد از شرائط اگر شرائط ملزومه فقهاء است
یعنی خالی بودن مجلس از شراب و زنان اجنبیه و غیره منکرات
پس اینچنین سماع بلا مزامیر هم حرام است تخصیص مزامیر
چیست و اگر شرائط ملزومه صوفیه مراد است مثل خصوصیت
زمان و مکان و اجتماع اخوان و تخلیه از اغیار پس آن
شرائط برای حل و حرمت شرعی نیست بلکه برای کمال

و نقصان فواید سماع است که بر اهل دلان وارد میشود بعزا اسیر باشد
یا بلا حزا اسیرد تفصیل شرایط ملزومه اهل شریعت و اهل طریقت
در خاتمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی **سوال** از شرایط ملزومه
فقهاء است که در غنا ذکر هزلیات فسق آمیز و تذکره خال و خط محبوبان
و مضامین عشق انگیز نباشد و سماع که در مجالس صوفیه فی زماننا میباشد
و در آن غزل و ریخته و خیال و تپه و هولی و ٹھمری و غیره
اقسام سرود سرائیده میشود همه در اوصاف خال و خط
معشوقان مجازی و ذکر کیف شراب و جام و مینا و ساقی
و می و میخانه میباشد بلکه در راگهای هندی ذکر رام و لچھمن
و کرشن و کنهیا همچنان می آید و این را در شرع هرگز اباحت
و رخصت نیست **جواب** رموز شناسی شرایع و شعر فهمی منکر
از عالم بالا معلوم شد محققین فقهاء تصریح نموده اند باینکه
اگر در شعر وصف زن جمیله مرسله یعنی غیر معینه و ذکر شراب
غیر صبیح الله باشد جایز است و همچنین ذکر و حکایت دیر است
میخانه ها و حکایت هجو مسلم و ذمی نیز اگر باراده هجو نباشد

[illegible]

بلکه انشاد شعر برای استشهاد و تعلیم و تعلم فصاحت و بلاغت
بود و در آن ذکر خال و خط با هجر و وصل با گل و گلزار
و ریاحین و انهار و خزان و بهار وغیره مضامین طرب انگیز
و عشق آمیز که قریب الانطباق بر محال مباحه باشد همچنین
کلام موزون خواه بر وزن عروضی باشد یا بوزن موسیقی تغنی
بدان جایز است چنانچه صاحب فتح القدیر در استدلال هر یک مضمون
اشعار ابو هریره و ابن عباس وغیره صحابه و فصحای عرب
آورده است و خفی نیست که معرض قصاید حسان ابن ثابت
و کعب ابن زهیر که بحضور جناب رسالت مآب بر سر منابر خوانده
شده اند و وی صلی الله علیه وسلم بشنیدن آن در
مدح حسان فرموده ان الحسان یؤید بروح القدس شنیده
است و کدام قصیده است که در آن وصف معشوقه بذکر ناز
و کرشمه و قد و قامت و خال و خط و خد و رخسار و روش
و رفتار و غمزه و تبسم و تکحل و ترجل نیست و علی هذا القیاس ذکر
شراب و ساقی و جام و مینا و میخانه در قصاید بلغا و عرفا

شده آمده است زیاده از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی
غوث صمدانی حضرت شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و
علیه السلام کدام کس عالم با عمل و جامع شریعت و طریقت
خواهد بود که آغاز قصیده وی رضی الله عنه اینست شعر

سقانی الحب کاسات الوصال ⁂ فقلت لخمرتی نحوی تعالی
سعت ومشت لنحوی فی کؤس ⁂ فهمت بسکرتی بین الموالی
فقلت لسایر الاقطاب لموا ⁂ بحالی وادخلوا انتم رجالی
وهموا واشربوا انتم جنودی ⁂ فساقی القوم بالوافی ملالی

وهمچنین کعب ابن زهیر در قصیده بانت سعاد که مقبول و
پسندیده حضور نبی صلی الله علیه وسلم است می فرماید

**مطلع** بانت سعاد فقلبی الیوم متبول ⁂ متیم اثرها لم یفد
مکبول ⁂ وما سعاد غداة البین اذ رحلت ⁂ الا اغن غضیض
الطرف مکحول ⁂ هیفاء مقبلة عجزاء مدبرة ⁂ لا یشتکی قصر
منها ولا طول ⁂ **سوال** اگر کسی گوید انچه دلائل [illegible] احت
در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنای آن همه بر [illegible] بود [illegible]

که دلیلی بر تحریم غنای مطلق ورود نیافته حال آنکه بعضی
آیات در کلام الله و اکثر احادیث در کتب حدیث در تحریم
غنای مطلق موجود اند پس نصوص تحریم اگر از دلائل
اباحت قوی هستند ناسخ آن شدن میتوانند و اگر مساوی
اند معارض دلایل اباحت خواهد شد و بحکم اذا تعارضا
تساقطا حل و حرمت هر دو ثابت خواهد شد **جواب**
کرات و مرات ایماکرده شده است که مطلب مانع از عدم ورود
نص عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است نه آنکه در
تحریم یا مذمت یکی از اقسام غنا یا جزء بعضی وارد نشده
است و اثبات این مطلب بوجهیکه مزیدی بر آن
متصور نیست در فصل دوم باب اول گذشت و بنا بر
مزید ایضاح باز باواز بلند میگویم بلکه بر سر منبر گفتن
میتوانم که نصی از کتاب و سنت در تحریم غنای مطلق
ورود نیافته است و آنچه وارد شده است در تحریم
یا مذمت غنای خاص است بعضی علما بعزمیت جزئیت تقوی

و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای نافهمی از مورد خاص نموده عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث و اقوال مجتهدین که از آن اهل تحریم حرمت غنا علی الاطلاق استنباط میکنند به ترتیب بیارد و جواب آنهمه از کتب تفسیر و حدیث و فتاوای معتبره بگذرانیم لیکن تفهیم آن جوابها و رفع احتمال نسخ و تعارض موقوف است بر تمهید قواعد چند از اصول تفسیر و حدیث و فقه بنابر آن باب سوم بر آن مرتب کرده میشود اگر مدعی حرمت بدو مائل نخواهد کرد و آنهمه را بچشم انصاف و غور ملاحظه خواهد نمود انشاء الله تعالی پرده غفلت از دیده تحقیق طلب خواهد گشود

## فصل چهارم

در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور که در باب عدم اعتماد بر قول علمای صوفیه بود و دفع توهم ایشان یعنی که مذهب صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه دین و علمای مجتهدین است ظاهر است انشاء دعوی مذکور از آنست که بزعم علمای قشرین که هیچ تحقیق ندارند اصل تصوف در کتاب و سنت یافته نمیشود و می پندارند که صحابه و تابعین صرف

فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم

در نقض ... ابطال تصوف

زارباب ظواهر بوده اند و طریق فقر و فنا و حال و قال و
لبس صوف و مرقعه از مخترعات صوفیه است قرآن و حدیث بر آن
ناطق نیست و بقول مشهور الصوفی لامذهب له متصوفه تابع مذهبی
نیستند لهذا قول ایشان استناد را نشاید **مخفی مباد**
که زعم باطل و سوء ظن و جسارت گستاخی و بی ادبی منکرین
نسبت صوفیه صافیه از آن جهت است که بر اسم و رسم و حقیقت
تصوف و اخبار و آثار صحابه و تابعین و اطوار و احوال
ائمه مجتهدین آگاهی ندارند مالهم به من علم و لا لآبائهم کبرت
کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا **مثنوی**

گر خدا خواهد که پرده کس درد ... میلش اندر طعنه پاکان برد
ور خدا خواهد که پوشد عیب کس ... کم زند در عیب معیوبان نفس
از خدا خواهیم توفیق ادب ... بی ادب محروم گشت از فضل رب
هر که گستاخی کند اندر طریق ... گردد اندر وادی حسرت غریق

پس بنا بر تنبیه غافلین و رهنمای منکرین بیان معنی و رسم تصوف
و گواهی قرآن و حدیث بر آن و ذکر برخی از طریقت و اخذ

نسبت ولبس خرقه وصوف صحابه وایمه مجتهدین ضرور افتاد
اگرچه کتب قوم ازان مشحون ست اما در بیشتر کتب بطور اهل
سلوک نوشته اند لیکن ما در اینجا از کلام علمای حنفیین وفقهای
معتبرین ومحدثین نقل میکنیم انشا الله تعالی وفی هذا الفصل

## اقوال القول الاول فی التصوف ورسمه

علی ابن عثمان که از محققین علمای حنفیه است در کشف المحجوب در معنی
صوفی وتصوف آورده است ابو الحسن نوری گوید رح
التصوف ترک کل حظ تصوف دست باز داشتن از جمله حظوظ
نفسانی بود والصوفیه هم الذین صفت ارواحهم فصاروا
فی الصف الاول بین یدی الحق وهم دی میگوید الصوفی
هو الذی لا یملک ولا یملک یعنی صوفی آن بود که هیچ
چیز اندر بند وی نباشد واو هم در بند هیچ چیز نباشد و
این عبارت از عین فنا بود ابو عمرو دمشقی رح گوید التصوف
رویة الکونین بعین النقص بل غض الطرف عن الکونین
محمد ابن علی ابن ابیطالب گوید رضی الله عنهما التصوف

بیان معنی صوفی و تصوف

خلق حسن تزاد علیک فی الخلق زاد علیک فی التصوف
شبلی گوید رضی الله عنه الصوفی لا یری فی الدارین مع الله
غیر الله جنید گوید رحمه الله التصوف مبنی علی ثمان خصال السخا
والرضا والصبر والاشاره والغربه ولبس الصوف والسیاحت
والفقر اما السخا فلابراهیم واما الرضا فلاسمعیل واما الصبر
فلایوب واما الاشاره فلزکریا واما الغربة فلیحیی واما لبس الصوف
فلموسی واما السیاحت فلعیسی واما الفقر فلمحمد صلی الله علیه
وسلم یعنی بنای تصوف بر هشت خصلت است اقتدا به هشت
پیغمبر علیه السلام بسخاوت ابراهیم و آنچنان بود که پسر را
فدا کرد و برضا اسمعیل که بفرمان خدای تعالی رضا داد و
ترک جان عزیز خود بگفت و بصبر ایوب که اندر بلای کرمان
وغیرت رحمان صبر کرد و باشاره زکریا که خدای تعالی
گفت الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا و هم اندرین صورت
گفت اذ نادی ربه نداء خفیا و بغربت یحیی که اندر وطن خود
غریب بود و هم اندر میان خویشان از خویشان بیگانه

ولباحت عیسی که اندر سیاحت خود چنان مجرد بود که بجز
کاسه و شانه نداشت چون دید که یکی بدو دست خود آب میخورد
کاسه بانداخت و چون دید که با انگشتان خلال میکند شانه
بانداخت و لبس صوف موسی که جامه پشمین بود و بفقر
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی کلید همه گنجهای
روی زمین بدو فرستاد و گفت که منت بر خود منه و از این
گنجهای خود تجمل بساز گفت نخواهم بار خدایا یکروز گرسنه
دارد و یکروز سیر انتهی بدانکه در وجه تسمیه سالک طریقت باسم
صوفی گروهی گفته اند که صوفی را از برای آن صوفی خوانند
که جامه صوف پوشد و بعضی گفته اند که از برای آن صوفی
خوانند که در صف اول باشد بحضور حق و برخی گفته اند
بدان صوفی گویند که تولی باصحاب صفه کرده اند و بعضی
گفته اند که این اسم از صفا مشتق است

## القول الثانی فی الآیات والاحادیث الداله علی صحة اصل التصوف و آثار الایات فضلها

للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا
في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف **ومنها** وعباد الرحمن
الذين يمشون على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما **ومنها** تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا
**ومنها** واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي
يريدون وجهه **ومنها** ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي يريدون وجهه **ومنها** ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة
الحيوة الدنيا **ومنها** نحن نقص عليك نباهم بالحق انهم
فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدى وربطنا على قلوبهم اذ قاموا
فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد
قلنا اذا شططا الى قوله واذ اعتزلتموهم وما يعبدون الا الله
فاووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته ويهيئ لكم من امركم
مرفقا وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين
واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم في فجوة منه ذلك من
آيات الله من يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له

دلیلا مرشدا ومثل ذلک کثیر واما الاحادیث فمنها
قوله صلی الله علیه وسلم من سمع صوت اهل التصوف
فلا یؤمن علی دعائهم کتب عند الله من الغافلین وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الشریعة اقوالی والطریقة
افعالی والحقیقة احوالی وقال النبی صلی الله علیه وسلم
لعلی ابن ابی طالب کرم الله وجهه اذا تقرب الناس الی خالقهم
بانواع البر فتقرب الی ربک بانواع العقل والسر تسبقهم بالدرجات
والزلفی عند الناس فی الدنیا وعند الله فی الآخرة وعنه
عبد الله ابن مسعود قال خط لنا رسول الله صلعم خطا ثم
قال هذا سبیل الله ثم خط خطا عن یمینه وشماله وقال هذا
سبل علی کل سبیل منه شیطان یدعو الیه ثم قرأ ان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه وقال علیه السلام لمزید ابن حارثة
کیف اصبحت یا ابن حارثة قال اصبحت انا مؤمنا حقا قال
لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک یا ابن حارثة فاجابه قال
صرفت نفسی عن الدنیا فاستوی عندی حجرها ومدرها

احادیث در اثبات طریق اهل التصوف

وبیہا ونقضہا وانطایت نہاری واسہرت لیلی وکانی انظر الی
عرش ربی بارزاً وانظر الی اہل الجنۃ یتزاورون فیہا واہل
النار یتناددون قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصبت
فالزم متمسکۃ بدین اللہ وقیاسہ بامر شریعۃ والاخذ بالاحوط
والعزیمۃ لسہرت وطہارۃ وعزوف نفس عن المشتبہات
وعلی ہذا القیاس دیگر ایات واحادیث لاتعد ولاتحصی در
مدح فقر وتصوف وارد اند غرض مولف از نقل اقوال
مذکورہ اینست کہ تصوف بجمیع معانی خودش محمود واز صفات
انبیاء است علیہم السلام وذات فایض البرکات خلفای
راشدین وائمہ معصومین ومجتہدین بشرع متین متصف
ہمین صفات بودہ است مگر اسم صوفیہ در صدر اول
ودوم رایج نبود بعد دوصد سال از ہجرت شایع شدہ است
لہذا ائمہ مجتہدین باین لقب مشتہر نبودند اما بحلیہ تصوف
آراستہ وبحلہ طریقت پیراستہ بودند واخذ نسبت
باطن از صحابہ وتابعین کہ معاصر اینہا بودند کردہ اند

ولباس صوف که مخصوص صوفیان است پوشیده اند

## القول الثالث فی لبس الصوف والمرقع

قول ثالث در بیان لبس صوف و مرقع
برای اهل التصوف

صاحب کشف المحجوب بابی در لبس المرقعات نوشته در آن
میگوید بدانکه شعار متصوفه لبس مرقعه است ولبس مرقعات سنت
است از آنجا که رسول صلعم فرموده علیکم بلبس الصوف تجدون
حلاوة الایمان فی قلوبکم ونیز یکی از صحابه گوید کان النبی صلی الله
علیه وسلم یلبس الصوف ویرکب الحمار ونیز رسول صلعم گفت
مر عائشه را رضی الله عنها لا تضیعی الثوب حتی ترقعیه گفت
برشما باد جامه پشمین تا حلاوت ایمان یابید ونیز روایت
کرده اند که پیغمبر صلعم جامه پشمین پوشید وبر خر سوار شد
ونیز گفت مر عائشه را که یا عائشه جامه را دور مکن تا پیوند
بران نزنی واز عمر خطاب میآید رضی الله عنه که وی
مرقعه پوشیدے سی رقعه بران گذاشته بود که پوستان
سنگر بود واز امیرالمومنین علی رض میآید که پیراهنی
داشت که آستین آن با انگشتان برابر بودی واگر وقتی

پیراهنی درازتر پوشیدی سر آستین آن فرو بریدی
و نیز رسول را صلی الله علیه و سلم فرمان آمد از خدای
عز و جل بتقصیر جامه چنانکه گفت و ثیابک فطهر ای فقصر و حسن بصری
گوید رح که هفتاد بدری را دیدم که همه را جامه پشمین بود و
صدیق اکبر اندر حال تجریدش جامه صوف پوشیده
و هم حسن بصری گوید رح که سلمان را دیدم رض گلیمی
با رقعها پوشیده و امیر المؤمنین عمر رض و علی رض و هرم بن
حیان رح روایت آرند که ایشان مر اویس قرنی را
رض با جامه پشمین دیدند و رقعها بر آن گذاشته و حسن بصری
و مالک بن دینار و سفیان ثوری رح جمله صاحب مرقعه
صوف بودند و از امام عالم ابو حنیفه کوفی رح روایت آرند
و این روایت اندر کتاب مشایخ که محمد بن علی حکیم ترمذی
تالیف کرده است مکتوب است که وی ابتدا اندر صوف
پوشیدی و قصد عزلت کرده تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
در خواب دید گفت ترا اندر میان خلق می باید بود از آنچه

سبب احیای سنت سنی نبوی انگاه دست از عزلت بداشت
و هرگز جامه نپوشیده که آنرا قیمتی بودی و داود طای رضی‌الله عنه لبس
صوف فرمودی و او یکی از متصوفه بود و ابراهیم بن ادهم نزدیک
امام ابوحنیفه اندر آمد با مرقعه صوف اصحاب وی او را بچشم
تصغیر نگریستند ابوحنیفه گفت سیدنا ابراهیم بن ادهم اصحاب
گفتند بر زبان امام هزل نرودی این سیادت بچه یافت
گفت بخدمت بردوام که وی بخدمت خداوند تعالی
مشغول شد و ما بخدمت تنهای خود تا وی سید گشت انتهی
و شیخ فریدالدین عطار قدس سره در تذکرة الاولیا
در ذکر امام مقتدای و پیشوای صوفیان کرام مینویسید
آن چراغ شرع و ملت آن شمع دین و دولت و آن
نعمان ثابت خلایق و آن عمان جواهر معانی و دقایق آن عارف
و عالم و صوفی امام جهان امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله صفت
کسیکه همه زبانها ستوده باشند و همه ملتها مقبول نتوانند
ریاضات و مجاهدات و خلوت و مشاهدات او بنهایت بداشت

و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع و نظر
نافذ داشت اذ هو کان فی الدرجة القصوی و الدین العلیا
و چندین از صحابه را دریافته بود چون عبد الله بن جبیر و انس
ابن مالک و جابر ابن عبد الله و عبد الله ابن اوفی
و اثله بن الاشقع و عایشه بنت حجر رضی الله عنهم و بسیار
مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق بد صحبت داشته
و او استاد علم فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی
و داؤد طای بود رحمهم الله و گواه بزرگی او در شاگردان بلند
است و آنگاه که بسر روضه سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه میرفت و میگفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب
میامد و علیک السلام یا امام المسلمین و در آوان کار عزیمت
عزلت کرد که او جهت قبیله حقیقی داشت و روی از
خلق بگردانید و صوفی در پوشید تا شبی بخواب دید که
او سخن را بها پیغمبر صلی الله علیه و سلم از لحد گرد جمع کرد
و بعضی را از بعضی اختیار میکرد از هیبت آن بیدار

یکی از صحابه را التعبیر آن خواب پرسیدند او گفت تو در عالم
پیغامبر علیه السلام بدرجه بزرگ رسی چنانچه در آن مشرف
شوی صحیح از مسلم حیدا آنکه وقتیکه بار دیگر پیغامبر علیه السلام
بخواب دید که میگوید یا ابا حنیفه ترا سبب آن زنده گردانیده اند
تا سنت من زنده گردانی وقصد عزلت مکن انتهی کلامه
بحذف اکثره وعلی هذا القیاس احوال مالک وشافعی
واحمد ابن حنبل علی نبینا وعلیهم السلام بزیره قید باد
صوفیه کرام در کتب معتبرین مرقوم ومسطور است ومخفی الصوفی
لا مذهب له از کلام قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی
که از شرح سفر السعادت نقل کرده می آید بر منکرین روشن
خواهد شد شیخ رحمة الله علیه بعد ذکر احوال ائمه مجتهدین
می نویسد **وصل** این چهار تن از امامان دین و مقتدایان
ملت اند که ضبط و ربط احادیث واقوال صحابه وسلف
وتطبیق وتوفیق میان آنها نموده وتفسیر وتاویل وبیان
ناسخ ومنسوخ کرده وغایت بذل مجهود درین باب فرموده اند

[illegible]

استنباط احکام بقیاس واجتهاد از نصوص کتاب وسنت نموده اند
وغیر مجتهد آنرا جز تابع ایشان بودن چاره وسبیلی نیست ومشایخ
طریقت وبزرگان ایشان همبرین مذاهب بوده اند یا رب
مگر انهاکه از ایشان بپایه اجتهاد رسیده وبموافق یا مخالف
ایشان برای خود اجتهادی نموده باشند والله اعلم
وآنکه گویند الصوفی لامذهب له بزبان معنی است که اورا
در دین مذهبی نیست وتابع ایمه مذاهب نه وهرچه خاطرش
خواهش دارد ودلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند
حاشا بلکه توجیهش چنانچه گفته اند آنست که وی در بعضی
مواضع از مذاهب انچه در آن ورع واجتهاد بیشتر باید اختیار
کند هر مذهب که باشد وباآنکه بمذهب اهل حدیث رود که هرجه
حدیث صحیح یابد بر آن عمل کند محققان گویند که این بر علی
الاطلاق صحیح نبود وتحقیق آنست که هم از روایات مذهب خود که
آنرا اختیار کرده ودوجه اقتدا ساخته است روایتی
اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد

اگرچه ظاهر روایت و مشهور از آن مذهب نبود و الا تفرق مذهب و تعدد وجهه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و از آنجاست که سرایت تفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و تقریر نموده اند که قبله توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت با بنای توحید محکم و قدم تحقیق راسخ گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فروع بود پس ضبط نفس با اصل مرجوع الیه فقهاً اصولاً و تصوفاً لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و هرچه فرماید بدانچه حکم کند بران رود در صورت تردد و تذبذب یعنی آنجا که دلایل از قرآن و احادیث و اقوال این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایره تجربه تردد افکند حاکم درین صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از آن اقوال آنچه دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و این نیز در ماده قلب مطهر زکی منور بنور ایمان و تقوی است که بنور فراست که درجه ای از ایمان ابداع نموده اند آنچه حق است دریابد

وآن مشق اختیار کند که خیر و صواب در آن بود نه آنکه
هرچه درویش رفت همبران عمل کند بلی رجوع بدلایل شرعیه
این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالغرض بطلان
است انتهی کلامه جعل الله فی الجنة مقامه **سوال** اگر کسی
گوید که آنچه حال اتصاف ائمه و مجتهدین بصفت تصوف
بیان کردی از روی کتب سیر و سلوک بود اما این چنین
ثبوت نزد فقها اعتماد را نشاید **جوابش** آنکه این ثابت
ابوحنیفه رضی الله عنه بنویسید از آن نیز تحلی امام اعظم رحمه الله
بحلیه تصوف و بودن اکابر صوفیه و جامع علم ظاهر و باطن مقلدین
ولی روزان آن مقتدای شرع متین و ادراک والد
ماجد امام همام صحبت امیر المومنین علی مرتضی را علی نبینا و
علیهم السلام ثابت است اگرچه در اثبات این حالات طوالت
است لیکن بحکم آنکه **شعر** اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره
هو المسک ما کررته یتضوع نقل کردن عبارت در المختار
مدد ایجاد احب افتاد درینجا قال المص رحمه الله و نفعـ

الصف الشافعي حيث قال من اراد الفقه فليلزم اصحاب ابي حنيفه
فان المعاني قد تيسرت لهم والله ما صرت فقيها الا بكتب محمد
ابن الحسن قال اسمعيل ابن ابي رجاء رايت محمدا في المنام
فقلت له ما فعل الله بك قال غفرلي ثم قال لو اردت ان
اعذبك ما جعلت هذا العلم فيك قلت له فاين ابو يوسف قال
فوقنا بدرجه قلت فاين ابو حنيفه قال هيهات ذاك في اعلا عليين
كيف وقد صلى الفجر بوضوء العشاء اربعين سنه وحج خمسا
وخمسين حجه ورأى ربه في المنام مائة مرة ولها قصة مشهورة
وفي حجته الاخيرة استاذن حجبة الكعبة بالدخول ليلا فقام
بين العمودين على رجله اليمنى ووضع اليسرى على ظهرها حتى
ختم القران فلما سلم بكى وناجى ربه وقال الهي ما عبدك
هذا العبد الضعيف حق عبادتك لكن عرفك حق معرفتك فهب
نقصان خدمته لكمال معرفته فهتف هاتف من جانب البيت
يا ابا حنيفه قد عرفتنا حق المعرفة وخدمتنا فاحسنت
الخدمة وقد غفرنا لك ولمن اتبعك ممن كان على

مذہب الی یوم القیمۃ وقیل لابی حنیفۃ بم بلغت ما بلغت
قال ما بخلت بالافادۃ وما استنکفت عن الاستفادہ
قال مسافر ابن کدام من جعل ابا حنیفۃ بینہ وبین اللہ رجوت
ان لا یخاف وقال فیہ حسبی من الخیرات ما اعدہ یوم القیمۃ فی
رضی الرحمن دین النبی محمد خیر الوری ثم اعتقادی مذہب النعمان
وعنہ علیہ السلام ان آدم افتخر بی وانا افتخر برجل من
امتی اسمہ نعمان وکنیتہ ابو حنیفۃ ہو سراج امتی وعنہ
علیہ الصلوۃ والسلام ان سایر الانبیا یفتخرون بی
وانا افتخر بابی حنیفۃ من احبہ فقد احبنی ومن ابغضہ فقد ابغضنی
کذا فی التقدمۃ شرح مقدمہ ابی اللیث وروی الجرجانی
فی مناقبہ بسندہ لسہل بن عبد اللہ التستری انہ قال لو کان
فی امۃ موسی وعیسی مثل ابی حنیفۃ لما تہودوا ولما تنصروا
مناقبہ اکثر من ان تحصی وصنف فیہا سبط ابن الجوزی مجلدین
کبیرین وسماہ الانتصار لامام ائمۃ الامصار وصنف غیرہ
اکثر من ذلک والحاصل ان ابا حنیفۃ النعمان من اعظم

معجزات المصطفى بعد القرآن وحسبك من مناقبه اشتهار مذهبه
ما قال قولا الا اخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحكم
لاصحابه واتباعه من زمنه الى هذه الايام الى ان يحكم بمذهبه عيسى
عليه السلام وهو كان المحقق رضي الله عنه له اجره واجر من دون
الفقه والفقه وفرع احكامه على اصوله العظام الى يوم الحشر
والقيام وهذا يدل على امر عظيم اختص به من بين سائر العلماء
العظام كيف لا وقد اتبعه على مذهبه كثير من الاولياء
الكرام ممن اتصف بثبات المجاهدة وركض في ميدان المشاهدة
كابراهيم بن ادهم وشقيق البلخي ومعروف الكرخي وابي يزيد البسطامي
وفضيل بن عياض وداود الطائي وابي حامد اللفاف وخلف
بن ايوب وعبد الله بن المبارك ووكيع بن الجراح وابي بكر
الوراق وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدة ان يستقصى فلو وجدوا فيه
شبهة ما اتبعوه ولا اقتدوا به ولا وافقوه وقد
قال ابو القاسم القشيري في رسالته مع صلابته في مذهبه
وتقدمه في هذه الطريقة سمعت الاستاذ ابا علي الدقاق يقول

انا اخذت هذه الطريقة من ابي القاسم النصر اباذي وقال
ابو القاسم انا اخذتها من الشبلي وهو اخذها من الجنيد البغدادي
وهو اخذ من السري السقطي وهو من المعروف الكرخي وهو من
داود الطائي وهو اخذ العلم والطريقة من ابي حنيفة وكل منهم اثنى
عليه واقر بفضله فعجبا لك يا اخي ان لم يكن لك اسوة حسنة في
هؤلاء السادة الكبار اكانوا متهمين في هذا الاقرار والافتخار وهم ائمة
هذه الطريقة وارباب الشريعة والحقيقة ومن بعدهم في هذا الامر فلهم
تبع وكل ما خالف ما اعتمدوه مردود ومبتدع وبالجملة فليس
ابو حنيفة في زهده وورعه وعبادته وعلمه وفهمه بمشارك كما قال
فيه ابن المبارك نظم لقد زان البلاد ومن عليها امام المسلمين
ابو حنيفة باحكام وآثار وفقه كآيات الزبور على صحيفة فما في المشرقين
له نظير ولا بالمغربين ولا بكوفة يبيت مشمرا سهر الليالي
وصام نهاره لله خيفه فمن كابي حنيفة في علاه امام للخليقة والخليفة
رايت العائبين له سفاها خلاف الحق مع حجج ضعيفة وكيف يحل
ان يؤذى فقيه له في الارض آثار شريفة وقد قال ابن ادريس

سقالاصحیح النقل فی حکم لطیفه بان الناس فی فقه عیال
علی فقهه الامام ابی حنیفه فلعنه ربنا اعداد رمل علی من رد
قول ابی حنیفه وقد ثبت ان ثابتا والد الامام ادرک
الامام علی ابن ابیطالب رض فدعا له ولذریته بالبرکة
وصح ان اباحنیفة سمع الحدیث من سبعة من الصحابة کما بسط
فی اخر منیة المفتی وادرک بالسن نحو عشرین صحابیا کما بسط
فی اوایل الضیاء وقد ذکر العلامة شمس الدین محمد ابو النصر بن
عرب شاه الانصاری الحنفی فی منظومته الالفیة المسماة بجواهر
العقائد ودرر القلائد ثمانیة من الصحابة ممن روی عنهم الامام
الاعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه وعلیهم اجمعین حیث قال معتقدا
مذهب عظیم الشان ابی حنیفة الفتی النعمان الذی لقی سابق امة بالدین
والعلم سراج الامة جمعا من اصحاب النبی اذ ادرکا اثرهم قد اقتفی
وسلکا طریقة واضحة المنهاج سالما من الضلال الداجی وقد روی
عن انس وجابر وابن ابی اوفی کذا عن عامر اعنی ابا الطفیل
وابن واثلة وابن انیس الفتی وواثلة عن ابن جبر

تاریخ وفات امام ابوحنیفه رضی الله عنه

قدس روحی الامام وبث تجروی الغمام ورضی الله الکریم دایما
عنهم وعن کل الصحاب العظماء وتوفی ببغداد قیل فی السجن لیقبل
القضاء وله سبعون سنة بتاریخ خمسین ومائة قیل و یوم توفی
ولد الامام الشافعی فقد تم من مناقبه انتهی **تنبیه** دا اگر کسی را
زعم این معنی باشد که انچه بزرگیهای امام ابوحنیفه رحمه الله منقول شد
بعد کثرت عبادتها باصحاب ظواهر هم میسر گردد پس
اوصاف مذکوره بر عرفان جبلی و فیضان اصلی دلیل
نمیتواند شد گوییم زعم مذکور فاسد است بلکه امام همام از ایام صبا
عارف و موحد بود برای اثبات این مدعا حکایت خطیب
خوارزمی که صاحب اشباه والنظایر نقل میکند کافی است

[illegible]

**فی الاشباه والنظایر حکی الخطیب الخوارزمی**
ان کلب الروم ارسل الی الخلیفة مالا جزیلاً علی ید رسوله وامره
ان یسال العلماء عن ثلث مسایل فان هم اجابوا ابذل لهم المال
وان لم یجیبوه فاطلب من المسلمین الخراج قال العلماء فلم یات
احد بما قنع فیه مقنع وکان الامام اذ ذاک صبیاً حاضراً مع ابیه

فاستاذ فی جواب الرومی فلم یاذن له بقیام واستاذن من
الخلیفة فاذن له وکان الرومی علی المنبر فقال له اسایل انت قال
نعم قال انزل مکانک الارض وبمکانی المنبر فنزل الرومی
وصعد ابو حنیفه رح فقال سل فقال ای شیء کان قبل الله
قال هل تعرف العدد قال نعم قال ما قبل الواحد قال هو الاول
لیس قبله شیء قال اذا لم یکن قبل الواحد المجازی اللفظی
شیء فکیف یکون قبل الواحد الحقیقی فقال الرومی فی ای جهة وجه الله
تعالی قال اذا اوقدت السراج فالی ای وجه نوره قال
وجه نوره سوی فیه الجهات الاربع فقال اذا کان النور المجازی
المستفاد الزایل لا وجه له الی جهة فنور خالق السموات والارض
الباقی الدایم الفیض کیف یکون له جهة قال الرومی فماذا یشتغل
الله تعالی قال اذا کان للمنبر مشبه مثلک انزله واذا کان
علی الارض موحد مثلی رفعه کل یوم هو فی شان فترک الجدال
وعاد الی الروم انتهی **سوال** اگر ائمه دین وعلمای
مجتهدین منکر طریقه تصوف بودندی رد و انکار علما بطرف

صوفیه موحدین و کتب ایشان متوجه میشدند و انکار اهل
شریعت بر اصحاب طریقت مشهور است چنانچه بعضی علما بسوی
شیخ محی الدین بن علی العربی قدس سره که راس الرئیس
صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که فصوص
الحکم وی خارج از شریعت است و برای اضلال خلق الله تصنیف
کرده است هرکه مطالعه آن کند مبتدع و ملحد است **جواب**
اگر در رد و انکار بر صوفیه آیتی یا حدیثی یا قول مجتهدی وارد شده
است نشان باید داد و الا رد و انکار نا اهلان و نافهمان و
متعصبان دلیل بطلان حقیت نمیتواند شد چه رد و انکار علما
یهود و نصاری در ساحت قدس جناب رسالت مآب و
سوء الظن خوارج در حق ائمه اطهار و طعن و تشنیع علمای شیعه
نسبت باصحاب کبار و جرح و قدح حکما بجال متکلمین بر دار
از قدیم شده آمده است پس اگر فقیهی متعصب یا عالمی متقشف
بمعنی تصوف نارسیده در شان صوفیه قدست اسرارهم
حرفی زند یا برای بدنامی شیخی از مشایخ بعضی کلمات خلاف

شیخ را بد و منسوب میسازد و نسبتی ندارد و محققین فقها بتصحیح
و تقدیس این کرده حق پژوهی لب بگشوده اند شاید این مدعا
کلام مولانا مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس است که مصنف
در المختار آنرا آورده است بنابر اشتباه عبارت در المختار در خصوص
بجنسه نقل کرده میآید فی در المختار وفی المعروضات
المزبوره ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محیی الدین
بن عربی انه خارج عن الشریعة وقد صنفه لاضلال خلق الله تعالی
وکل من طالعه ملحد ماذا یلزمه اجاب نعم فیه بعض کلمات تباین الشریعة
وتکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشریعة لکنا تیقنا ان
بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس الله سره فیجب الاحتیاط
بترک مطالعة تلک الکلمات وقد صدر امر سلطانی بالنهی فیجب
الاجتناب من کل وجه انتهی فاینها وقد سئل صاحب القاموس
عنه فکیف اللهم انطقنا بما فیه رضاک الذی اعتقده وادین الله به
انه کان رضی الله عنه شیخ الطریقة حالا وعلما وامام الحقیقة
حقیقة ورسما ومحیی رسوم المعارف فعلا واسما اذا تغلغل

[illegible]

فکر المرء فی ظرف من علمه غرقت فیه خواطره عباب ای بحر لا تکدره
الدلاء وسحاب تتقاصاعنه الانوار کانت وعونه تخرق السبع
الطباق ومتفرق بمکانة علماء الآفاق والی اصفه وهو یقیناً فوق
ما وصفته وناطق بما فی کتبه وغالب ظنی الی ما العتقه ... علی
اذا ما قلت معتقدی دع الجهول یظن الجهل عدواناً والله
والله عظیم ومن اقامه حجة الله برهاناً ان الذی قلت بعضاً
من مناقبه ما زدت الا لعلی زدت نقصاناً الی ان قال
ومن خواص کتبه انه من واظب علی مطالعتها انشرح صدره لفک
المعضلات وحل المشکلات وقد اثنی علیه العارف بالله
عبد الوهاب الشعرانی مما فی کتابه تنبیه الاغنیاء علی قطره من بحر
علوم الاولیاء فعلیک وبالله التوفیق انتهی ویتلوه الباب الثالث

# باب ثالث در آیات واحادیث وروایات فقهی

که مدعیان حرمت بدان استدلال می کنند وجواب ان و
این باب مشتمل است بر بدایات وضوابط چند هدایه اولی
در آیات قرآنی وآن چهار آیت اند الآیة الاولی

ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم
ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی آنکه از مردمان کسی
است که میخرد سخن بازی تا گمراه سازد مردمان را از راه خدا
بغیر دانستی و بر نادانی و میکرد قرارت قرآن را بازی آن
گروه مر ایشان راست عذاب خوار کننده فقط آل تحریم میگویند که
این آیه کریمه در تحریم غنای مطلق نازل شده است با مزامیر
باشد یا بلا مزامیر و در وجه استدلال میارند که بعض مفسران
از عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن عباس روایت کرده اند
که مراد از لهو حدیث غنا است جوابش اینکه آیه مذکوره که در
اول سوره لقمان واقع است شان نزولش همه مفسران
مثل بیضاوی و حسینی و واحدی و غیرهم همین نوشته اند
که نضر ابن حارث مشرک به تجارت جانب فارس رفته و قصه رستم
و اسفندیار خریده در مجامع قریش بخوشی بمسامع ایشان میرسانید
که چه شگفته و فریفته میشدند و لاف میزدند که اگر محمد صلعم از قصه
عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از قصه

مملکت و قصص ملوک عجم سخن میگوییم پس هرکه در معنی و مورد آیه
کریمه تامل خواهد کرد خواهد دانست که آنرا بر حلت و حرمت
غنا اصلا دلالت نیست و از آن تعلق ندارد و آنچه نسبت
با بن عباس میکنند آنست که در تفسیر بیضاوی و بغوی واقع
شده است با بن عباس و قیل کان یشتری المغنیات و یحملهن
علی معاشرة من اراد الاسلام و یمنعه عنه یعنی و بعضی گفته‌اند
که مشرک مذکور کنیزکان مغنیه خریده بود و هرکه اراده اسلام
میکرد برای مباشرت او میفرستادی و گفتی که اسلام کم از نفع زنا
است بهتر است یا معاشرت با چنین زنان باید دانست که اولا
روایت مذکوره ضعیف است چنانچه لفظ قیل دلالت بر آن میکند
و بر تقدیر صحت موید قول ماست زیرا که در صدر مذکور شد
که غنای مقترن به منکرات بالاتفاق حرام است و آنچه مشرک
مذکور میکرد در آن تجویز زنا و شرب خمر و باز داشتن
مردم از اسلام و گمراهی از راه خدا منظور داشت اگر
بر حرمت مطلق غنا آیه را دلالت باشد عین مدعای ماست

پس کجاست آیه مذکوره را دلالت بر حرمت غنای جاریه برای
مالک و برای غیر وی در حالیکه یاد دهنده آخرت
و رهنمای راه خدا باشد چنانچه سماع آن از پیغمبر و صحابه ز احادیث
گذشت و بعضی از علمای متعصبین که روایت و درایت
از کتاب و سنت ندارند و معنی ناسخ و منسوخ نشنیده اند و از اصول
حدیث و فقه آگاه نیستند این آیه را بر حرمت غنای مطلق نص
قاطع پنداشته مبالغه باین مرتبه نموده اند که آیه مذکوره ناسخ جمله احادیث
اباحت غنا است و صرف بدست آویز آیه مذکوره در حرمت غنا
رساله تصنیف کرده و در آن نوشته اند قد ذکر فی الکتب المعتبره
من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما
قد حلفا و قالا ان هذه الآیة ما نزلت الا فی حرمة الغناء و عکرمه
و سعید ابن جبیر ایضا قالا مثل ذلک انتهی پس برای رد ایشان
متعصب باید و مقلدان و مریدان او واجب افتاد که
آنچه مفسرین و محققین احادیث در تفسیر آیه مذکوره نوشته اند
بعبارتها نقل کرده آید قال فی تفسیر الحقائق ما ملخصه

ذكره وسماعه فهو لهو الحديث وفي تفسير العرايس الاشارة
في لهو الحديث الى طلب علوم الفلسفة من علم الطبيعي والرياضي
وعلم الاكسير والنيرنجات واباطيل الزنادقة وترهاتهم لان
هذه كلها مضلة للخلق لقبولها الناس لو غلو وقال في تفسير المعالم
قال الكلبي ومقاتل نزلت في النضر بن الحارث كان تاجرا يأتي
فارس ويشتري فيها اخبار العجم ويحدث بها قريشا ويقول ان
محمدا يحدثكم بحديث عاد وثمود وانا احدثكم بحديث رستم واسفنديار
واخبار الاكاسرة فيحلون حديثه ويتركون استماع القرآن فانزل الله
تعالى هذه الآية قال ابن جريج هو الطبل وعن الضحاك هو الشرك
وقال قتادة هو كل لهو واللهو كل باطل يلهي عن الخير وعما يعني اه
وفي البيضاوي ما يلهي عما يعني كالاحاديث التي لا اصل لها والاساطير
التي لا اعتبار فيها ... [illegible] ... نزلت
في النضر ابن الحارث ... [illegible] ... الآية
في كتب الاحاديث الصحاح رواية ... [illegible] ... قال حدثنا قتيبة
قال اخبرنا بكر بن مضر عن عبيد الله بن زحر عن علي بن يزيد عن ...

ابی عبد الرحمن عن ابی امامة رحمهم الله تعالی عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم لاتبیعوا القینات ولاتشتروهن ولاتعلموهن ولاخیر
فی تجارة فیهن وثمنهن حرام وفی مثل هذا انزلت هذه الآیة ومن
الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الی آخره
وقد قالوا هذا حدیث غریب وانما یروی من حدیث القاسم عن ابی
امامة والقاسم ثقة وعلی بن زید ضعیف فی الحدیث قال محمد بن
اسمعیل البخاری والنهی لیس لاجل الغناء بل یحتمل ان یکون لاجل
عدم انضباط هذا الوصف او لانه بیع الاشیاء التی لاتقابل
بالعوض شرعا مثل ماء الفحل فانه لایصح بیعه ولا اجارته ثم
ان الحدیث ضعیف قال محمد جمال المحدث واما تمسکهم بان ابن
عباس وابن مسعود رضی الله عنهما حلفا ان لهو الحدیث هو الغناء
هذا افتراء محض لانه لو ثبت عنهما هذا القول لخرجه اهل الحدیث فی
کتبهم لان قول الصحابی وفعله وتقریره ایضا حدیث کما هو
مقرر عند اهل الحدیث وامام نووی ذرهتا صدرتنه نصحکم
[illegible] حلفهما ابن عباس وابن مسعود کذب محض [illegible]

و بطلان زعم اصمعی که آیه من یشتری لهو الحدیث ناسخ احادیث
اباحت است موقوف است بر دانستن ضابطه علم القرآن و قاعده
اصول الحدیث **ضابطه** من الاتقان فی علم القرآن للجلال الدین
السیوطی قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبیب النیشاپوری فی
کتابه التنبیه علی فضل علوم القرآن علم نزوله وجهاته وترتیب ما نزل
بمکه والمدینه وما نزل بمکه وحکمه مدنی وما نزل بالمدینه وحکمه مکی
وما نزل بمکه فی اهل المدینه وما نزل بمدینه فی اهل مکه وما یشبه
نزول المکی بالمدنی وما یشبه نزول المدنی بالمکی وما نزل بالجحفه
وما نزل ببیت المقدس وما نزل بالطائف وما نزل بالحدیبیه
وما نزل لیلاً وما نزل نهاراً وما نزل مشیعاً وما نزل مفرداً
والآیات المدنیات فی السور المکیه والآیات المکیات فی السور المدنیه
وما حمل من مکه الی المدینه وما حمل من المدینه الی ارض الحبشه وما
نزل مجملاً وما نزل مفسراً وما اختلفوا فیه فقال بعضهم مدنی و
بعضهم مکی فهذه خمسه وعشرون وجهاً من لم یعرفها ولم یمیز بینها
لم یحل له ان یتکلم فی کتاب الله تعالی انتهی **فایل**

در اصول حدیث از جامع اصول لابن اثیر حد النسخ انه الخطاب
الدال علی ارتفاع الحکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجه
لولاه لکان ثابتا مع تراخیه یجوز نسخ خبر الواحد بخبر الواحد
والمتواتر ولا یجوز نسخ المتواتر بخبر الواحد یجوز ورود النسخ علی الامر
ببعض بد احد فی وقت واحد قال الشافعی لا یجوز نسخ السنة
بالقران کما لا یجوز نسخ القران بالسنة خلافا لغیره و نسخ الحکم لقول
الصحابی نسخ حکم کذا ما لم یقل سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاذا قال ذلک نظر فی الحکم ان کان ثابتا بخبر الواحد
صار منسوخا بقوله وان کان قاطعا فلا یجوز نسخ النص القاطع المتواتر
بالقیاس المعلوم بالظن والاجتهاد انتهی ملخص کلامه و اذا عرفت
هذا فنقول و بالله التوفیق و لا نخاف من اطناب الکلام فی
هذا المقام لانه من مزلة الاقدام هر آنکه در ضابطه و
قاعده مذکوره غور خواهد کرد حکم خواهد نمود که دعوی
نسخ احادیث اباحت بایه ومن الناس من یشتری لهو الحدیث
باطل است بچند وجوه اول اینکه بحسب مذهب شافعی نسخ قران

ناسخ حدیث اصلا نمیشود و بمذهب حنفی نیز قران که غیر نص است
ناسخ حدیث صحیح که از قسم نص باشد نمیتواند شد دوم از حد
منسنخ که در صدد رد مرقوم گشته واضح است که ناسخ غیر از نص
نمیباشد و نص در اصطلاح عبارت است از کلام ظاهر المعنی
که سوق کرده شده باشد در امر خاص مثل اعلنوا النکاح واضربوا
علیه بالدفوف وسوق آیه مذکوره هرگز در حرمت غنا نیست
تا ارتفاع حکم اباحت نماید بلکه سوق آیه مرقومه اندرین معنی
که هر که بسخنان باطل مردم را از راه خدا گمراه میسازد و
واز قرارت قران باز دارد او مستحق عذاب است سوم
اینکه الزام غایبه که در لیضل عن سبیل الله واقع است
صاف ظاهر است که شرا لهو الحدیث بارادهٔ اضلال از راه
خدا ممنوع است نه مطلقا پس کجاست آیه مذکوره را
دلالت بر حرمت غنا که نه بر ارادهٔ اضلال باشد و هرگاه
دال بر حرمت غنای مطلق نشده ناسخ نص اباحت غنای
مطلق چگونه میتواند شد چهارم اینکه از روی کتب تفاسیر

بالاتفاق ثابت است که سورهٔ لقمان بمکه نازل شده است پیش از
هجرت و اگر احادیث که در آن باحه غنا مذکور گشته از عائشه صدیقه
مروی اند رضی الله عنها در مدینه بعد از هجرت پس آیه مکیه بمنزله
قبل از هجرت ناسخ احادیث مدنیه مرویه بعد از هجرت
چگونه میتوانند شد پس کسانیکه آیه مذکوره را نص حرمت پنداشته
آنرا ناسخ احادیث گفته اند قول ایشان بوجوهات مذکوره مردود
و نامعقول است آیه ثانیه که بدان احتجاج بر حرمت میکنند
آنست که در آخر والنجم واقع شده افمن هذا الحدیث تعجبون
و تضحکون ولا تبکون و انتم سامدون معنی اینکه ای مشرکان
از اینکه قرآنست شگفت می آرید و خنده میکنید باستهزاء و نمیگرید
از خوف وعید یکه در دست و شما بازی کنندگانید یا غافل و وجه
استدلال ذکر میکنند که سامدون مشتق از سمود است
و آن بمعنی غنا آمده است نزد بعضی و میگویند که در شأن
نزول این آیه مروی است که بوقت خوانده شدن قرآن کفار
سرود و شور میکردند تا مردم را از استماع قرآن باز دارند

[illegible]

پس آیه دال بر تحریم مطلق غنا دلالت است جوابش اینکه صاحب
بیضاوی سامدون را بمعنی لاهون و مستکبرون گفته
و نوشته است که آن مشتق از سمد است من سمد البعیر فی مسیره
اذا رفع رأسه انتهی و این را از غنا مناسبتی نیست و
بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود آمدن سمود بمعنی غنا در
آیه اشاره بر این معنی خواهد کرد که سرود و بیت باز داشتن از
استماع قران ممنوع یا مکروه باشد و این مخالف ما نیست زیرا که
این هم سببی است از اسباب منکره که بدان غنا بالاتفاق حرام
میگردد پس کجاست این آیه را دلالت بر حرمت غنای مطلق
خصوص بر غنائی که مذکر آخرت و مشوق یاد الهی باشد
و اگر آیه کریمه دال بر حرمت سمود باشد بمعنی که مراد
گیرند باید که ضحک هم بکلی نیز مطلقا حرام گردد و از
که بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که با انکار و استهزا
قران باشد پس از غنا نیز غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق
آن طرفه اینکه اگر در آیه مذکوره سامدون را بمعنی مغنون

گیرند بر مشروعیہ غنا و بر مذمت ترک بکا وقت تغنی و دلالت میکند
زیراکہ و انتم سامدون حال است از لا تبکون بمعنی انکہ نمیگریید
شما در حالیکہ غنا کنندہ گانید پس دلالت کرد بر آنکہ ترک بکا
در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب گواہ است تفسیر احمدی
و عبارتہ ہذا قولہ تعالی افمن ہذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون
و انتم سامدون معناہ افمن ہذا الحدیث ای القران تعجبون و تضحکون
بالاستہزاء و لا تبکون خوفا من الوعید الذی فیہ و انتم سامدون
ای غافلون و لاعبون بالتغنی فالمراد من سامدون مغنون
علی ما ذکر فی البیضاوی و کانوا اذا سمعوا القران عرضوہ بالتغنی
لیشبہ الناس عن استماعہ فمنعہم اللہ تعالی عن ذلک و المعنی
لا یجوز لکم ان تسمدوا ای تغنوا و قد قیل ان قولہ و انتم
سامدون تدل علی شرعیۃ الغناء لان ادلہ و لا تبکون فیجوز ان
یکون حالا منہ ای لا تبکون حال کونکم مغنین فقدوم علی
ترک البکاء حین التغنی و ہو تدل علی مشروعیتہ انتہی کلامہ بلفظہ
الآیہ الثالثہ و آیہ ثالثہ کہ بدان احتجاج بر حرمت غنا

[illegible]

میگویند آنست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده و استفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک و رجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم ومایعدهم الشیطان
الا غرورا یعنی انگیز بجنبان هر کرا توانی از ایشان بآواز خود
و برانگیزان بر اهلاک ایشان سواران خود را و پیادگان
خود را و شریک شو با ایشان در اموال و فرزندان و وعده ده
ایشان را و وعده نمیدهد آنها را شیطان مگر بفریب در وجه
استدلال میگویند که مرویست در تفاسیر که مراد از
صوت غنا و مزامیر است جوابش اینکه در تمام کتب تفاسیر بعضی
صوت آواز و شمول آن بوسوسه و غنا گرفته شده است
و اگر کسی از صوت غنا اراده کرده باشد مراد از آن قطعا
غنای محرم خواهد بود بمقتضای مقام که بیان طرق گمراهی شیطان
است پس فحوای این آیه با آیه لیضل عن سبیل الله موافق
خواهد بود یعنی اگر از آیه مذکوره حرمت غنای مخصوص مفهوم
گردد بر حرمت غنای مطلق دلیل نخواهد شد کما لا یخفی علی المتدبر

الآیه الرابعه وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیه
یعنی آنکه نیست نماز مشرکان نزد خانهٔ کعبه مگر صفیر و دستک زدنی
در وجه استدلال میگویند که هرگاه صفیر و دستک زدنی
ممنوع شد پس غنا که خالی از آن نمیباشد بطریق اولی جواب
اینکه از منع شدن دستک زدنی و صفیر بمقام مخصوص ضرور
نیست که بهمه زمان و مکان ممنوع باشد چنانچه دستک زدنی زن
خارج نماز درست نیست و در عین نماز اگر او را ضرورت افتد
جایز است که دستک زند بدین طور که بزند کف دست بر پشت دست دیگر
این جواب مطابق آنست که شیخ احمد غزالی رحمة الله در جواب این
آیه در رساله خود نوشته اند هکذا والاستدلال بان التصدیة
ممنوع والغنا لا یخلو عن التصدیة فاسد فان من منع شیء فی
حالة مخصوصة لا یلزم منعه فی سایر الاوقات والمقامات تباین
ذلک ولهذا یجوز للمرأة فی الصلوة ضرب الراحة علی ظهر کفها
اذا نابها شیء ولا یجوز فی غیرها ولما کان البیت معظما والطواف
عنده صلوة منعهم عن ذلک وایضاً قال وما کان صلوتهم ولم

الآیه الرابعه [illegible] وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء

[illegible]

یقل و ما کان سماعهم فاذن لا یجوز ان منع التصفیق حول البیت
منعه فی سایر الاوقات و المواضع مخفی نباد بر شخص واجب است
که برای اثبات حرمت آیتی از قسم نص بیارد که سوق کلام در حرمت
غنای مطلق باشد و اگر با چنین آیات مأوله بمعنی غیر ظاهر
خفی استدلال جایز باشد پس آنچه در مقدمه کتاب ذکر کرده ام
که علما تصریح نموده اند که از قوله تعالی الذین یستمعون القرآن
فیتبعون احسنه و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و از دیگر آیات سایر الذکر
سماع غنا مراد است آن آیات بطریق اولی برای ابطال
حرمت برهان قاطع شدن میتواند هدایه ثانیه در ذکر احادیث که
اهل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست که این باب
پس عظیم الشان واجب الخوض و الامعان زیرا که اصل اصول
جمیع احکام شرعی حدیث است و اقسام آن بسیار و مختلف
و مراتب رواة حدیث بی شمار و متفاوت و هر کدام فرقه پیدا
علم حدیث و اصول آن فیها شد و همین سبب مخالف قصر

احکام در کتب فقهیه یافته می شود و چنانچه اهل تحلیل و تحریم هر دو باحادیث
استدلال میکنند اما تصحیح احادیث طرفین و ترجیح یکی بر دیگری
و اینکه از کدام احتجاج جایز است و از کدام جایز نیست موقوف
است بر معرفت قواعد اصول و معرفت اقسام حدیث اگرچه
این مختصر گنجایش تفصیل آن ندارد لیکن آنچه موقوف علیه
جواب احادیث حرمت است بالاجمال مذکور میگردد ضابطه
باید دانست که حدیث باعتبار رواة بر سه قسم است صحیح
و حسن و ضعیف صحیح است که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
ثابت شده باشد و آنرا صحیح لذاته گویند و حسن است که در آن
صفات مذکوره بر وجه کمال نباشند بلکه نوعی از قصور و نقصان
در آن راه دارد و آنرا حسن لذاته خوانند و اگر کثرت
طرق جبران نقصان کرده باشد آنرا صحیح لغیره خوانند و ضعیف
آنست که یکی از این شروط معتبره در صحت حسن یا زیاده مطلقا
مفقود گردد یا راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد
او بانقطاع متهم شد و نکارت و علت [illegible] گردد یا این

اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر بگردد افراداً و ترکیباً و اگر
در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان وی کرده باشد انرا حسن لغیره
گویند کذا ذکره الشیخ عبد الحق رح فی ترجمه المشکوة و علامه ابن حدیث
ابن اثیر رضی الله عنه که جامع صحاح سته است در جامع الاصول
فصل رابع در بیان اقسام حدیث و فروع آن بکمال شرح
و بسط نوشته است از آنجمله ایراد سطری چند درین مقام ضرور نیست
قال رحمة الله علیه فی الفرع الاول اعلم انه لیس کل خبر مقبول
ولا کل خبر مردود ولسنا نعنی بالقبول التصدیق ولا بالرد التکذیب
بل یجب علینا قبول قول العدل وربما کان کاذباً او غلطاً ولا
یجوز قبول قول الفاسق وربما یکون صادقاً وانما نعنی
بالمقبول ما یجب العمل به وبالمردود ما لا تکلیف علینا فی العمل به
والاحادیث المجرحیة فی کتب الائمة منها ما هو صحیح ومنها ما هو
سقیم والفائدة فی تخریج ما الاثبت اسناده والاتعدل رواته
ان الجرح والتعدیل مختلف فیهما بین الاهل ومن الائمة من رای
الاحتجاج بالاحادیث المتکلم فیها ومنهم من ابطلها والاصل فیه

[illegible] جامع الاصول ۱۲

اقتداء بالائمة المهديين فانهم كانوا يحدثون عن الثقات وغيرهم
فاذا سئلوا عنهم بينوا انتهى قال في الفرع الثاني والخبر ينقسم الى ما
يجب تصديقه والى ما يجب تكذيبه والى ما يجب التوقف فيه فالاول
تنوع انواعاً اولها ما اخبر عنه عدد التواتر يجب تصديقه ضرورة
وان لم يدل عليه دليل آخر وثانيها ما اخبر الله عنه فهو صدق
بدليل استحالة الكذب عليه وثالثها خبر الرسول صلوات الله
عليه بدليل المعجزة على صدقه ورابعها ما اخبرت عنه الامة اذ ثبت
عصمتها بقول الرسول وخامسها كل خبر يوافق ما اخبر الله عنه
او رسوله او الامة وسادسها كل خبر صح انه ذكره المخبر بين يدي
رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمع منه ولم يكن غافلا عنه
فسكت عليه وسابعها كل خبر ذكر بين يدي جماعة امسكوا عن تكذيبه
والعادة تقتضي في مثل ذلك بالتكذيب وعدم الامتناع من السكوت
القسم الثاني ما يجب تكذيبه وتنوع انواعاً اولها ما العلم بخلافه
بضرورة العقل او المنظرة او الحس او اخبار التواتر كمن اخبر
عن الجمع بين الضدين ونحو ذلك وثانيها ما يخالف النص القاطع

من الکتاب والسنة والاجماع وثالثها ما صرح بتکذیبه جمع کثیر
یستحیل فی العادة ان یتواطؤا علی الکذب ورابعها ما سکت
الجمع الکثیر عن نقله والتحدث به مع جریان الواقعة بمشهد منهم
ومع احالة العادة السکوت عن ذکره لتوافر الدواعی علی
نقله کما اخبر مخبر ان امیر البلدة قتل فی السوق علی ملاء من الناس
ولم یتحدث اهل السوق به فیقطع بکذبه انتهی کلامه بحذف اکثره
چون اقسام حدیث وضابطه احکام آن دانستی بدانکه جملهٔ احادیث
اباحت غنا که در باب اول ترقیم یافته از قسم صحاح اند یا از قسم
حسان کما مر تحقیقه واحتجاج بهر دو قسم نزد جمهور محدثین وفقها
صحیح است پس معارض یا ناسخ احادیث مذکوره نخواهد شد مگر حدیثی که
اقوی یا مساوی آن بدرجهٔ صحت ومقبولیت باشد موافق ضوابط
مصدره ودر قسم ثانی وثالث بثبوت رسیده است که نزد جمهور
محدثین محققین حدیث صحیح در تحریم غنا ورود نیافته است
هرگاه این مقدمه تمهید یافت پس باید دانست که احادیثی
که اهل تحریم بهم رسانیده اند از چهار قسم بیرون نیست

قسمی آنست که در کتب اهل حدیث بضعف یا بعدم صحت یا بموضوعیت
آن تصریح آمده است وقسمی آنست که در کتب معتبره صحاح آن حدیث
یافته نمیشود بلکه در کتابهای مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر
نیست یا در رواة آن حفاظ حدیث طعن کرده اند وقسمی آنست
که نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود ومنکرین تعصبا
اختراع وافترا کرده شهرت داده اند وقسمی آنست که در کتب
صحاح یافته میشود مگر مورد آن خاص است یعنی در مذمت یا حرمت
غنای مقترن بمنکرات یا غنای که به نسبت فاسد باشد وارد شده
یافته است ونافهمان آنرا در مورد عام برده حرمت علی الاطلاق
فهمیده اند لهذا احادیث هر چهار را در هدایات جداگانه ذکر
کرده جواب آن می نگارم والله الهادی للرشاد وعلیه التوکل
والاعتماد **هدایه ثالثه** در احادیثی که ائمه آن حدیث بضعف
یا بعدم صحت و یا بموضوعیت آن تصریح نموده اند **الحدیث
الاول** ما روی ابن الدنیا عن ابن مسعود رضی الله عنهما
یکی از آنست که ابن ابی الدنیا از ابن مسعود رضی الله عنهما

[illegible] ۱۳۲۶ [illegible]

روایت کرده الغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفسی بیده ان القرآن والذکر ینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب وروی الدیلمی فی مسند الفردوس الغنا واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب وصاحب ازبیهقی فی شعب الایمان از جابر آورده الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع این حدیث باختلاف الفاظ چندجا مروی گشته و نقاد ان حدیث بعدم صحت آن تصریح نموده اند چنانچه مولانا محمد ابن طاهر پٹنی رح در تذکرة الموضوعات بعد ذکر حدیث مذکور مینویسید لا یصح کما قاله النووی و امام سخاوی در مقاصد حسنه این حدیث را لا یصح گفته و شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادت با وجود شمردن ازان رضی الله عنه این حدیث را در اسناد آن تصریح می نویسد که ضعیف هست و بر تقدیر فرض صحت جوابش اولاً اینکه علما تصریح نموده اند که این حدیث در حق مغنی است چنانچه مضمونش نیز دلالت بر آن میکند زیرا که غرض بیشتر آن میباشد که خود را بر سامعین

بصورت محبانه وانماید ودر حقیقت حب احدی در دلش نمیباشد
پس معنی نفاق در معنی یافته میشود نه در غیر او واگر بر معنی حمل نکنند
معنی حدیث راست نمیآید زیراکه در شنیدن غنا واصوات حسنه
رقت و رفعت قلب پیدا میشود نه نفاق کما لا یخفی علی العاقل المنصف
وثانیا اینکه اگر بالفرض غنا عقبیت نفاق هم باشد در حدیث
مذکور لفظی نیست که دلالت بر تحریم کند و ضرور نیست که هرچه
موجب نفاق باشد از محرمات بود زیراکه پوشش لباس
جمیله و رکوب مراکب نفیسه و سایر انواع زینت و تفاخر
و کثرت مال منبت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد
شده و چیزی ازان حرام و معصیت نیست بل بر تحریم آن در
قران وعید آمده لقوله تعالی قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده والطیبات الآیه کما طرحو پس معلوم شد که بعض مباحات
بر منبت نفاق میباشد ثالثا اینکه اگر موجب نفاق وغیره هم باشد
پس محمول خواهد بود بر غنای منکر که مقرون بمحرمات باشد
و قرینه حمل ان بر منکر آنست که این منسوبین از عبد الله

بن مسعود درا ما آورده ایاکم والمعارف والغناء فانهما
ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل پس معلوم شد
که مذمت غناء نیست با معارف که آلۂ ملاہی است پس تجاوز
نخواہد کرد مذمت بطرف غنای مطلق کما ہو المطلوب
**حدیث دوم** آنست که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده
من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یستمع صوت الروحانیین
فی الجنة قیل وما الروحانیون قال قراء اہل الجنة
**حدیث سیوم** آنست که حاکم در تاریخ دیلمی از علی مرتضی
رضی الله عنه آورده من مات وله قینة فلا تصلوا علیه
شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر این ہر دو حدیث
مینویسند که ضعیف است جداً بلکه خود روایت کننده آن
ضعیف گفته است **حدیث چہارم** آنکه لعن الله المغنی
والمغنی له مولانا محمد ابن طاہر رحمه الله در تذکرة الموضوعات بعد
ذکر این حدیث مینویسند قال النووی انه لا یصح **حدیث پنجم**
آنست که روی رجل من الصحابة عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال استماع صوت الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق
والتلذذ بها من الکفر حدیث ششم آنکه ما من رجل سمع الملاهی
الا بعث علی منکبیه شیطانان من الشیاطین یضربانه بارجلهما واعقابهما
بهما علی صدره حتی یسکت ویسکن عن الرقص قال النووی
لا یصح فی باب حرمة الغناء شی منها و بر تقدیر فرض صحت مورد
حدیث غناء نفسه که بسبب اجتماع اسباب منکرات محرک هوا
و هوس و شهوت و عشق مخلوق بفسق باشد اما آنچه محرک
شوق الی الله و خوف الآخرة یا به سرور و نشاط تقریبات مباحه
باشد آن غناء خارج از مورد حدیث مذکور و داخل در تنزل
احادیث صحاح که سابقا مذکور شد خواهد بود و نظایر آن در شرع
بسیار اند که فعل واحد مباح باشد و بعوارض همان فعل حرام
و مذموم گردد کما لا یخفی حدیث هفتم آنکه عقبه بن عامر
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده است کل شی
یلهو به الرجل فهو باطل الا تادیبه فرسه و رمیه بقوسه و ملاعبته
با امراته ظاهر است که استدلال محرمین به حدیث مذکور نشده

که بر غنا اطلاق لهو آمده است و جملهٔ لهوهای باطل و هر باطل بزعم
باطل آنها حرام میشود جوابش بچند وجوه است اولا اینکه هرجا که بر
غنا اطلاق لهو آمده باشد مراد ازان غنائیست که بقصد تحصیلش
حرام بالقصد باز داشتن ذکر خدا و رسول و استماع قرآن باشد
چنانچه درحال مغیرة بن حارث وغیره کفار در تفسیر من یشتری
لهو الحدیث گذشته و ثانیاً اینکه لفظ باطل را بر تحریم دلالت نیست
بلکه بر غیر مفید دلالت میتوان کرد و ثالثا اینکه تماشای حراب
و تلهی بالنظر بسوی حبشیان چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق
عائشه صدیقه رضی الله عنها در کتب صحاح ثابت گشته از هر
قسم لعب که در حدیث مذکور مستثنی شده خارج است پس کجا
ماند حکم کلی باینکه هر لهو باطل است و هر باطل حرام و رابعاً
اینکه تفرج بساتین و استماع اصوات طیور و دیگر ملاعبات
که داخل ملاهی اند بالاتفاق حلال اند خامسا اینکه اطلاق لهو
ولعب و باطل در کلام الله بر افعال و اشیای مباحه آمده
و آنرا بالاتفاق حرام نمیگویند مثلا قوله تعالی

انما الحیوة الدنیا لهو ولعب ربنا ما خلقت هذا باطلا و قوله صلعم
اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید الا کل شئ ما خلا الله باطل
حدیث مشتهر عن النبی صلی الله علیه وسلم الغناء رقیة الزنا
نسبت کننده این قول بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفتری
است بازگشت او بموجب حدیث صحیح آتش دوزخ است در جمیع
کتب معتبره مثل شرح سفر السعادت و تفسیر احمد منقول است
که این قول فضیل ابن عیاض است رضی الله عنه حدیث نیست
قال ملا علی قاری فی رسالة الموضوعات الغناء رقیة الزنا لیس بحدیث
انما هو من کلام فضیل ابن عیاض رضه اما قول مذکور نیز برای
اشارت حرمت شرعی نیست بلکه در حالت احرام گفته پس معنیش آنست
که در حق محرم یعنی کسیکه بنیت حج کعبه احرام بسته غناء ممنوع
است چنانکه زنان و ازین قول حرمت شرعی غنا ثابت نمیتواند شد
زیراکه در حق محرم استعمال خوشبو و تراشیدن مو و ناخن
و لبس جامه دوخته و پوشیدن سر و پا هم حرام است و در حق
غیر محرم چیزی ازان حرام نیست حدیث ایاکم والغناء

فانه یزید الشهوة ویهدم المروة وانه ینوب عن الخمر ولفعل السکر
حدیثی باین الفاظ در کتب صحاح اصلا موجود نیست نسبت آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم دروغ سفید است نسبت آن
مگر قول بعض زنادقه است چه همه اجزا و دلیل در بعضی مباحات
نیز یافته میشود و بعکس بحرمت آن چیزها نرفته و از آن منع نکرده
مثلا اگر شخصی از مشک و عنبر و زعفران و جوز و قرنفل و لوز
و مویز و جز و از ینها و غیره ادویه مباحه معجون مقوی و مهیج یا
مشتهی تیار کند بر آن صادق است انه یزید الشهوة و یقوی
الباه و یهدم المروة و ینوب عن الخمر فی القوة والمنافع والسکر ولو
قلیلا حدیث و هم عن النبی صلعم الغنا یعقب للقلب مسخط
للرب نسبت این قول بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تهمتی است معقب للقلب ومسخط للرب ... ما قول مذکور
از ضحاک مروی است محدثین و علمای مفسرین آنرا مسلم داشته اند
تفسیر احمدی نوشته میگوید فما روی عن الضحاک ان
الغنا معقب للقلب مسخط للرب ممنوع لان اهل کرامات

ظاهره وخوارق عادات باهره یستنکرون السماع للغناء ویشوقون
بها الی تجلیات الحق سبحانه وتعالی وکانوا یحسبون ذلک عبادة
اعظم وجهادا اکبر فکیف یطمع ان یفسد قلوبهم ویسخط علیهم
حدیث یازدهم سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم
رجلا یتغنی من اللیل فقال لا صلوة له حتی مات قالها ثلث
مرات ذکر فی تذکرة الموضوعات مولانا محمد ابن طاهر بعد ذکر
حدیث المذکور فی اللآلی انه لا یصح هدایه رابعه در ذکر احادیثی
که در کتب معتبره صحاح ان حدیث یافته نشود بلکه در کتابهای
مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در رواة
آن حفاظ حدیث طعن کرده اند حدیث اول عن جمع
من الصحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال اذا رقص الرقاص جاء الشیطان ینفخ فی استه
رواه الشیخ النجم فی زبدة الصالحین لا اصل له فی الصحاح
حدیث دوم اذا رقص الصوفی جاء الشیطان ینفذ ا
صبعه فی دبره حتی یثب یمینا وشمالا لا اصل له فی الصحاح

[illegible]

**حدیث** سیوم عن رجل من الصحابه عن النبی صلعم انه قال
ان الله یغفر لکل ذنب الا عرطابه او کوبة و غناء لا اصل له
**حدیث** چهارم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یاتی
اخر الزمان قوم یعزفون قراة الشعر و یغنون و یضربون ضرب الدف
و یتخذون المغنیات والدفوف اولئک لهم لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین حدیثی باین الفاظ در کتب صحاح مروی نیست **حدیث**
پنجم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال التغنی والتصفیق
و استماعهما کل ذلک حرام مستحلها کافر لا اصل له فی الصحاح
**حدیث** ششم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من اعطی
للمغنی درهما خلق الله تعالی حیة من النیران خمسون ذراعا
ولها الف فم فی کل فم السیف والسنان یاکل لحمه وعظامه
الی یوم القیامه لا اصل له فی الصحاح **حدیث** هفتم
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الرقص اثم کبیر لا یقاس
اثم لا اصل له فی الصحاح **حدیث** هشتم عن جابر رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الشیطان اول من تغنی

وکل من تغنی فهو الشیطان لا اصل له فی الصحاح حدیث نهم عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی قال الکوبة حرام والدف حرام والمعازف حرام والمزامیر حرام رواه البیهقی فی السنن راوی این حدیث بیهقی ام اقرا بیهقی رضی الله عنه حدیثی مرفوع باین الفاظ هرگز نقل نکرده وحسن بدیعی فعلیه الاثبات حدیث دهم عن علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن ضرب الدفوف ولعب الصنج وضرب الزمارة رواه خطابی لا اصل له حدیث مذکور بالفاظ مذکوره در کتب صحاح یافته نمیشود

**باب خامس** در ذکر احادیثی که رواة آن نزد محققین حدیث مطعون اند وروایت آنها قابل استناد نیست خصوصا در مقابله احادیث صحاح که بجای نصوص ومحکمات معدود اند حدیث اول عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نهیت عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نغمة لهو ولعب ومزامیر شیطان وصوت عند مصیبة خمش وجوه وشق جیوب ورنة شیطان رواه

ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہی حدیث دوم عن ابی امامہ
رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما رفع احد
صوتہ بغناء الا بعث اللہ الیہ شیطانین یجلسان علی منکبیہ یضربان
باعقابہما علی صدرہ حتی یمسک رواہ ابن ابی الدنیا حدیث
سیوم عن ابی امامہ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ قال ابلیس لما انزل الی الارض فقال یا رب انزلتنی الی الارض
وجعلتنی رجیما فاجعل لی بیتاً قال الحمام قال اجعل لی مجلساً قال
الاسواق ومجامع الطرق قال اجعل لی طعاماً قال مالم یذکر علیہ
اسم اللہ تعالی قال اجعل لی شراباً قال کل مسکر قال اجعل
لی موذناً قال المزامیر قال اجعل لی قراناً قال الشعر قال اجعل
لی حدیثاً قال الکذب قال اجعل لی رسلاً قال الکہان
قال اجعل لی مصاید قال النساء رواہ ابن ابی الدنیا فی
مکاید الشیطان حدیث چہارم عن عبد اللہ ابن عباس
رضی اللہ عنہ لجاریہ صغیرۃ تغنی فقال لو ترک الشیطان احد الترک
ہذہ رواہ ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان حدیث پنجم

عن الشعبی رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لعن اللہ
المغنی والمغنیات والمغنی لہ رواہ ابن ابی الدنیا کما مر فی ہدایۃ الثالثہ
این ہمہ احادیث مذکورہ بروایت ابن ابی الدنیا در کتب
منقول شدہ و در عالم رواج یافتہ و راوی مذکور نزد محققین حدیث
بعدم اعتماد معروف و مشہور است در روایت وی بوضع و عدم
صحت متفق علیہ جمہور چنانچہ ملا علی قاری رحمہ اللہ در رسالہ
موضوعات می نویسد ومن الاحادیث الموضوعہ باسناد واحد
الشیخ المعروف بابن ابی الدنیا ہو الذی ترعمون انہ ادرک
علیا وعمر طویلا واخذ برکابہ فرکب واصابہ رکابہ فشجہ فقال
مد اللہ فی عمرک مدا واحادیث ابن نسطور الرومی واحادیث
بشر ونعیم ابن سالم وخراش عن انس واحادیث دینار عنہ
واحادیث ابی ہدبہ ابراہیم بن ہدبہ القیسی وچنانکہ بعد رواۃ
حدیث بعدم اعتماد معروف اند بعض کتب ایشان بسقوط
اعتبار اشتہار دارد چنانچہ ملا علی قاری رحمہ اللہ در رسالہ
موضوعات می نویسد وقال الذہبی اسانید کتاب الفردوس

لابی الفضل جعفر ابن محمد ابن علی الحسینی واهیة لا یعتمد علیها
واحادیثه منکرة هذا انتهی پس بر حدیث مجهول الراوی که مخالف
احادیث صحاح در باب حرمت غنا در کتب منقول شده باشد
عند التحقیق راوی آن یکی از رواة مذکورین خواهد بود واگر خوف
اطناب نبودی مرویات این همه مخترعان حدیث مشروحاً
نقل کردمی در اینجا ضابطه بیان کردن واجب افتاد و
تا از آن واضح گردد که اغراض اهل وضع در وضع کردن
حدیث مختلف میشود **ضابطه** قد حکی السیوطی عن ابی الجوزی
ان من وقع فی حدیثه الموضوع والکذب والقلب انواع
منهم من غلب علیهم الزهد فغفلوا عن الحفظ او ضاعت کتب حدیثه من
حفظه فغلط ومنهم قوم ثقات لکن اختلط عقولهم فی اواخر
اعمارهم ومنهم من روی الخطاء سهوا فلما رای الصواب
وایقن لم یرجع انفة ان ینسبوا الی الغلط ومنهم زنادقة
وضعوا قصداً الی افساد الشریعة وایقاع الشک والتلاعب
بالدین وقد کان لبعض الزنادقة نقل الشیخ فیه شمس فی کتابه

علامات وضع احادیث
[illegible]

ما ليس من حديثه ومنهم من يضع لنصرة مذهبه ومنهم من يضع
حسبة ترغيبا وترهيبا ومنهم من اجاز وضع الاسانيد بكلام حسن
ومنهم من قصد التقرب الى السلطان ومنهم القصاص لانهم يريدون
احاديث يرقق وتنفق انتهى **بدایه سادسه** در ذکر احادیثی که
در کتب معتبره مروی اند و آنها بر حرمت یا مذمت غنا و مزامیر
خاص دلالت است و نا فهمان از آن حرمت غنای مطلق می فهمند
**حدیث** اول عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نغمة ورنة
عند مصيبة رواه بزار وابن مردويه والبيهقي مورد این حدیث
همین است که از قدیم معمول و مرسوم کفار است که بوقت خوردن
طعام و شراب مزامیر می نوازند چنانچه پیش ملوک و امرای عجم
نواختن نوبت و روشن چوکی بوقت طعام تا حال رواج
دارد و همچنین نوحه گری بوقت مرگ از ایام جاهلیت تا حال
شایع است و حدیث مذکور بر حرمت مزامیر در همین حالت مخصوص
بجهت مشابهت با کفار دلالت می کنند پس طعن و مذمت

۱۳۶ بدایه سادسه در ذکر احادیث در ذم غنا
که از آن حرمت غنای مطلق مفهوم میشود

بمطلق مزامیر که در این چنین حالت نباشد تجاوز نخواهد کرد

و در همین معنے چند احادیث بعبارات و روایات مختلفه وارد اند

اکثر آن نقل کرده میآید و عادت تاویل و بیان مورد ضرورتمینماید

**حدیث** دوم عن ابی امامه رضی الله عنه قال رسول الله

صلے الله علیه وسلم ان الله عز وجل بعثنی هدی و رحمة للعالمین

وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلیب وامر الجاهلیة

وحلف ربی بعزته وجلاله لایشرب عبد من عبادی جرعة من

خمر متعمدا فی الدنیا الا سقیت مکانها من الصدید یوم القیامه

مغفورا له او معذبا ولا ترکها من مخافتی الا سقیت ایاه من حظیرة

القدس رواه ابوداود والطیالسی **حدیث** سیوم عن ابن

عباس رضی الله عنه ان النبی صلے الله علیه وسلم قال ان الله

حرم علی امتی الخمر والمیسر والکوبة رواه احمد ابن حنبل وابوداود

ورواه البیهقی **حدیث** چهارم عن ابی هریره رضی الله عنه

ان رسول الله صلے الله علیه وسلم قال یمسخ قوم من امتی

فی آخر الزمان قردة وخنازیر قالوا یا رسول الله من مسلمین

قال نعم يشهدون ان لا اله الا الله وانی رسول الله ويصومون
ويصلون قالوا فما بالهم يا رسول الله قال اتخذوا المعازف والقينات
والدفوف وشربوا هذه الاشربة فباتوا على شربهم وقد مسخوا
رواه ابن مسعود وابن حبان وبروايتي عن سهيل ابن سعد
رضی الله عنهما قال رسول الله صلعم يكون في هذه الامة خسف
ومسخ وقذف قيل متى يا رسول الله قال اذا ظهرت القينات
والمعازف واستحلت الخمر رواه عبد ابن حميد في مسنده
عن عبد الرحمن ابن يزيد واحمد ابن ابي داؤد وابن ماجه والبيهقي
حديث پنجم عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله عليه وسلم ان الله حرم القينة وبيعها وثمنها وتعليمها و
الاستماع اليها ثم قرأ ومن الناس من يشتری لهو الحديث رواه
ابن ابي الدنيا في ذنب الملاهي وابن مردويه حديث
ششم عن ابی امامه رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال لا تبيعوا القينات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ولا
خير في تجارتهن وثمنهن حرام وفي هذا انزلت هذه الآية ومن الناس

من يشتري لهو الحديث رواه سعيد ابن منصور واحمد وترمذي
وابن ماجة رضي الله تعالى عنهم حديث هفتم عن ابي سعيد الخدري رض
انه قال جاء رجل الى رسول الله صلعم فقال يا رسول الله اني
اشتري الجواري فاعلمهن الغناء وابيعهن فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ويلك بالغناء اخربت اما علمت ان الله
قد لعن من فوق عرشه مشتري الجواري ومعلمهن الغناء رواه
صاحب الحماوي حديث هشتم عن ابي عامر رض قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن من امتي اقوام
يستحلون الحر والحرير والخمر والمعازف ولينزلن اقوام الى
حيث علم يروح عليهم بسارحة لهم ياتيهم رجل لحاجة فيقولون
ارجع الينا غدا فيبيتهم الله ويضع العلم ويمسخ اخرين قردة وخنازير
الى يوم القيمة رواه صاحب المشكوة في باب البكاء والخوف
عن البخاري حديث نهم عن ابي هريره رض انه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتخذ الفئ دولا والامانة
مغنما والزكوة مغرما وتعلم لغير الدين واطاع الرجل امرءته

وعق امه وادنی صدیقه واقصی اباه وظهرت الاصوات فی المساجد
وساد القبیلة فاسقهم وکان زعیم القوم ارذلهم واکرم الرجل مخافة
شره وظهرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعنت هذه
الامة اولهم فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلة وخسفا
ومسخا وقذفا وآیات تتابع کنظام قطع سلکه فتتابع رواه
صاحب المشکوة فی باب اشراط الساعة عن الترمذی **حدیث**
دہم عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق ولحون
اهل الکتابین وسیجیء بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء
والنوح لا یجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم وقلوب الذین یعجبهم شأنهم
رواه صاحب المشکوة عن البیهقی فی شعب الایمان **توضیح**
هرکه درین احادیث عشره غور و تأمل خواهد کرد خواهد دانست
که حدیثی از آن مخالف مطلب مؤلف نیست بلکه همه بر صدق
دعوی او گواه عادل اند چه کرات و مرات ترقیم یافته که در
تحریم و تذمیم غنای منکر احادیث صحیحه البته ورود یافته اند

جواب ۱۲۸ [illegible] احادیث عشره مذکوره

الطعن فی [illegible]

وتفصیل غنای منکر هم جابجا تشریح یافته و بحکم اذا تکرر تقرر
باز تشریح میگردد که غنای منکر همانست که بوضع مخصوص
کفار و رسم جاهلیت و یا مقرون بالات ملاهی و معارف در صحبت
عیش شراب خواری باشد یا نیت بانه داشتن از استماع
قران یا استهزا بر کلام نبی آخر الزمان یا اهانت دین باشد
یا باراده اکتساب مال آنرا پیشه خود گردانند و نمایند بدون
آنکه پیشه اجرت بگیرد یا بسبب مشغولی آن ترک فرائض و واجبات
بحالت صحت و ثبات هوش نماید چنانچه تفصیل شرائط مطهره
اهل شریعت گذشته است و شرائط ملزومه اهل طریقت خواهد آمد
ان شاء الله تعالی هرچند احتمال همین معنی باقیست که تحریم غنا حدیثی
دیگر سوای احادیث مذکوره بهم رسانند لیکن نزد خردمند عاقل اندیش
مرجع آن حدیث بطرق اربعه مذکوره دیگر نخواهد بود یعنی
اگر حدیث مذکوره مشتمل یکی از اسباب منکره مذکوره خواهد بود
در صورت خاص دلیل حرمت شدن میتواند چنانچه احادیث
عشره گذشتند و اگر مشتمل بر مذمت مطلق غنا باشد که در آن

ذکر منکری نیست بموجب قاعده اصول آن مطلق محمول خواهد بود
بر مقید بمنکر کما مر در الاحادیث مذکور غیر صحیح و موضوع و بی اصل
خواهد بود که احتجاج را نشاید **سوال** اگر کسے گوید که حدیث

۱۳۹ جواب حدیث نافع مولی عبد الله ابن عمر که نقل دلیل حرمت مزامیر است

نافع مولی عبد الله ابن عمر که نزد فقها دلیل حرمت مزامیر است در کتب
صحاح موجود است و مشتمل بر خصوصیت منکری نیست حدیث مذکور
از هر چهار طرق محصوره بیرون است **جواب** اینکه اگرچه ترجمه
حدیث مذکور مع جواب شافی آن در نغمه ثالث قانون مسطور گشته
است لیکن برای تسلی سایل حدیث مذکور بعبارته نقل کرده میاید
فی جامع الاصول عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق
فسمع مزمارا فوضع اصبعیه علی اذنیه و نأی عن الطریق الی الجانب
الآخر ثم قال لی یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه قال
کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع صوت یراع
فصنع مثل ما صنعت قال نافع وکنت اذ ذاک صغیرا انتهی
قطع نظر از اینکه محدثین بر صحت این حدیث کلام کرده اند اگر صحیح باشد
تاهم قول رسول نیست بل قول صحابی متضمن نقل فعل رسول است

پس احادیث صحیح مرفوع اباحت را معارض شدن نتوانند
نتوانند از مدعی باید پرسید که درین حدیث کدام لفظ بر حرمت
مزمار خصوصاً و بر حرمت غنا و دیگر آلاتش عموماً دلالت میکند
موافق قاعده اصول بیانش واجبست و تو جو با شکر و نغمه
ثالث قانون سیوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلیل اباحت مزمار
از روی عبارت و دلیل اباحت دیگر آلات غنا است از روی
دلالت زیرا که اگر شنیدن مزمار حرام بودی جناب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نوازنده آنرا زجر فرمودی و عبد الله ابن عمر را که
صحابی جلیل القدر بوده اند برای شنیدن آن اذن نکردی
بلکه ایشانرا امر فرمودی که تو نیز گوش خود بند کن پس ازین معلوم
شد که آنچه علما محققین در وجه بند کردن آنحضرت گوش
خود را نوشته اند که سماع آن محل امور باطن بود یا جناب
رسالتمآب بسبب ترقی قلب تحمل صدای خوش مزمار نشنیدند
عند نفس الامری است و اگر این وجه نباشد ترک معروف
از جناب پیغمبر لازم می آید نعوذ بالله منها باب ثالث در جواب

روایات فقهیه که مخالفین بدان تمسک میکنند هر چند بعد اثبات اباحت
مطلق غنا و مطلق مزامیر بر وفق اصول و فروع مذاهب اربعه
ضرورت ابطال قول مخالف نمانده است لیکن درینمقام خلجان بنفی
باقیست که رفع آن بنا بر نصیحت مسلمین خیر خواهی دین واجب
افتاده و آن اینست **سوال** اگر کسی گوید که هرگاه اباحت غنا
موافق اقوال مجتهدین اربعه بل باتفاق علمای اهل سنت و امامیه
باثبات رسید پس در کتب فریقین روایات حرمت غنا
منع و دلایل و براهین بچه سبب یافته میشود اگر در مطلق غنا فیما بین
المجتهدین اختلاف بودی تخالف علمای یک مذهب با مذهب
دیگر گنجایش داشت هرگاه اصلا لاجرم باتفاق ایشان ... کیچ
تناقض و تخالف از نیابت مساحمل شدی **جوابش** اینکه
خلجان مذکور ناشی نشده است مگر بسبب عدم اطلاع بر توجیهات
دین و گمراهی منکرین از سلوک راه یقین عند الاخذ بالسنة فکیف
از باب غنا خصوصیت ندارد بل در تحقیق قیاوات و معاملات
و ... احکام شرعی که از آنحضرت ... خلجان

مذکور پیدا است و رفع همچون خلجان موقوفست بر تنبیهات
چند و محاکمه بفکر صحیح و آرای صائبه و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء تنبیه اول در شناخت میزان شریعت
از اینکه شارع را تکلیف مکلفین باحکام چه قسم منظور است
در کتاب و سنت حاکم بعزیمت اند فقط یا صرف برخصت یا بعزیمت
و رخصت هر دو تنبیه ثانی در شناخت مدار و معیار مجتهد
که آنچه از شارع دریافته حیثیت و راست آن قدم میتوان نهاد
یا نه و هر مجتهد را در حق مجتهد دیگر چه اعتقاد واجب است و مجتهدین یکدیگر بیان
ایشان اختلاف است یا توزیع و همه بر صواب اند یا بعضی
بر صواب و بعضی بر خطا تنبیه ثالث در شناخت واجب الحصول
و الاعتقاد بر مقلد و اینکه مقلد یک مذهب را با مجتهدین مذهب
دیگر چه اعتقاد می باید و مقلدین هر یک مذهب را با یکدیگر چه سلوک
می شاید تنبیه رابع در اموریکه منشاء اختلاف فیما بین
مجتهدین میشوند و سبیل رفع اختلاف و توافق آرای یکدیگر
تنبیه خامس در اعتراضی که مدار اختلاف فیما بین

علماء تابعین یک مذہب بنا شد و سد قطع نزاع صحابہ کمہ
مع توفیق و تطبیق اقوال مختلفہ متاخرین حتے الوسع والامکان
و تزییف قول مرجوح و تقیید و تائید قول راجح بکلیات شرعیہ

۱۳۲ تنبیہ اول در شناخت میزان شریعت کہ شارع را تکلیف احکام چہ قدر منظور است

**تنبیہ اول** قال اللہ تعالی شرع لکم من الدین ما وصی بہ
نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا بہ ابراہیم وموسی وعیسی
ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیہ وکذا قولہ تعالی ان ہذا صراطی
مستقیما فاتبعوہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ وقولہ تعالی
یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقولہ سبحانہ ما جعل علیکم
فی الدین من حرج وقولہ تعالی فاتقوا اللہ ما استطعتم وقولہ
تعالی لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا وقولہ تعالی ان اللہ
بالناس لرؤف الرحیم وکذا الاحادیث فی
ذلک المعنی کثیرۃ منہا قولہ صلی اللہ علیہ
وسلم الدین یسر ولا یشاد ہذا الدین احد الا غلبہ
ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم من بایعہ
علی السمع والطاعۃ فی المنشط والمکرہ فیما استطعتم ومنہا

قوله صلی الله علیه وسلم اذا امرتکم بامر فاتوا منه ما استطعتم ومنها
قوله صلی الله علیه وسلم یسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا
ومنها قوله صلی الله علیه وسلم اختلاف امتی رحمة ومثل ذلک
کثیر از این همه اقوال خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم واضح
گردید که اصل شریعت بحریست باصفا که دران کدورت
اختلاف وغبار حرج و تناقض اصلا راه ندارد و مقصود
شارع تکلیف مکلفین بقدر تحمل نفس و وسعت امکان است واز
چشمه واحد اگر صد هزار نهر جاری نمایند اصلا و بنیادا
سوای بحر مذکور نخواهد بود و امواج دریای شریعت امر و نهی
است من حیث التخفیف والتشدید یعنی باعتبار رخصت
وعزیمت بلحاظ تفاوت طاقت مکلفین ویشهد علی ما قلنا
کلام العارف الربانی الشیخ عبد الوهاب الشعرانی حیث قال رض
اذا علمت ذلک واردت ان تعلم ما اوما الیه من دخول
جمیع اقوال الائمة المجتهدین ومقلدیهم الی یوم الدین فی شعاع
نور الشریعة المطهرة بحیث لا تری قولا واحدا منها خارجا

عن الشريعة المطهرة فتدبر وتأمل يا اخي فيما ارشدك الله اليه فلك
الى التعليم وتحقق يقينا جازما ان الشريعة المطهرة جاءت من حيث
الامر والنهي على مرتبتين تخفيف وتشديد لا على مرتبة واحدة كما يظنه
بعض المقلدين ولذلك وقع بينهم الخلاف وشهر التناقض ولا
خلاف ولا تناقض في نفس الامر كما سيأتي ايضاحه في الفصول
الآتية ان شاء الله تعالى فان مجموع الشريعة يرجع الى امر ونهي
وكل منهما ينقسم عند العلماء الى مرتبتين تخفيف وتشديد واما الحكم
الخامس الذي هو المباح فهو مستوي الطرفين فقد يرجع
بالنية الصالحة الى قسم الامر وبالنية الفاسدة الى قسم المكروه وهذا
مجموع احكام الشريعة وايضاح ذلك ان من الائمة من حمل
مطلق الامر على الوجوب الجازم ومنهم من حمله على الندب ومنهم
من حمل مطلق النهي على التحريم ومنهم من حمله على الكراهة ثم ان
لكل من المرتبتين رجالا في حال مباشرتهم التكاليف فمن قوي
منهم من حيث ايمانه او من حيث جسمه خوطب بالعزيمة والتشديد
الوارد في الشريعة صريحا او المستنبط منها في مذهب ذلك المكلف له

وغيره ذي ضعف منهم من حيث مرتبة ايمانه او ضعف جسمه خوطب
بالرخصة والتخفيف الوارد في الشريعة كذلك صريحا او مستنبطا
منها في مذهب ذلك المكلف او مذهب غيره كما اشار اليه
قوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم خطابا عاما وقوله صلى الله
عليه وسلم اذا امرتكم بامر فاتوا منه ما استطعتم فلا يؤمر القوي
المذكور بالنزول الى مرتبة الرخصة والتخفيف وهو يقدر على العمل
بالعزيمة والتشديد لان ذلك كالتلاعب بالدين كما سياتي
ايضاحه في الفصول الآتية ان شاء الله تعالى وكذلك لا يكلف
الضعيف المذكور بالصعود الى مرتبة العزيمة والتشديد مع العجز
عن ذلك كالتلاعب مع عجزه عنه لكن لو تكلف وفعل ذلك
فلا يمنعه الا بوجه شرعي ومن اراد بالضعيف الايمان من كان
جاهلا بقواعد الشريعة كالمؤلفة قلوبهم بمعنى انه لا يحرم عليه
ما يحرم على غيره اذا فعله جاهلا لضعفه في مقام الايمان انتهى
ومن كلامه رحمه الله عليه ان قال قائل كيف الوصول
الى الاطلاع على عين الشريعة المطهرة التي يستمد الانسان

اعتراف جميع المجتهدين فانهم شيئا وليشهدنا وبها كلها في
العلم كشفا ويقينا لا ايمانا وتسليما ولا ظنا وتخمينا فالجواب طريق الاصول
اليه ذلك السلوك على يد شيخ عارف بميزان كل حركة وسكون بشرط
ان يسلم نفسه يتصرف فيها كيف يشاء ويرى امورها وعيالها كيف
يشاء مع انشراح قلب المريد لذلك كل الانشراح وامانة
يقول له الشيخ طلق امرأتك او اسقط حقك من مالك او وظيفتك
مثلا فيتوقف فلا يشم من عين الشريعة طريق الوصول الى عين الشريعة
المذكورة رائحة ولو عبد الله مثل الف عام فان قلت
فهل ثم شرط آخر في حال السلوك فالجواب نعم من الشروط
ان لا يمكث محافظا على حدث في ليل او نهار ولا يفطر مدة
سلوكه ولا ياكل شيئا فيه روح من اصله ولا يفطر اذا صام
الا عند حصول الاضطرار ولا ياكل من طعام احد لا يتورع
في كسبه كمن يطعم الناس لاجل صلاحه وزهده وكمن يبيع
على من لم يتورع من الفلاحين واعوان الولاة والقضاة
وان لا يتساهل نفسه بالغفلة عن الله تعالى لحظة ثم يديم مراقبته ليلا

۲۴۳ تنبیه ثانی در شناخت مدار مجتهدین و معنی اختلاف مذاهب

و نہار را فتارة یشہد نفسہ فی مقام الاحسان کانہ یری ربہ و تارة
یشہد نفسہ فی مقام الایقان بعد الاحسان فیری ربہ ینظر الیہ
علی الدوام ایمانا بذلک لاشہود آو ذلک لان ہذا اکمل
فی مقام التنزیہ لہ عز و جل من شہود العبد کانہ یری ربہ لانہ
لا یشہد الا ما قام فی مخیلتہ و تعالی اللہ تعالی عن کل شی خطر
بالبال فافہم **تنبیہ ثانی** در شناخت مدار مجتہدین
و معنی اختلاف مذاہب و اعتقاد مجتہدین با یکدیگر و طریق سلوک
ہر مقلد نسبت امام خود و ائمہ دیگر قال العالم الربانی الشیخ
عبد الوہاب الشعرانی قولہ صلی اللہ علیہ و سلم اختلاف
امتی رحمة ای توسعة علیہم و علی اتباعہم فی وقایع الاحوال
المتعلقة بفروع الشریعة و لیس المراد اختلافہم بالاصول
کالتوحید و قواعدہ و قال بعضہم المراد بہ اختلافہم فی اخر مقاماتہم
و سیاتی ان السلف کانوا یکرہون لفظ الاختلاف و یقولون
انما ذلک توسعة خوفا ان یفہم احد من العوام من الاختلاف
خلاف المراد بہ فقد کان سفیان الثوری رحمہ اللہ یقول لا تقولوا

اختلف العلماء في كذا او تقولوا قد وسع العلماء على الامة
هكذا ومن الدليل على صحة مرتبتي الميزان ايضا من قول الائمة
قول امامنا الشافعي وغيره رضي الله عنهم اعمال الحديثين والقول
بحملهما على حالين اولى من الغاء احدهما فعلم ان من طعن في
صحة هذه الميزان لا يخلو اما ان يطعن فيما شددت فيه او خففت
فيه لكون امامه قال بضده فنقول له ان كلا من هذين الامرين
جاءت به الشريعة وامامك لا يجهل مثل ذلك فاذا اخذ
امامك بتشديد او تخفيف فهو مسلم لمن اخذ بالمرتبة الاخرى
فقد وردت فيجب على كل مقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عليه
حال من عجز عن فعل العزيمة التي قال هو بها لافتاه بالرخصة التي
قال بها غيره اجتهادا منه لهذا العاجز لا تقليدا لذلك
الامام الذي قال بها او كان لقرر ذلك المجتهد على الفتوى بها وكل
من امعن في النظر في كلام الائمة المجتهدين رضي الله عنهم اجمعين
وجد كل مجتهد يخفف تارة ويشدد اخرى بحسب المقتضي من
ادلة الشريعة فان كل مجتهد تابع لما وجد من كلام الشارع

لا يجرح في استنباطه عنه ابدا او غاية كلام المجتهد انه اوضح كلام الشارع .

للعامة بلسان يفهمونه لما عندهم من الحجاب ولو ان حجابهم رفع لفهموا

كلام الشارع كما فهمه المجتهدون ولم يحتاجوا الى من يشرح لهم وقد قدمنا

آنفا ان احدا من المجتهدين لم يشدد في امر او يخفف فيه الا تبعا

للشارع فما راى الشارع شدد فيه شدد وما راه خفف فيه خفف

فيا ما لو احب شعار الدين سواء وقع التشديد في فعل الامر او اجتناب

النهي وجميع المجتهدين على ذلك كما يعرف من سير احوالهم

**تنبيه ثالث** در شناخت دستور العمل و الاعتقاد بر مقلد

و من كلامه رحمه الله عليه فالحق الذي يجب اعتقاده في ساير

الائمه رضي الله عنهم انهم انما كانوا يفتون كل احد بما يناسب

حاله من تخفيف او تشديد في ساير ابواب العبادات والمعاملات

ومن نازعنا في ذلك من المقلدين فليأتنا بنقل صحيح السند

عنهم بانهم كانوا يعممون الحكم الذي يفتون به الناس في حق

كل قوي وضعيف ونحن نوافقه على زعمه ولعله لا يجد

في ذلك نقلا عنهم متصل السند منهم اليه ابدا على هذا الوجه

فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين تابعة لادلة الشريعة من
تخفيف او تشديد كما مر انفا بحكم المطابقة فما صحت الشريعة بحكمه
لا يمكن لاحد منهم الخروج عنه ابدا واما اجملة فان المجتهدين يرجعون فيه
الى قسمين قسم تخفيف وقسم تشديد بحسب ما يظهر له من المدارك
او لغة العرب كما يعرف ذلك من سبر مذاهب الائمة وذلك
نحو حديث انما الاعمال بالنيات او حديث لا وضوء لمن لم
يذكر اسم الله عليه او لا صلوة الا بفاتحة الكتاب او لا صلوة
لجار المسجد الا في المسجد فان من المجتهدين من قال لا صلوة ولا
وضوء لمن ذكر يصح اصلا ومنهم من قال لا صلوة كاملة ولا وضوء
كاملا ولفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان لكل واحد لا سبيل
لاحد بما ان يهدم قول الاخر جملة **تنبيه رابعة** وايضا من
كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الائمة المجتهدين قد كانوا
من الكمل متفقين لاطلاعهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف
كانوا انعقد دون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك
ينافي مقام من اشرف على عين الشريعة الاولى ودرا الفصل

تنبيه رابع في بيان [illegible]
السؤال [illegible]

المذاهب المجتهدين كلها بعين الشريعة فالجواب قد يكون مجلس
الائمة بالمناظرة بين الائمة انما وقع منهم قبل بلوغ المقام الكشفي
واطلاعهم على اتصالهم جميع مذاهب المجتهدين بعين الشريعة
الكبرى فان من لازم المناظرة ادحاض حجة الخصم والا كانت المناظرة
عبثا ويحتمل ان مجلس المناظرة كان من مجتهد وغير مجتهد فطلب المجتهد
بالمناظرة ترقية ذلك الناقص الى مقام الكمال لا ادحاض حجته
من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناظرة انما كان
لبيان الاكمل والافضل ليعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى
العمل به من حيث انه ارقى في مقام الاسلام او الايمان او
الاحسان او الايقان وايضاح ذلك ان كل مجتهد يشهد بصحة
قول صاحبه ولذلك قالوا من شان المجتهد لا ينكر على مجتهد
لانه يرى قول خصمه لا يخرج عن احدى مرتبتي الشريعة وان
خصمه على برهان من ربه في قوله وثم مقام رفيع ومقام
ارفع انتهى فان قلت فما الحكم فيما اذا وجد الطالب
حديثين او قولين او اقوالا لا يعرف الناسخ

من الحدیثین ولا المتأخرین القولین او الاقوال فماذا یفعل فالجواب سبیله ان یعمل لهذا الحدیث او القول تارة و بالقول الاخر تارة و یقدم الاحوط منهما علی غیره فی الامر والنهی وان کان احدهما منسوخا او رجع عنه المجتهد فی نفس الامر فذلک لا یقدح فی العمل

**تنبیه خامس** در اسباب و اغراضیکه منشای مزید اختلاف فیما بین علمای متاخرین بوده آ و سبیل رفع خلاف و قطع نزاع بدانکه بواعث اختلاف علما در جمیع مسائل مختلفه عموما و در مسئله غنا خصوصا مانند موجبات است که در وضع حدیث گذشته بیانش آنکه بجای خود بتحریر یافت که در حق متقی عملا ترک سماع ترجیح دارد بر فعل آن والتزام بر ترک چیزی نشود مادامیکه متقی آن چیز را بر خود حرام نکرده اند گو در حق دیگران حلال و طیب باشد چنانچه آیه کریمه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ازان خبر میدهد پس در قدماء بعضی از علمای اتقیا آن بودند که اینها نظر باولویت عمل ترک سماع کرده اتقاء بنفس خود حرام گفته

از اتباع این گروه حق پژوه کسانی که محققین و مجتهد بوده‌اند از
اساتذه خود تحقیق نموده حکم تفصیلی در جانب عمل و اعتقاد اقتران
بمنکر و عدم اقتران بآن دریافتند و در کتب مصنفه خود تا
تفصیل وار نوشتند مثل قدوة الموحدین زبدة المحققین شیخ محمد
ابن علی العربی و صاحب قوت القلوب و امام محمد الغزالی و امام احمد
غزالی و شارح البزدوی و شارح الکافی و صاحب البدایع الحنفیه
و مصنف المحیط و شارح الکبیر و صاحب فتح القدیر و شارح در المختار
و مصنف الزیلعی و الوسیط و الوجیز الکردری و مصنف الانوار
و صاحب التذکرة المحمدیه و صاحب القواعد و صاحب البیان
و صاحب البستان و کسانیکه دقت پسند بوده‌اند در کتب مصنفه
خود اجمالا نوشتند که فلان فلان معتقدای ما تارک بوده
و می گفتند که نزد ما حرام است مگر در فلان فلان مقام
مثل صاحب الهدایه و شارح الوقایه و مصنف الکنز و قاضی خان
و صاحب الذخیره و غیرهم و طایفه که بعد ازین گروه دین پژوه
تصنیف کردند اغراض و اسباب آنها مختلف بوده بعضی

آن بودند که زهد و تقوی برآنها غالب بود و در حفظ شان قصوری
راه یافت و بر کتب حدیث و اصول عند التصنیف رجوع نکردند
حرمت اتفاقی را که در ذهن راسخ داشتند حرمت مطلقه نوشتند
و بعضی آن بودند که اسبد از غلط کرده در آخر عمر خود با
متنبه و آگاه شدند مگر دوست نداشتند که غلطی باینها منسوب شود یا خود
اعتراف بان نمایند و بعضی مخالفین مذهب بنابر نصرت دین خود
در کتب حنفی و شافعی بعض مسایل برخلاف مذهب آنها داخل
کرده اند و نسخ محرفات را شهرت داده چنانچه تفصیل این تصرفات
در تحفه اثنا عشریه در کید سی و دوم مسطور است و بعضی بقصد
تقرب سلاطین تصنیفها کرده اند در آن حسب خواهش سلطان وقت
افراط و تفریط نموده پروای اینمعنی نکردند که کلام ما موافق اصول
و کلیات دین باشد یا نباشد این بود منشأ اختلاف در کتب
فقها اکنون سبیل رفع اختلاف و قطع تناقض باید شنید چون
در علمای متاخرین نیز اکثر صاحب ورع و تقوی بودند
و بر نیت اینها علام القلوب آگاه است لهذا الظنوا المؤمنین

بعضی از علماء برخلاف مذهب آنها داخل کرده اند

فی ۱۲۸۹ بعضی مخالفین مذهب بنابر نصرت مذهب خود در کتب حنفی و شافعی

حیرا کلام همه راجعی الامکان برمحمل نیک حمل باید نمود و باید گفت
کسانیکه بلا تفصیل حکم حرمت نوشته اند مراد ایشان از غنا غنای خاص
است که مقترن بملاهی و معازف و مشارب محرمه باشد و اصل
مطلب مراد ایشان همان است که از روی احادیث صحیحه ثابت گشته و مجتهدین
پیروی آن کرده اند و کسانیکه بتفصیل اباحت در مواضع مخصوصه
نوشته اند و در ماورای آن نهی نموده اند نظر ایشان به همین است
که مردم آخر الزمان بسبب سستی دین و ضعف ایمان از مباحات
بشبهات و از شبهات بمحرمات قدم می نهند لهذا زجراً و توبیخاً
سوای مواضع مستثنات حکم بعدم جواز نوشته آمده اند چنانچه
همین معنی از شرایط و قیود ایشان صاف مستنبط میگردد چو لاهل الحلال
والغیر با حرام و مثل ذلک آمدیم بر کلام کسانیکه در جانب تحریم
افراط نموده من کل الوجوه حرام گفته هیچ جا برای اباحت باقی
نگذاشته اند و سامع و مستحل آنرا کافر دانسته و قول التوبه مرتد
بائن الزوجه نوشته اند مثل صاحب حمادیه و تاتارخانیه و غیرهم
من المضطربین که اصل سند قول سابق الذکر است پس

در کلام اینچنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق اصول و
کلیات دین تاویل پذیر باشد البته بعد تاویل مقبول باید حقیقتا داشت
و اگر مخالف قوانین اصول و فروع باشد مطروح و مردود باید
هرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار یافت در صورت
نقل همه روایات حرمت احتیاج نمانده صرف همان دو دسته
روایت شدید غلیظ که نزد مدعی حلوای بی دود و خرمای لذیذ
است مشتی نمونه خرواری نقل میکنم و در توفیق و تطبیق آن
با کلیات دین از علما و عقلای اهل اسلام محاکمه میخواهیم و ما توفیقی
الا بالله و لا حول و لا قوة الا بالله **محاکمه** فی الفتاوی الحمادیة
من کتاب الاستحسان والکراهة من سمع الغناء من المغنی
وغیره فتحسن ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال
بناء علی انه ابطل حکم الشریعة فلا یکون مؤمنا عند کل مجتهد
ولا یقبل الله طاعته و احبط الله کل حسناته و بانت
منه امرأته فان تاب لا نقبل لقول و بالله التوفیق کلام هذا
من ادله الی آخره مخالف الکتاب و السنة بل خلاف ما علیه الامة

اصل احادیث علمای ... که در روایات مخالف اصول دین
و کلمات تصنیف ... [illegible]

زیرا که سماع غنا هیچکدام از علمای موافق و مخالف شرک گفته
است و نه کسی در اقسام کفر شمرده غایت الامر آنچه اهل تحریم نوشته‌اند
انه معصیة او کبیرة پس مخالفت قرآن لقوله تعالی اذا جاءک الذین
یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه
من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح
فانه غفور الرحیم ولقوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ولقوله تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
ولقوله تعالی رحمتی وسعت کل شیء پس بجز شرک هیچ معصیت
وگناه کبیره و صغیره نیست که توبه بر آن مقبول نباشد و مرتکب
آن فی الحال کافر و مرتد گردد و محبوط الحسنات بل توبه از
کفر و شرک هم قبل از موت بالاتفاق مقبول است
و هیچ جا در قرآن مجید نیامده که غنا یا فلان گناه
سبب بینونت زوجه نگردد اما مخالفت سنت پس ازین
راه است که در حدیث صحیح آمده من قال لا اله الا الله

دخل الجنة وان زنی وان سرق ثلاثا وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ثلاث من اصل الایمان الکف
عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل وعن النبی
صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له از روی اصول
مذکوره بنظر کلیات مندرجه تنبیهات اربعه کتاب وسنت مکذب
کلام مذکور است اما مخالفت جمهور علمای است پس بدین جهت است
که قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی
مذکور در شرح مشکوة مینویسد سه خصلت است از جمله اصول
ایمان وقواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا در افتد
واز بیخ برکنده شود یکی از آن سه خصلت باز ایستادن از
کسیکه گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب بیان کف است یعنی کافر
مدان ومگو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی
اگرچه کبیره باشد درین رد است مر قول خوارج را که گویند مؤمن
بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ولا تخرجه من الاسلام
بعمل وبیرون میاور وحکم مکن به برآمدن او از مسلمانی به

عمل بدانه بلند و درین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده
بارتکاب کبیره بیرون میآید از اسلام اگرچه در نمیآید در کفر
و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب
کبیره نه مومن است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند غیر مومن
و کافر و نیز شیخ رحمه الله علیه در ترجمه حدیث صنفان من امتی
لیس فی الاسلام نصیب المرجیه والقدریه مینویسند بدانکه این حدیث
و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه است لیکن صواب
آنست که مسارعت نباید کرد در تکفیر اهل هوا که همراه تاویل روند
زیرا که ایشان اختیار کفر نمی کنند و راضی نیستند بدان
بلکه بتاویل می گریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت
و بذل مجهود می نمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند
و بیان نشده اند و فرق هست میان لزوم کفر و التزام آن
و قول مختار از علمای ما است همین است و احتیاط هم درین
است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هرچه در شان
ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر ایشان

تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد
بعضی از علمای محدثین سخن است والله اعلم انتهی و صاحب الدر المختار
در شرح تنویر الابصار می‌نویسد والکفر لغة الستر وشرعاً تکذیبه
صلی الله علیه وسلم فی شیء مما جاء به من الدین ضرورة
والفاظه تعرف فی الفتاوی بل افردت بالتألیف مع انه لا یفتی
بالکفر بشیء منها الا فیما اتفق المشایخ علیه کما سیجیء قال فی البحر وقد
الزمت نفسی ان لا افتی بشیء منها انتهی و بجای دیگر است در
در المختار الکفار اصناف خمسة من ینکر الصانع کالدهریة ومن ینکر
الوحدانیة کالثنویة ومن یقر بها ولکن ینکر بعثة الرسل کالفلاسفة
ومن ینکر الکل کالوثنیة ومن یقر بالکل لکن ینکر عموم رسالة المصطفی
علیه السلام کالعیسویة فیکتفی فی الاولین بقول لا اله الا الله وفی
الثالث بقول محمد رسول الله وفی الرابع باحدهما وفی
الخامس بهما مع التبری عن کل دین یخالف دین الاسلام
بدایع و اخر کراهیة الدرر وحینئذ فیتفسر من جهل حاله بل
عمم فی الدرر اشتراط التبری فی کل یهودی ونصرانی

اصناف کفار

ومثله في فتاوى المصنف وابن نجيم وغيرهما وفي رهن العاري
الهداية انه كذا افتى علماؤنا والذي افتى به صحته بالشهادتين بالتبري
لان التلفظ بهما صار علامة الاسلام فيقتل ان رجع ما لم يعد واعلم
انه لا يفتى بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره
خلاف ولو كان ذلك رواية ضعيفة كما حرره في البحر وعزاه
في الاشباه الى الصغرى وفي الدرر وغيرها اذا كان في المسئلة
وجوه توجب الكفر وواحد يمنعه فعلى المفتي الميل بما يمنعه ثم لو نيته
ذلك فمسلم والا لم ينفعه حمل المفتي خلافه وينبغي التعوذ بهذا الدعاء
صباحا ومساء فانه سبب العصمة من الكفر بوعد الصادق الامين
صلعم اللهم اني اعوذ بك من ان اشرك بك شيئا وانا اعلم
واستغفرك لما لا اعلم انك انت علام الغيوب وتوبة اليائس
مقبولة دون ايمان اليائس انتهى من باب الارتداد
وفيه ايضا في باب الامامة وكل من كان من اهل قبلتنا
لا نكفره حتى الخوارج الذين يستحلون دماءنا واموالنا
وسب اصحاب الرسول وينكرون صفات الله تعالى وجواز رؤيته

لکونه عن تاویل وشبهة انتهی و در فتاوی سراجیه نوشته است
قال حسام الدین رحمه الله عن ابی جعفر الطحاوی رحمه الله علیه قال انه
لایخرج الرجل من الایمان الا جحود ما ادخله فیه کان السید
الامام الاجل الاستاد ناصر الدین رح یقول ما یتیقن انه
ردة حکم و ما یشک فی انه ردة لایحکم بها اذ الثابت لایزول
ما یشک مع ان الاسلام یعلوه ولایعلی فینبغی للعالم اذا رفع الیه
هذا ان لایبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة الاسلام
تحت ظلال السیوف انتهی من باب الفاظ الکفر **وایت**
**دوم** که آنرا بر کفر مستمعین غنا دلیل میکرده اند و آنرا
اکثر فقها در فتاوی خود می آرند اینست که در فتاوی تاتارخانیه
واقع شده استماع صوت الملاهی کالضرب بالقصب وغیر ذلک
حرام لانه من الملاهی وقد قال علیه الصلوة والسلام
استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها
من الکفر وجه استدلال اینکه غنا داخل ملاهی است بمزامیر باشد
یا بلا مزامیر و مستمعان ازان متلذذ می شوند و بقول مخبر صادق تلذذ بملاهی

كفر است ازين سبب مستمع غنا كافر نشود قطع نظر از ضعف وعدم
صحت حديث مذكور اين كج فهمان معنى قول منقول خود را نمى فهمند
ونه در كلام فقهاء محققين نظر ميكنند كه اينها از كفر چه معنى مراد داشته اند
لهذا نقل كردن كلام صاحب در المختار درينجا ضرور افتاد قال
رحمه الله عليه وفى السراج ودلت المسئلة على ان الملاهى كلها
حرام ويدخل عليهم بلا اذنهم لانكار المنكر قال ابن مسعود
صوت اللهو والغنا ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء النبات
قلت وفى البزازية استماع صوت الملاهى كضرب قصب ونحوه
حرام لقوله عليه الصلوة والسلام استماع الملاهى معصية والجلوس
عليها فسق والتلذذ بها كفر اى بالنعمة فصرف الجوارح الى غير ما
خلق لاجله كفر بالنعمة لا شكر فالواجب كل الواجب ان يجتنب
كيلا يسمع لما روى انه عليه الصلوة والسلام ادخل اصبعه فى اذنه
عند سماعه واشعار العرب لو فيها ذكر الفسق تكره انتهى والتغليظ
بالذنب كما فى الاختيار او للاستحلال كما فى الهداية
**فايده** ومن ذلك ضرب النوبة للتفاخر فلو للتنبيه فلا باس به

اذا ضربت فی ثلثة اوقات لیتذکر ثلاث نفخات من الصور لمناسبة
بینها فبعد العصر الاشارة الی نفخة الفزع وبعد العشاء الی نفخة الموت
وبعد نصف اللیل الی نفخة البعث وتمامه فیما علقه علی المنتقی انتهی
در المختار بین باب الحذر والاباحة صاحب فتاوی برهنه با وجود آنکه
در تحریم غنا مفرط است از امام مورشی نقل میکند بعد نقل
احادیث روایت میکند که ذکر و التلذذ بها من الکفر یا از جهت
تغلیظ گناه و یا از برای استحلال وعلی هذا القیاس کتب دیگر
علما مشحون است که اطلاق کفر هر جا که در حق اهل سنه در رد یافته
مراد از آن کفر حقیقی هرگز نیست بلکه جای بمعنی کفران نعمت
است چنانچه در حدیث تصریح یافته و جای بمعنی افتراء ما فی
است و جای بمعنی معصیت است تشدیدا و تغلیظا واقع شده
اکنون این کجرای نا فهمی کسیکه با حدیث بر تکفیر مسلمانان جرات
میکند ... اگر دیده آید اول محدثین در صحت احادیث
سخن دارند و بر تقدیر فرض صحت مورد آن خاص است
یعنی ملاهی محرمه که بارها تفصیل آن در صدد گذشته سیوم

در پاداش استماع و تلذذ بملاهی محرمه نیز حکم بتکفیر نساخته اند
چهارم مجمله علمای محققین مذکورین احدی تصریح نکرده که مراد
از ملاهی درین حدیث غنا است پس بدون تحقیق حقیقت حال
و محاوره و موارد استعمال بنظر الفاظ ظاهر از ملاهی محرمه
غنا مراد گرفتن و مستمع غنا را علی الاطلاق کافر گفتن بجز از
کج رائی و نافهمی چه می تواند پنداشت بعد ملاحظه روایات
مذکوره هویدا گردید که ارتداد و کفر مستمع الغنا چنانکه مطلب
روایت مقدوحه بود نه بطور خوارج و معتزلی به ثبوت میرسد
و نه بطور اهل سنت و جماعت کما لا یخفی علی المتأمل اما هر آنکه
از روی همین کلیات اصول و فروع که در رد روایت مذکوره
ترقیم یافته کفر شخصی که بتمسک روایت مردوده مذکوره بتکفیر
مستمع غنا بموافق مضمون روایت مرقومه مصر باشد ثابت گردد
یا نه قیاس میخواهد که ثابت گردد زیرا که استماع غنای مطلق
بعموم اینکه از معنی باشد یا غیر معنی از آنحضرت صلعم
بالاجماع ثابت نیست که هیچ فرد از اهل اسلام مستحق باشد

باشیعی خارجی باشد یا معتزلی منکر آن نیست پس در عموم حکم
روایت مذکوره آنحضرت صلعم قطعاً داخل می شوند و نسبت ارتداد
و کفر بجناب مقدس رسالت صلعم بالاتفاق موجب کفر است
پس در حق مدعی صادق آمد من حضر بیرة الاخیه فقد وقع فیه

**روایت سوم** که به تقلید آن همه اهل فتاوی باقیه
تحریم غنا می نمایند و بسبب عدم قوت اجتهاد و صراط مستقیم
تحقیق گم کرده براه خطا می پویند آنست که در باب الکراهة
کتاب هدایه واقع شده قال و من دعی الی ولیمة او طعام
فوجد ثمه لعباً او غناء فلا باس بان یقعد و یاکل و قال
ابوحنیفه رح ابتلیت بهذا مرة فصبرت و هذا لان اجابة الدعوة
سنة قال علیه السلام من لم یجب الدعوة فقد عصی اباالقاسم
فلا یترکها لما اقترنت به من البدعة من غیره کصلوة الجنازة
واجبة الاقامة وان حضرتها نیاحة فان قدر علی المنع
منعهم وان لم یقدر یصبر و هذا اذا لم یکن مقتدی فان
کان مقتدی و لم یقدر علی منعهم یخرج و لا یقعد لان

فی ذلک سین الدین و فتح باب المعصیۃ علی المسلمین و الحکی
عن ابی حنیفہ رح فی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدیٰ
و لو کان ذلک علی المایدۃ لاینبغی ان یقعد و ان لم یکن
مقتدیٰ لقولہ تعالیٰ فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین
ہذا کلہ بعد الحضور و ان علم قبل الحضور لایحضرہ لانہ
لم یلزمہ حق الدعوۃ بخلاف ما اذا ہجم علیہ لانہ قد لزمہ
و دلت المسئلۃ علی ان الملاہی کلہا حرام حتی التغنی بضرب القصب
وکذا قول ابی حنیفہ رح ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون
انتہی **جوابش اینکہ** ازین روایت ہیچ عبی و زکی نخواہد فہمید
کہ مذہب صاحب ہدایہ حرمت غنای مطلق است یا جلوس در
مجلس غنا نزد وی رضی اللہ عنہ کفر و معصیت است زیراکہ
این فہم برخلاف عبارت النص کتاب است چہ ترجمہ
عبارت متن ہمین است ہر کہ خواندہ شود بسوی مہمانی یا بسوی
طعام پس بیاید در آن مجلس چیزی لعب یا سرود پس ہیچ
مضایقہ نیست کہ انجا بنشیند و بخورد و باتفاق جمیع فقہا

اصولین لا باس در جواز مستعمل میشود کما صرح به فی الاشباه
والنظایر درین صورت اصل مسئلہ متن همین قدرست هرکه
در مجلسی مدعو باشد و در انجا غنا یا لعب یابد نشستن و طعام
خوردن انجا جایز هست نزد امام رضی الله عنه و عبارت
ما بعد برای تصحیح و تائید اصل مسئله هست زیرا که قوله
و قال ابو حنیفه رح ابتلیت بهذا مره فصبرت تا قوله فلا نیز کما
لو اقترنت به من البدعة من قبره دفع دخل مقدرست تقریره
سوال مقدر اینکه با آن جواز جلوس در مجلس غنا حکم کرده
واز امام منقول است ابتلیت بهذا مره فصبرت و لفظ صبرت
به عدم جواز دلالت میکند زیرا که صبر بر معصیت میشود
و در مباح شرعی معصیتی نیست مطلب شارح از جواب
سوال مذکور این است که لفظ صبرت دلیل عدم جواز
نیست بلکه دلیل ترک اولی هست چنانچه در جه ترک اولی بیان
کرد بقوله لان اجابت الدعوة سنة الی آخره و قوله کصلاة
الجنازة مرجحة الا واقعة و ان حضرتها ناحیة تمثیل مسئله

است پس بعد بیان میکند که در صورت پیش آمدن منکر
در حق مقتدی چه می باید تا قوله فان قدر علی المنع منعهم والا
یخرج بعد ازین بیان حکم ملاهی ممنوعه میکند بقوله دلت المسئلة علی ان
الملاهی کلها حرام حتی التغنی بضرب القضیب یعنی هرگاه بعد علم بوجود
دف و غنا که از قسم بدعت است حضور در مجلس بجا نیز نشد این مسئله
دلالت کرد که ملاهی بسکه معموله کفار کلها حرام باشد
و همچنین قول امام که ابتلیت بهذا فصبرت است بر تحریم ملاهی مسکوره
دلالت میکند و قرینه بر دلالت اینست که ابتلا بغیر مشروع میگردد حرام
اینست مطلب کلام صاحب هدایه پس کجاست این کلام دلالت
بر حرمت غنای مطلق غایت مافی الباب اینکه ضرب قصب
نزد وی حرام باشد چنانکه بطرف حرمت وی اکثر علما رفته اند
سوال اگر کسی گوید که تو عبارت شرح و متن را موافق
مطلب خود ترجمه ساختی والا صاحب هدایه موافق مذهب
امام صاحب تصریح در حرمت مطلق غنا نموده و لهذا استماع
را مثل ملاهی گردانیده و تصریح نموده که الملاهی کلها حرام

[illegible]

**جواب** دانچه مدعی بر خطاست چراکه خود صاحب هدایه در باب
الغصب مینویسد اما طبل الغزاة والدف الذی یباح ضربه فی
العرس یضمن بالاتلاف من غیر خلاف پس در عرس غنا نزد بعضی
بطریق اولی مباح شد و هرگاه در یک مقام هم مباح شد
حکم بحرمت مطلق نمیتوان کرد و اگر مطلب هدایه موافق غلط
فهمی مدعی گفته شود بر آن ایراد چند وجه میشود اول اینکه اگر لعب
و غنای مطلق نزد وی رضی الله عنه داخل مناهی محرمه بودی
لا بأس بان یقعد و یأکل نگفتی و استدلال نکردی باینکه
اجابت دعوت سنت است گذاشته نخواهد شد بسبب اقتران
بدعتی زیرا که بر قول مدعی جلوس فی الملاهی و تلذذ بدان کفر
است و ارتکاب هیچ معصیت که موجب کفر باشد برای اقامت
سنت نزد هیچکس جایز نیست استدلال مذکور جاری نمیشود
مگر در بدعت مکروهه دوم اینکه لفظ فان لم یقدر علی المنع
یصبر دلالت میکند که لعب و غنای مذکور نزد شارح
حرام نیست و الا صبر بر حرام سوای صورت اکراه معنی ندارد

و امام رحمه الله علیه مجبور و مکره نبود که بعد ابتلا بران صابر شد
سیوم اینکه شارح در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد کرفتی
برای حکم عدم جواز حضور مجلس میان مقتدی و غیر مقتدی
فرق نکردی چون فرق بیان کرد معلوم شد که مراد ترک اولی
است که از مقتدی ترک اولی نمیشود و از غیر مقتدی میشود چنانچه
قوله ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن
مقتدی بران دلالت میکند زیرا که لفظ لا ینبغی در ترک اولی
مستعمل میشود نه در حرام چهارم اینکه قوله و دلت المسئلة علی
ان الملاهی کلها حرام اگر مراد از ملاهی مطلق لهو و لعب گیرند حمل
حرام بران صحیح نیست زیرا که در قانون دوم بسیار اقسام
لعب و ملاهی مباح بدلیل شرعی ثابت کرده شد پس حکم
کلی حرمت وقتی درست شود که مراد از کل (جمیع افراد) ملاهی منکره کرفته
شود پنجم اینکه ابتلا را بمحرم خصوصیت نیست ابتلا بفعل حلال
و حرام هر دو میشود چه خود امام ابوحنیفه هم لفظ ابتلا را در
مباح استعمال کرده میفرماید ابتلیت بقبول القضاء

وضرب السوط فاخرت الضرب علی الاعضاء وظاہر است کہ قبول
قضاء از محرمات شرعی نبوده است و سوای آن در کلام اللہ جابجا
لفظ ابتلا واقع است و در اینجا معنی حرمت مراد نیست چنانچہ واذ ابتلا
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن فلا یصح قوله ان الابتلا یکون بالمحرم
ششم اینکہ اگر کلام صاحب ہدایہ بر حرمت مطلق محمول باشد
و از قول امام نیز این معنی مراد گیرند در قول و فعل مجتہد
تناقض لازم می آید زیرا کہ در باب ثانی از روی کتب معتبرہ
ثابت گردیده است کہ امام رحمہ اللہ بنفس نفیس خود سماع غناء
کرده است پس ضروریست کہ قول امام مطابق فعل وی باشد
ہر جا کہ قول مخالف فعل وارد شده باشد تاویلش واجب
است چنانچہ شیخ عبد الحق رحمہ اللہ علیہ در مدارج النبوة
باین معنی تصریح فرموده است کما مر فی الباب الثانی از نیز
ہمہ وجوہ ثابت می شود کہ مطلب ہدایہ آنچہ مدعی فہمیده بود
خطاء فاحش بوده است و حق ہمان است کہ اول تصحیح
آن نموده شد و نیز بطلان تقدیم محمل صحیح قول امام رحمة اللہ علیہ

چنان میتواند شد که امام نظر او لویت در آخر عمر ترک سماع
گفته باشد و بجهت اتقا با وجود تحلیل در حق دیگران بر نفس خویشتن
حرام کردانیده باشد و بعد از این عزیمت بدعوی
بالتقریبی سماع شنید و بر آن صابر گردید و از ان حال
حکایت است ابتلیت بهذا امرة فصبرت بر این تاویل هیچ
قباحتی لازم نمی آید و توفیق میان قول و فعل مجتهد بوجه
احسن میگردد و از انجا که از تنبیهات سابق الذکر منشای اختلاف
و سبیل قطع نزاع مشروحاً معلوم گردیده و حال استدلال
اهل تحریم از محاکمه هر سه روایت مذکوره بوضوح پیوسته
در ینصورت انشاء الله تعالی بیننده این رساله را بصیرتی
پیدا خواهد گشت که در مغلطه اهل تحریم نخواهد افتاد و هر دلیل
عقلی و نقلی که بر حرمت مطلق غنا در پیش خواهد آمد مطابقت
آن از کلیات و اصول مرقومه خواهد نمود در ینصورت احتیاج
نقل دیگر روایت حرمت نمانده ولیکن بنا بر مزید احتیاط
تکمیل باب سوم بانتباهات چند ضرور است انتباه اولی

اگر کسی گوید که قطع نظر از اقوال فقها کرده از روی تحقیق کرده و ترجیح
آن کرده شد بحسب اقوال بعضی صوفیه که مسلم بعض نیز هست
مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است حرمت مطلق غنا و مزامیر
ثابت میشود ازانجمله قول حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر
جیلانی قدس سره است که در غنیة الطالبین در باب آداب اکل
و شرب آمده چنانچه عبارت آن مقام مع ترجمه آن نقل کرده
میآید هذا الذی ذکرنا اذا کان خالیا عن المنکر اینکه یاد کردیم از قبول
کردن دعوت ولیمه وغیره وقتی است که باشد طعام خالی از نامشروع
شرع فان حضر منکرا پس اگر حاضر شود طعام را تا فرموده چندا
کالطبل چنانچه دہل والمزمار والعود بربط و نای والشربوق
والشبابة والرباب نام سازهاست والمعازف مجلس های اهل سرود
والطنابیر وطنبورها والجیران الذی یلعب به الترک سازیکه می بازند
با و ترکان لا یجلس هناک نه نشیند در آنجا لان جمیع ذلک محرم
زیراکه همه آنها حرام است واما الدف فیجوز استعماله فی النکاح
دهره چونکه دایره هست پس رواست بکار بردن آن در نکاح

۱۴۱ اقتباس از فتاوی ... [illegible]
... الطالبین ... [illegible]

وسماع القول بالقصب والرقص مکروه وشنیدن نغمه
بچوبک بازی در رقص کردن مکروه است کما فسر بعض المفسرین چنانچه
تفسیر کرده اند بعضی مفسران قوله عز وجل فرموده خدای تعالی است
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث وبعضی مردمانند که میخرند
سخن بیهوده را فقال پس گفت این بعض مفسران هو الغنا
والشعر این سخن بیهوده سرود وبیت است وجاء فی بعض الاحادیث
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال وآمده است در
بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اینکه گفت پیغمبر صلعم
الغنا ینبت النفاق فی القلب سرود می رویاند نفاق را در
دل کما ینبت السیل البقل چنانچه می رویاند سیل سبزه را
وسئل الشبلی رضی الله عنه عن الغناء پرسیده شد شبلی را
از سرود وقیل احق هو پس گفته شد آیا درست است سرود
قال لا گفت شبلی نه فماذا بعد الحق الا الضلال پس کدام چیز است
پس از راستی مگر گمراهی ثم یکفی فی کراهته پس بس میکند
در مکروه بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع چیزیکه

دیان است از شورش طبع وهیجان الشهوت وبرانگیختن رغبت
والمیل الی النسوان وخواهش بسوی زنان واباطیل النفوس
بسوی بیهودگیهای نفس درغوایتها وبیهودگیهای نفس والطرب
وخوشحالی والسخف وسبکی والدنارة وفرومایگی والاشتغال
بذکر الله تعالی اطیب واسلم وشغل کرفتن بیاد خدا خوشتر
ودرست تر است لمن امن بالله والیوم الاخر مرکسی را که
ایمان آورده بخدا وبروز قیامت انتهی **جواب** انچه جناب
محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی علی نبینا وعلیه السلام نوشته اند
همه حق وراست ومطابق مدعای ماست زیراکه از دیباچه رساله
تا آخر این باب کراهت حرمت تصریح نموده ایم که غنا ومزامیر که بوضع
مخصوص کفار واهل جاهلیت است بالاتفاق حرام است ودر
کلام الله واحادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم هرجاکه
مذمت وحرمت غنا ومزامیر آمده است درانجا حرمت مقید است
بقیود وشروط مسکر وهرجاکه بلاقید است بموجب قاعده
اصول که غلط رفته قیم یافته مطلق محمول بر مقید است پس همه که

جواب الجواب از طرف منکر

در کلام حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه غور خواهد نمود خواهد دانست
که بیان حرمت در موضع خاص است چنانکه عبارت وی رضی الله
عنه من قوله فان حضر منکراً الی قوله والاشتغال بذکر الله
تعالی اطیب واسلم صراحةً دلالت دارد برانکه غنا
و مزامیر با حضور منکرات که عبارت از لعب و رقص و سماع
که خالی از یاد الهی است حرام است و همان سماع باعث شورش
طبع و برانگیختن آرزو و خواهش بسوی زنان و بیهودگیهای
نفس میشود و تقیید حرمت بقیود شروط مذکوره صادق دلیل
است برانکه اگر سماع غنا و مزامیر از منکرات مذکوره خالی
باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر از سیاق و سباق
عبارت و قسم این کلام که مذکور شد دلیل قاطع براینمعنی که
مراد آنحضرت رضی الله عنه از حرمت مذکوره حرمت
سماع و مزامیر مستعمل صوفیه کرام نیست که حضرت محبوب
سبحانی علی نبینا و علیه السلام در آخر همین کتاب
غنیة الطالبین فصل طولانی در آداب سماع صوفیه کرام نوشته اند

هرچند نقل آن در خاتمه منظور بود لاکن رغماً للمنکرین اثباتاً
للحق والیقین همین جا معه ترجمه نقل کرده میاید فرموده رضی الله عنه

**فصل** فی ادابهم فی السماع در بیان ادبهای درویشان
در شنیدن سرود ومن ذلک ان لا یتکلف السماع ولا یستدعیه
بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یتعهد بشرط
الادب ذاکراً لربه بقلبه مشتغلاً بحفظ قلبه من طوارق الغفلة
والنسیان فاذا قرع سمعه شیء یری القاری القران
کانه یستنطق من قبل الحق عز وجل فیما یرد علیه من
تعریفات الغیب اباه مما یوجب ترغیباً وترهیباً وانتماءً وعتاباً
او زیادة فی قیام بعبادة عز وجل فعند ذلک یاد الی مایرد
علیه وقابل الاشارة الیه بالسمع **ترجمه** از انجمله این است که
رنج نبرد در سماع و پیش نیاید او را باختیار خود پس اگر موجود
شود سماع پس سزاوار شونده است اینکه بشنید بشرط ادب
یاد کننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاه داشت
دل از دیدها غفلت و فراموشی پس وقتیکه بکوبد گوش او را

چیزی را که خواننده قرآن را چنانستی که نطق میکند از جانب
حق تعالی در آنچه وارد میشود به او از دانستنهای عجیب و در آن از
آنچه موجب آن بر راغب گردانیدن و ترسانیدن و آنچه وعده ها
زیادتی در پیدا شدن عبادت حق تعالی را پس نزد آن سماع حقیقی
کند بسوی چیزی که وارد میشود بر وی و مقابل کند اشاره را بسوی آن وارده
بحسب بجا آوردن او وان کان السماع بحیث یحضر لسان القاری
لسانه وصار کانه یخاطبه و حالیه الذی یحصل ما یحصل حیا بجهة قلبه
فی ذلک بحیث یکون موافق العبودیة و آداب الشریعة و تحقق الکمالات
فی الطریقة ولا فی علم الحقیقة شیء مخالف آداب الشریعة و اگر باشد
سماع باین حیثیت که گردد زبان خواننده زبان حق و گشت شنونده
چنانستی که خطاب میکند او را حق بچیزی که میخواند خواننده بکند آنچه حاصل
شود از آنچه بیاید در دل او و بسماع حقیقی که باشد موافق حق بندگی
و آداب شریعت و تحقق کمال آنکه نیست در راه طریقت که عبارت از سلوک
است و در علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی که مخالف
آداب شریعت و اذا کان فی القوم شیخ حاضر فی السماع

قالوا حسب الفقیر السکون ما امکنه و مراعات الشیخ فان ورد علیه امر غالب فیقدر الغلبة یسلم الیه الحرکة فاذا سکنت الغلبة فالاولی له السکون.

ومراعات الشیخ ... باشد در قوم سه حاضر وقت وسماع پس لازم است ... درویش آرام ما آنکه ممکن است ... رعایت پیر اگر ... شود بر و امر غالب پس باندازه غلبه تسلیم داشته شده است با جنبیدن پس وقتیکه آرام گیرد غلبه حال پس بهتر او را آرام ورعایت پیر است و لا ینبغی الفقراء ان یتقاضی القاری ولا القوال ان یستبدل القول الذی ... لی بالذی ... الابیات بالقرآن علی ما هو عادة اهل زماننا فلو صدق قوالی فقصدهم وتجردهم وتصرفهم کما انزعجوا فی قلوبهم وجوارحهم بغیر سماع کتاب الله عز وجل اذ هو کلام محبوبهم وصفته وعنه وذکره وذکر الاولیا الاولین والآخرین والماضین والغابرین والمحب والمحبوب والمرید والمراد وعتاب المدعین محبته ولومهم وغیر ذلک ونباید درویش را این که طلب کند خواسته و ... بدل بکن سخن را که لیست است سخن نیک ... ابیات را بخوان بجای قرآن چنانچه عادت اهل زمانه

است پس گرفتها دق می بودند در خواهش خود و تجرید خود از علایق
و در تصرف خود هر آینه نمی جنبند و در دلهای خویش و اعضای
خویش جز از شنیدن کتاب خدا تعالی از جهت آنکه او کلام محبوب
ایشان است و صفت اوست و در دوست ذکر آن محبوب و ذکر
اولیای دوستان ایشان و گذشتگان و آیندگان و محب
و محبوب و خواهنده و خواسته شده و سر زنش دعوی کنندگان
محبت او و دوستی ایشان و جز آن فلما اختص ضد ضمیر و تعصبهم
وظهرت دعوی من غیر بینة و ردهم و قیاسهم مع الرسم و العادة
من غیر سریرة باطنة و صدق السریرة و المعرفة و الذکر
و العلوم الغریبة و الاطلاع علی الاسرار و القرب و الانس
و الوصول الی المحبوب و السماع الحقیقی و هو الحدیث و الکلام الذی
هو صفة الله عز و جل بمع العلماء لله عز و جل من الخاصة
من الاولیاء و الابدال و الاعیان و غلبت بواطنهم من ذلک
کله و وقفوا بمع القرآن بالابیات و الاشعار التی تشعر و تطابع
بمع نایرة العشاق بالطبایع لا بالقلوب و الا دواح لسری

که خلل پذیرفت راستی و قصد ایشان و پیدا شد معنی پای گواه صدق
ایشان و ایستاده بودن ایشان بر رسم درویشی و عادت طریقت
باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقایق و علوم غریبه و مطلع شدن
بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمجهز سماع حقیقی و آن
حدیث و کلام است که طریقه و عادت حق تعالی است با کسانیکه عالم اند
با و مخلص اند از اولیاء و ابدال و اشراف و عالی است در دوستی
ایشان از آن خبر تا همه و ایستاده اند یا گوینده بیتها و شعرها که می انگیزند
طبیعتها را و در شورش می آرند آتش عاشقان طبیعتهای نفسانی
را نه عاشقان دلها و ارواح را فینبغی للفقیر الذی هو فقیر الی الحق
عز و جل لا الخلق هو فقیر الغنی و فقیر الصورة هو فقیر من الدنیا و الآخرة
ان لا یتقاضی القاری و القوال بالتکرار و الاعادة بل یحیل ذلک
الی الحق سبحانه ان شاء فیض من ینوب عنه فی التقاضی او یلهم
القوال بالتکرار اذا کان الفقیر المستمع صادقا و له فی التکرار فائدة
و مصلحة پس می باید مرد درویش را که او درویش حقیقی و درویشی
خلق است مراد از آن درویش توانگری و درویشی صورت است

او فقیر است از دنیا و آخرت چه در دل او جای هیچ کدام ازینها
نیست اینکه طلب نکند خواننده و گوینده را بتکرار و باز گردانیدن آنچه
میخوانند بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد کسی را
که باشد از آن درویش در طلب یا الهام کند خدای تعالی گوینده
را بتکرار وقتی که باشد درویش شنونده را راست و مراد او را در
تکرار دارد و مصلحت ولا ینبغی للفقیر ان یستعین بغیره فی حال السماع
وان سال الفقرا منه المساعدة علی الحرکة فلیساعدهم وذلک
ضعف فی الحال و نباید درویش را ازین که یاری جوید بغیر خود
در حال سماع پس اگر خواهند درویشان از وی یاری را بجنبش
پس باید یاری دهد ایشان را و این سستی است در حال و اذا کان
سمع الفقیر آیة او بیتا فلا یجب ان تزاحمه احد ویجب ان یسلم له وقته
و اگر بشنود درویش آیتی یا بیتی را پس مزاحم نشود او را هیچ یکی و
واجب است که مسلم دارند برای او وقت او و ان خولف فزوحم
فالاولی للمزاحم التسلیم و اگر مخالفت کرده شد و مزاحمت رسانیده
شده تسلیم است و اذا تحرک الفقیر علی آیة او بیت فیجب ان یسلم

وقت و اگر چشیده درویش بر پوشیدن آنچه پوشیدنی لیس عیب است
بر وی ستر کرده تسلیم داشته شود او را وقت او و ان وقع للمحاضر
علیه اشراف در او و اسنه تقصیرا و نقصا فالواجب علیهم الستر
علیه والتحمل منه فان اقتضی الوقت تنبیه فنبهم بالرفق او بالقلب لا باللسان
و فیهما یحتاج الی قوة حال و صفاء باطن و علم دقیق و اطلاع و ادب
کامله و محافظت شده چشیده و اگر واقع شد حاضران را اطلاعی
و دیدند از ان درویش تقصیر یا نقصانی پس واجب است بر ایشان
ستر بر وی و تحمل از وی پس اگر تقاضا کرد وقت آگاهیدن او پس
بیاگاهانند او را بنرمی یا بدل نه بزبان و اینجا بدل احتیاج میشود و
بسوی قوت حال و صفای باطن و علم باریک و واقف شدن
بر راز دیگری و آداب درست و نگاهداشت سخت نیکوست

**سوال** اگر کسی گوید که در صورتیکه نزد حضرت محبوب سبحانی
رضی الله عنه سماع جایز نبودی بایست که بنفس نفیس خود نمی شنیدند
و سماع آنحضرت در کتب معتبره ثابت شده
**جواب** دفع این اعتراض بچند وجه است اول آنکه

ما نگفته ایم که سماع غنا فرض و واجب یا از ضروریات دین
است تا شنیدن آن هر کس را ضرور باشد بل در دیباچه نوشته
شده است که هر که موفق بمزید تقوی باشد و عزیمت نماید که از مباحات
شرعیه نیز آنچه اختلافی است ترک کرده عمل متفق علیه اختیار
کند احوط در حق او چنین کس است که از سماع و مزامیر مطلقاً پرهیز کند
دوم اینکه چیزیکه حلال و مباح است اگر آنرا در تمام عمر خود
شخصے بعمل نیارد تیز درو حرام نخواهد بود چه جا که وی آداب
آن بطور عبادات بیان کرده باشد سوم اینکه از کدام
دلیل ثابت شد که حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
بحضوری سماع آنرا نشنیده سکوت مردم از نقل آن
دلیل عدم ثبوت نمیشود چهارم اینکه سماع وی رضی الله عنه
در کتب نیز منقول است غایت ما فی الباب اینکه بروایت ضعیف
باشد لیکن بعد ثبوت جواز از قول مجتهد برای ثبوت فعل مجتهد روایت
ضعیف هم معتبر میباشد پس اعتراض منکر بسبب لاعلمی اوست
چنانچه صاحب اقتباس الانوار که از اجله مشایخ چشتیه است

[illegible]

در کتاب مذکور چنین نوشته که قصه ملاقات خواجه بزرگ در قصبه چیبال
با حضرت غوث اعظم این کاتب حروف از زبان بعضی ثقات
چنان شنیده که چون خواجه بزرگ در قصبه جیبال تشریف آورد
حضرت غوث اعظم برای وی قوالان را طلبید و مجلس ترتیب داده
حضرت خواجه بزرگ بوجد و سماع درآمد و حضرت غوث اعظم
عصا بدست مبارک گرفته ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش
میریخت ناگاه سر عصای وی رضی الله عنه بجنبش درآمد خادم
گفت که چگونه باشد که سر عصای شما جنبید آنحضرت فرمود
نمی بینی عارفی کامل در سماع در رقص است و از عرش تا ثری
همه اشیای عالم بمتابعت وی در رقص اند من تمامی عالم را
بقوت ولایت خویش نگاه میدارم والا از مخالفت وی شکستی
روی داده است که کونین زیر و زبر گردد و همه اشیا از عرش
تا ثری از مقام خویش انتقال کرده برقص درآمده همراه این عارف
کامل گردند و فتنه و شورهای عظیم در عالم واقع شود چون آن
مجلس سماع آخر شد هر دو آفتاب عالمتاب و نیر جمع [illegible]

خاص حضرت غوث اعظم سه روز رشته بایکدیگر صحبت خاص محرمانه
داشتند و نسبت محبوبیت و شغلی که به ممتازیت وی این نسبت حاصل
میآید از سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بخواجه بزرگ رسید
و شغل سیر وجود دهفت علم و سه پایه چشتیه از خواجه بزرگ
بآنحضرت رضی الله عنه رسید و بعضی میگویند که ترتیب خاص اسم
اعظم که حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرموده
و ترتیب مخصوص اسم اعظم که حضرت خواجه بزرگ را از رسول
خدا صلی الله علیه وسلم رسیده بود از وی بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
رسید انتهی این بود جواب شبهه که معترض را از کلام حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه ناشی شده بود **انتباه**
**ثانی** در ازالة الاقدام دیگر برای منکرین این باب کتاب سیوم
عوارف المعارف است که در آن حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره العزیز القول فی السماع رداً و انکاراً نوشته اند
نقل آن بخوف اطناب گذاشته میآید **جوابش**

۱۹۶ انتباه ثانی در دفع اشتباه حرمت غنا که از کلام
شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف ناشی میشد

همین قدر بس است که معترض پرده غفلت از چشم برداشته عنوان هر باب را مطالعه نماید که وی رضی الله عنه درینباب رد و انکار از سماع منکر و غنای مذموم و مذمت رقص و وجد زور و کذب میکند و اول از آنکه باب بیست و دوم است فی القول فی السماع ردا و ابتداء و دران بعد نقل آیات و احادیث و اقوال صحابه و فقها که درباب اباحت سماع و غنا آمده است هرچه در حق منکر نوشته اند نقلش درینجا لازم افتاد. واما وجه منع الانکار فی السماع وهو ان منکر السماع علی الاطلاق من غیر تفصیل لا یخلو امن احد امور ثلثة اما جاهل بالسنن والآثار واما مغتر بما اتیح له من اعمال الاخیار واما جامد الطبع لا ذوق له فیصر علی الانکار وکل واحد من هولاء الثلثة یقابل بما یوقف الخبیر اما الجاهل بالسنن والآثار فیعرف بما اسلفنا من حدیث عائشة رضی الله عنها والاخبار والآثار الواردة فی ذلک وفی حرکت بعض المتحرکین یعرف رخصة رسول الله صلی الله علیه وسلم الحبشة فی الرقص ونظر عائشة الیهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ندا افدا سلمت الحرکة

قوله عبارت عوارف المعارف

در حکم غنا و سماع از ...

من المكانة التي ذكرناها وقد روي ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لعلي رضي الله عنه انت مني وانا منك فحجل
وقال لجعفر اشبهت خلقي وخلقي فحجل وقال لزيد انت اخونا
ومولانا فحجل وكان حجل جعفر في قصة ابنة حمزة لما اختصم فيها علي وجعفر
وزيد واما المنكر المغرور بما اتيح له من اعمال الاخيار فقال له تقربك
الى الله تعالى بالعبادة لنيتك ولا تشغل جوارحك بها ولولا
نيته قلبك ما كان يعمل جوارحك قدر فانما الاعمال بالنيات
ولكل امرء مانوى والنية لنظرك الى ربك خوفا ورجاء
فالسامع من الشعر بيتاً يا خذ منه معنى يذكر الاخرة وبه امافرحاً
اوخوفاً اوحزناً او انكساراً او افتقاراً كيف يقلب قلبه في انواع
ذلك ذاكر الربه ولو سمع صوت طائر طاب له ذلك الصوت
ويفكر في قدرة الله وتسوية حنجرة الطائر وتسخير حلقه ومنشاء الصوت
وتادية الى الاسماع كان في جميع ذلك الفكر مسبحاً مقدساً
فاذا سمع صوت آدمي وحضره مثل ذلك الفكر واستلذ
باطنه ذكراً وفكراً كيف ينكر ذلك حكى بعض الصالحين ان

كنت معتكفا في جامع جدة على البحر فرايت يوما طائفة يقولون في
جانب منه شيأ فانكرت ذلك بقلبي وقلت في بيت من بيوت الله تعالى
يقولون الشعر فرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام
تلك الليلة وهو جالس في تلك الناحية والى جنبه ابو بكر واذا ابو بكر
رضي الله عنه يقول شيأ من القول والنبي عليه السلام يسمع اليه
ويضع يده على صدره الكريم كالواجد بذلك فقلت في نفسي ما كان
ينبغي لي ان انكر على اولئك الذين يستمعون وهذا رسول الله صلعم
يستمع وابو بكر الى جنبه يقول فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو يقول هذا حق بحق او حق من حق قال شيخنا بلى اذا كان الصوت
من امرد يخشى بالنظر اليه الفتنة او من امراة غير محرم فان
وجد من الاذكار والافكار ما ذكرنا يحرم سماعه لخوف
الفتنة لا لمجرد الصوت ولكن يجعل سماع الصوت حريم الفتنة ولكل
حرام حريم يجب عليه حكم المنع لوجود المصلحة كالقبلة للشاب
الصائم حيث جعلت حريم الحرام الوقاع وكالخلوة بالاجنبية
وغير ذلك فعلى هذا اقتضى المصلحة المنع من السماع

اذا عقل حال السامع وما يورد به سماعه الله فيجعل المنع حريم الحرام بكذا وقد ينكر السماع جامد الطبع عديم الذوق فيقال له العنين لا يعلم لذة الوقاع والمكفوف ليس له بالجمال البارع الاستمتاع وغير المصاب لا يتكلم بالاسترجاع فما ذا ينكر من يحب يرى باطنه بالسوق والمحبة ويرى الخياس روحه الطيارة فى مضيق قفص النفس الامارة بالسوء يرير وحه نسيم انس الاوطان ويلوح له طوالع جنود العرفان وهو لوجود النفس فى دار الغربة يتجرع كاس الهجران بان تحت اعباء المجاهده ولا يروج عنه نسائم المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال لا يقرب من كعبة الوصال ولا يكشف له السبل من المحال فيستروح بتنفس الصعداء ويرتاح بالالايح من شدة الرجاء ويقول مخاطبا للنفس والشيطان وهما المانعان شعر ايا جبلى نعمان بالله خليا

نسيم الصبا يخلص الى نسيمها فان الصبا ريح اذا ما تنسمت
على قلب محزون تجلت همومها احد بردها او تشف منى حرارة
على كبد لم يبق الا صميمها الا ان اوجاعى بقلبى مقيمة واقبل داء

العاشقین قدیما ولعل المنکر یقول بل المحبة الا امتثال الامر
وہل یعرف غیر ہذا وہل ہناک الا الخوف من اللہ تعالی فینکر المحبة
الخالصة التی تختص بالعلماء الراسخین والابدال المقربین ولما تقرر
فی فہم القاصر ان المحبة تستدعی مثالا وخیالا واجناسا واشکالا
ینکر محبة القوم ولا یعلم ان القوم بلغوا فی رتب الایمان الی
اتم من المحجوبین وجاوزوا من فرط الکشف والعیان بالارواح
والنفوس انتہی ومینویسد شیخ رضی اللہ عنہ درین باب فواید
کہ اگر احصای آن کردہ شود کلام بطول البتہ می کشد لاجرم بر انقدر
اکتفا نمودہ بعض فواید باب بست و نہم و چہارم در خاتمہ تتمیم خواہد یافت
ان شاء اللہ تعالی **انتباہ ثالث** علی ہذا القیاس بعضی مردم
حجت میکنند کہ از سلطان المشایخ محبوب الہی حضرت نظام الدین
اولیا قدس سرہ العزیز در فواید الفواد نزہت غنا و حرام بودن
منقول است جوابش اینست کہ در کتاب مذکور ساز حضرت
سلطان المشایخ چند جا ذکر مسئلہ سماع و غنا
منقول شدہ است و ہر جا جواب بمقتضای حال سایل دادہ اند

انتباہ ثالث در بیان آنکہ ... سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا ...

یعنی هر که در سوال تفصیل کرده جواب مفصل یافته و هر که بالاجمال
سوال کرده و راه خصومت و تعصب نموده آن طبیب حاذق و پیر
مخبر صادق بنابر اصلاح قلب فاسد سایل شرایط مزید تقوی را
مرعی داشته بمقتضای حال سایل از بدعت مزامیر محرمه سماع
خود ظاهر ساخته اند و چنانکه دیگر صوفیه کرام شرایط سماع
بیان کرده اند مطابق آن حضرت ایشان نیز فرموده اند لکن
از کلام ایشان یکسان بودن مزامیر و غیر مزامیر برای
صاحب ذوق و اهل درد در ثبوت سماع و رقص و وجد از بعض
مشایخ عظام همچو حضرت شیخ فرید الدین علی نبینا و علیه السلام
ثابت و متحقق میشود و دو سه مقام کتاب مذکور نقل کرده میآید
هر که عاقل و منصف است خود بخود خواهد دریافت که در کلام مذکور
چیزی خلاف تفصیل مرقوم الصدر نیست و مطابق مدعای ما است

## در دیباچه سوم لوقایع دوم صفر

شخصی بیامد و حکایت بداعتی تقریر کرد که هم اکنون در فلان
موضع از یاران شما جماعتی گرد آمده اند و مزامیر در میان بود خواجه ذکره الله بالخیر

ازین معنی حکایت پسندیده فرمود که من منع کردم که مزامیر و
محرمات نباشد هرچه کردند نکو نکردند درین باب بسیار غلو میفرمود
تا بجایی که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او ایستاده‌اند
در آن جماعت عورات هم باشند پس اگر امام را سهو افتد
از مردان که اقتدا کرده باشند یکی تسبیح اعلام دهد یعنی بگوید سبحان الله
و اگر بگوید زنی بران خطا واقف شود او امام را چگونه آگاه کند
سبحان الله نگوید تا او را نشنوند پس چه کند بر دست زند ولی
کف دست نزند که آن بلهو میماند پشت دست زند الغرض تا این غایت
از ملاهی و امثال آن پرهیز آمده است پس در سماع بطریق اولی
که ازین باب نباشد یعنی در منع دستک چندین احتیاط آمده است
در منع مزامیر بطریق اولی بعد ازان فرمود که اگر یکی از مقامی
بیفتد باری در شرع افتد مبادا اگر از شرع بیرون افتد
پیش چه ماند بعد ازان فرمود که سماع مشایخ کبار شنیده اند
و دانسته اهل این کار اند و نیز آنکس که صاحب ذوق است و مرید
و درد درونی هست بیک بیت که از گوینده بشنود او را رقتی پیدا

اگر مزامیر درمیان باشد و یا نباشد اما اگر از عالم ذوق خبر دارد

اگر پیش او گویندگان باشند و از هر جنس مزامیر باشد چه سود

دارد چون او از اهل درد نیست پس معلوم شد که این کار تعلق

بدرد دارد نه بمزامیر و غیر آن بعد از آن فرمود که مردم را

همه روز حضور کجا میسر است اگر در روزی وقتی خوش دریافت

اوقات تفرقه آن روز در پناه آن وقت باشد و اگر در

جمعی شخصی صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد جمله اشخاص در

پناه آن شخص بعد از آن فرمود که در ایام ماضی قاضی بود در

اجودهن دایم با خدمت شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله

سره العزیز منازعت نمودی تا وقتی از غایت خصومت

در علمای آن شهر رفت و گفت که کجا روا باشد که کسی

در مسجد نشیند و آنجا سماع فرماید و گاه گاه رقص هم باشد

علمای آن گفتند اینکه تو میگویی بگو که واقع کیست و این

کسیکه گفت بشیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز علما

گفتند ما را در مسیح توانیم گفت بعد از آن بخدمت [illegible]

[illegible]

فرمود که من هر بار که سماع در صفت از گویندگان در سماع شنیده‌ام
الی یومنا هذا حق خرقهٔ شیخ که آنچه را بر اوصاف شیخ حمل کرده‌ام
تا وقتی در حالت حیات شیخ قدس الله سره العزیز در جمعی بودم گوینده
این بیت میگفت شعر نشنیده‌ام بدین صفت مبادا    کز چشم بدت
رسد گزندی    مرا اخلاق پسندیده و اوصاف شیخ و کمال بزرگی
و غایت فضل و لطافت ایشان یاد آمد چنان وقت در گرفت که
در صفت نیاید قوال خواست تا ابیات دیگر گوید من همین گویانیدم
خواجه ذکره الله بالخیر چون برین حرف رسید در گریه شد فرمود
که بعد از آن بسی در نیامد که ایشان رحلت فرمودند بعد
از آن در تحمیل و تاویل این معنی حکایت فرمود که فردا
یکی را فرمان در رسد که تو در دنیا سماع شنیده که به
شنیده‌ام فرمان رسد که هر بیتی که می‌شنیدی آن را بر اوصاف
حمل میکردی گوید آری فرمان رسد که آن اوصاف
ما را شد بر تو سیم چگونه روا باشد گوید خدایا از
غایت محبت میگفتم فرمان رسد که چون از محبت میکردی

رحمت کردیم انتهی بمقام دیگر مینویسند **لحنی** سخنی در سماع
افتاد یکی از حاضران گفت که مگر درین وقت حکم شده است
که خدمت مخدوم را هر وقت که باید سماع بشنود او را حلال است
خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که چیزی که حرام است بحکم کسی
حلال نشود و چیزی که حلال است بحکم کسی حرام نشود آمدیم در مسئله
مختلف مثلا همین حکم سماع امام شافعی رحمه الله علیه سماع را
مباح میدارد با دف و چغانه برخلاف علماء ما الکوفیون درین
اختلاف بر هرچه حاکم حکم کند همان باشد یکی از حاضران گفت
که همدرین روزها بعضی از درویشان استانه وار در مجمعی
که چنگ و رباب و مزامیر بود رقصها کرده اند خواجه ذکره الله بالخیر
فرمود که نیکو نکرده اند وانچه نامشروع است ناپسندیده است
بعد ازان یکی گفت که چون آن طایفه ازان مقام بیرون
آمدند با ایشان گفتند که شما چه کردید دران مجلس مزامیر
بود سماع چگونه شنیدید و رقص کردید ایشان جواب
دادند که ما چنان مستغرق سماع بوده ایم که ندانستیم که اینجا مزامیر

هست بیانه خواجه ذکره الله بالخیر چون آن سخن بشنید فرمود که این
جواب تبسم چیزی نیست آن سخن در محل معصیت افتاده است در محل مصلیا
بنده عرضداشت کرد که صاحب رساله درین سخن نیکو نوشته است و این
بیت دو مصراع عرض افتاد گفتی که بتر ز دین حرام است سماع
گر بر تو حرام است حرام است بادا خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که
آری آنگاه این رباعی را تمام بر زبان مبارک راند **رباعی**

دنیا طلبا جهان بکام است بادا — وان شیفته مردار بدامت بادا
گفتی که بتر ز دین حرام است سماع — گر بر تو حرام است حرام است بادا

باز بنده عرضداشت کرد اگر علما درین باب بحث کنند در نفی
سماع سخنی گویند نیکو نماید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه
نفی کند و اگر هم نزدیک او حرام باشد آنقدر کند که خود نشنود
اما با دیگران خصومت نکند که خصومت صفت درویشان
نیست خواجه ذکره الله بالخیر تبسم کرد و هم درین سخن حکایت
فرمود که چند تن از علما نشسته بودند در چیزی می‌گفتند
یکی از ایشان ... [illegible] ... علما و عرفا

ذکر حرمت یافت عناد سماع یافته شود و غیره و غیره خاص اوفق
تجلیات سابق الذکر محصل باید کرد لهذا اهل دیگر ضرور ندانسته باب
سیوم اختتام یافت الحمد لله علی التوفیق **خاتمه** در آثار
و فواید سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است
بر تذکرات اربعه **تذکره اولی** در آثار و فواید سماع که
نفس مستمع پدید آید و موجب تغیر حال وی میگردد بدانکه سماع
سبب اصلاح طبع و موجب جمعیت حال سامع است موجبش آنکه
آدمی را نفسی است و هوای و عقلی و روحی و هر یکی را
ازین چهار غذای باید و هرچه بآدمی میرسد ازان بیرون نیست
که غذای یکی ازین چهار باشد و هرگاه غذای یکی میرسد اهل
دیگران بوحشت افتادند در عالم وجود و پریشانی پیدا شود اما چون
نغمه میرسد که هر چهار را در آن نصیبی باشد و هر یک غذای خود
از آن بر دارند و در آنحال خصومت از میان برخیزد و هر یک بغذای
خود مشغول گردند و با یکدیگر توافق سازند اینچنین حال در سماع
دست دهد زیرا که چون سخن یا آواز خوش شنوده آید هر یک

ازین چهار محظوظ میشوند اول نفس در راستی و درستی و کجی
صوت نظم و نثر و صنایع و بدایع آن سخن محظوظ میگردد و سوا
در استقامت و انحراف اصول موسیقی و ترتیب و تنسیق
نغمات مایل شود و عقل باصل معانی و لطافت سخن ملتفت گردد
و روح بآواز خوش که نشاء آنست از عالم ارواح میل کند و از استماع
هریک بغذای خود لذت و جمعیت و ذوق و شوق حاصل آید
که در هیچ نغمتی از نغمهای الهی میسر نباشد لهذا گفته اند که سماع وارد
حق است و شرکیه حسد از ندل و لهو عیشی حال طبع مبتدی قابل
حدیث حق نباشد مگر آنکه بود و انفعی ربانی طبع را اثری باشد
بحرقیت و قهر چنانچه گروهی اند سماع بیهوش شوند و گروهی
هلاک گردند و بعکس نباشد که طبع او از حد اعتدال بیرون
نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست بل امر وجدانی
است هر ذی روح که صحت عقل و سلامت حواس میدارد آنرا
ادراک میکند و هر که ازین لذت محروم است بداند که
طبع او جامد و عقل و روح وی علیل است و او را بهره اند

انسانیت نداده اند بر احوال آنکس باید گریست
چنانچه مولوی معنوی قدس سره باین اشارت میفرماید

مومنان گویند که آثار بهشت / نغز گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم / در بهشت آن لحنها بشنوده ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی / یادمان آید از آنها اندکی
نالهٔ سرنای و تهدید دهل / اندکی ماند بدان ناقور کل
نشنود آن نغمه را خود گوش حس / کز ستمها گوش حس باشد نجس
پس حکیمان گفته اند این لحنها / از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخ است آنکه خلق / می سرایندش بطنبور و بحلق
پس غذای عاشقان آمد سماع / که درو باشد خیال اجتماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر / بلکه صورت گردد آن بانگ صفیر

۱۶۵ بیان اینکه سماع محرک این معنی بود که در دل سامع باشد

چون خاصیت مطلق سماع دریافته گردید اکنون باید دانست
که سماع محرک آن معنی بود که در دل سامع باشد چنانچه تایب
هرچه شنود او را بدو حسرت و ندامت بود و مشتاق را
باید شوق بود و موقن را تاکید یقین و محب را باعث انقطاع

علایق و بلی انرا را اساس نومیدی از خلایق و مهجور را درد
مباح است و واصل را لذت مواصلت و گفته اند که مثال سماع
چون آفتاب باشد که بر هر چیزی می تابد اما هر چیز را بمقدار مرتبه
وی از آن ذوق و مسرت باشد یکی را میسوزد و یکی را
می افروزد و یکی را می نوازد و یکی را میگدازد پس آثار
سماع بقدر اختلاف طبایع و تفاوت استعداد مستمعان
مختلف و متفاوت میباشد و هر چند مرتبت مستمعان بسیار است
لیکن بمقتضای غلبه نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع بیرون
نیستند یکی آنکه صرف بشنیدن آواز خوش محظوظ شوند لیکن
از گلوی انسان باشد آن آواز خواه نغمه آلات و ساز و موجوم
مصوت حسن عام است از آنکه مهمل باشد یا موضوع موزون باشد
یا ناموزون و قطع نظر از آنکه مسموع مذکور مفهوم گردد
یا نگردد و این ادنی تأثیر سماع است زیرا که در این قدر اثر
بر ذی روح شریک انسان است حتی آنکه گاو و شتر و ماده
و مثل نیز هم از نغمه محظوظ می شوند جهت مناسبتی که عالم ابداع را

**دوم آنکه** طبع با عالم حسن و جمال در ازل افتاده است
با الحان و نغمات موزونه که فن موسیقی مناسب باشد. و همچنین
مسموع عبارت از نسبت تألیفی اصوات که فیما بین سرود و تال درهم
باشد مثلاً نغمه خوش بهتر است که ادای آن نسبت با آواز خوش باشد
یا بنا خوش اگر انسان باشد یا از چوب و تار و غیره آلات قطع نظر
از آنکه مسموع مذکور با معنی باشد یا بی معنی و مضمونش فهمیده
گردد یا نگردد مستمعان هر دو قسم مذکور صرف از حسن آواز
و حسن ادای آن بوضع موسیقی حظی بر دارند مساوی
است در دل ایشان معنی از عشق مجازی یا حقیقی باشد یا نباشد
**سیوم آنکه** در قلب سامع نسبت عشقیه باشد و مقصود او
از سماع فهم مسموع و انطباق مضمونش بر مراد خویش بود و
چون اهم مراتب در سماع فهم مسموع است و مراتب فهم متفاوت
لهذا نوع سیوم مذکور منقسم میگردد به دو قسم قسم اول سماع عوام
است و آن اینکه هر چه بشنوند آن را منطبق سازند بر صورت
مطلوب خود که از جنس مخلوق است مثلاً اگر ذکر خال و خط و زلف

نواهد و بشنوند آنرا به معشوق مجازی خود متعین باشد یا غیر متعین
فرود آرند و اگر ذکر ساقی و می و میخانه بشنوند از آن معنی
ظاهری آن مراد گیرند اگرچه این قسم مذموم‌ترین اقسام سماع
است اما در عشق مجازی نیز آتش سماع بتدریج سوز و گدازی
پیدا میکند و طبع عاشق مجازی را آماده قبول عشق حقیقی میگرداند
قسم دوم سماع خواص است و آن نیز منقسم میگردد به دو قسم
یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد فهم مضمون مسموع
بر احوال خویشتن فرود آرند و نسبت عشقیه که با خدای سبحانه
دارند آتش شوق الهی را در دل آنها بجنبانند و هر مرید لامحاله
مرادی دارد و او را در طریق سلوک حالی و وارداتی در پیش
است چون سالک مذکور بشنود و بفهمد که مسموع مشتمل است بر چیزی
که مناسب حال وست البته سماع در معامله وی خواهد افزود
و او را از جا خواهد ربود مثلا سالک طالب لقاست یا مبتلای
دلال در شوق وصل است یا در سوز هجر و مسموع مشتمل است بر
ذکر عتاب یا خطاب بر قبول یا رد یا بوصل یا هجر یا قرب یا بعد

اقسام سماع خواص [illegible] مبتدیان

به اقرار یا انکار و غیر ذلک من المضامین المناسبة بحاله
پس ضرورت است که وی مضمون مسموع را بر حسب مراد خویش
فرود آرد و از آن محظوظ گردد قسم دوم سماع منتهیان
است و آن اینکه سامع طی کرده باشد همه مقامات و حالات
مبتدیان را و فارغ شده باشد فهم او از ماسوای الله و لعبد افنا
نفس و الفنا ایشان معاملات نفسی مستغرق شده باشد مشاهده
حق حالت ایشان مستمع مشابه است بحالت زنان که در مشاهده جمال
یوسف علی نبینا و علیه السلام بسبب دست و جوارح بیخود شدند و دست
را از کارد بر دست و ترنج فرق نکردند این گروه هرچه شنوند
از حق شنوند و بحق شنوند فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم
اولوا الالباب در شان ایشان است الفلاح چون النسبة
کلیه ایشان در سماع فهم مسموع است و فرود آوردن سامع مسموع
را بر حالات خود موقوف است بر آنکه مستمع بر معنی و مراد اصلی
الفاظیکه مشتمل در کلام نظم و نثر مستعمل میشود آگاه باشد

سماع منتهیان

مخصوص اهل سماع

زیرا که اکثر الفاظ که در اشعار و دوهره و کبت و خیال و ٹپه

و هولی و ٹهمری و غیره مستعمل اند مصداق معنی ظاهری

آن در معشوق حقیقی یافته نمیشود مثلاً زلف و خال و خد

و رخسار و لب و دندان و چشم و گوش و دست و پا و سر و

گردن و سرین و میان و ناز و کرشمه و سحر و جادو مخصوص

است بمعشوقان مجازی و شراب و کباب و نقل و میخانه و

ساقی و پیاله و ساغر و مینا و صنم و بتخانه و غیره یافته نمیشود

مگر در عشق مجازی و نزد اصحاب شریعت شرط سماع

آنست که در وی چیزی نباشد که اهل مباحه و زنادقه و ارباب

طریقت نیز التفات بچیزیکه از معشوق حقیقی تعلق ندارد و گناه

و بزه کاری است و درین شک نیست که ترانهٔ اولیا و صدیقین

در سماع بیان اقوال و اشعار که مشتمل بر الفاظ مذکوره میباشد

حال و وجد و ذوق حظی وافر و نصیبی متکاثر یافته اند پس

معلوم میشود که نزد این گروه حق پژوه هر یکی را از الفاظ

ظاهری را معنی مرادی دیگر است که بذکر هر یک از آن پیشتر

حقیقی پی می‌برند و از نقل مراد معنوی بهره می‌خورند

وصف ترا با لو بنشستی است ورنه / هر در به هر که رفت بر در نیست

اگر اندیشهٔ اطناب کلام زنجیر پای قلم نبودی مجامل و معانی

جمیع الفاظ مستعمله شعرای عرب و عجم بیان کردمی اما چون

بیشتر مردم را می‌بینم که شایق [illegible] هستند و در مجالس صوفیه

حاضر می‌شوند و طبع هم سلیم [illegible] ندارند [illegible] جهت ناواقفیت

بر اصطلاحات صوفیه فهم مسموع کردن نمی‌توانند [illegible]

از صحبت محروم می‌باشند و به حقیقت کار نارسیده [illegible]

اشکال و اعتراض می‌شوند لهذا [illegible]

[illegible] واجب افتاد که بعضی اصطلاحات [illegible]

کلام [illegible] مستعمل اند درین مقام ثبت کرده

[illegible] لطیفه [illegible]

[illegible] شریف [illegible] ای انام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ارشاد الاولیاء [illegible]

[illegible] جامع الطریقة والحقیقة [illegible] مولانا

العارف باسرار الربانی حضرت سید اشرف جهانگیر السمنانی

قدس سره السامی بشهود بیت اکتفا میکنیم و از برکت انفاس

وی رضی الله عنه و یمن همت جمیع خواجگان چشت اهل بهشت

علی نبینا علیهم السلام اجمعین توقع آن دارم که مستمعان السماع

ما هو المذکور فهم بالحق عن المذکور نصیب گردد لطیفه ششم

## در بیان معانی زلف و خال و امثال

او قال الاشرف اسرار المشایخ ... اشعار الشعراء و اصطلاحها

## حضرت قدوة الکبرا

... رضی الله عنه

دمشق بشرف ملازمت حضرت شیخ کبیر الدین ابن فخر الدین

العراقی مشرف شدیم و بانواع فواید عارفانه و اصناف

فواید محققانه بهره مند گشتیم دیدیم برخی از اصحاب را که دیوان

حضرت مولوی درس میگفتند تطبیق اصطلاح صوفیه بخلاف

معانی متعارف که زلف و خال عروس شعر را آراسته آند

و شیخ و دلال ... مثال ... موجب التفات طالب

و ... اسرار ... عجایب آثار در صورت الفاظ شعر

[illegible]

آنست که اکابر بودند کار از غایت نفاست اسرار و اماثر نامدار

از نهایت غرابت اطوار غیرت نبرده اند که چشم هر نامحرمی بر رخساره

حالات ایشان و نظر هر ناقهمی بر عیب عذاره واردات شان

افتد پس اولی آنست که عرایس معانی در حجلهٔ الفاظ مصطلح جلوه گر

بود و اخری آن نموده که نفایس و جهد آنچه در درج عبارات

منشرح دیده در گردد مثنوی در درون حجلهٔ الفاظ نگین

قرار یافته اشعار شیرین بیجلهٔ در عروس معنوی خویش

در آرندش نه از بیگانگی خویش از آن روی معانی خاص را

بعبارات خود و خال و کشف عیانی اختصاص را باشارت

غنج و دلال بیرا آورده اند تا عام از و بهره مند نگردد و شروع

تطبیق لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده شد تا طالب

صادق بموقف مقصد بسرعت برسد بالنبی و آله الارشد

**الف کلیا** عالم حیوانی را گویند **چلیپا** عالم طبایع

گویند **قرب** معانی و حقایق را گویند و قتی که دقیق

مدقق باشد **لقا** ظهور معشوق است چنانکه عاشق را یقین

... حاصل گردد از اوست **وفا** عنایت ازلی را گویند
بواسطه عمل حسنه و اجتناب از شر **جفا** پوشانیدن دل
سالک را گویند از معارف و مشاهدات **شب یلدا**
نهایت الوان را گویند که سواد اعظم است **تماشا** عشرت
یافتن را گویند **شطحیات** ظاهر کردن احوال و
کرامات و علوم به سالک است و غیر او را شنیع و شهرت از این
مقام خیزد و از این از مکر و استدراج خالی کم باشد
**محب** صاحب محبت را گویند عام تر از آنکه طلب مقارن
آن باشد یا نه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد **محبوب**
حق تعالی را گویند وقتی که مستحق از دوستی و اسناد او را مطلقا
نسبت کنند **طلب** جستن حق را گویند اعم از آنکه دوست دارند
یا نه چه خفت از عبدیت و معبودیت بود **طالب** جوینده
حق است از راه عبودیت و محبت کمال ندارد در دوستی
**مطلوب** حق است وقتی که جوینده عام تر از آن باشد
که دوستی منسوب بود **قرب** استحقاق الهی را گویند

**حجاب** مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد ونوعی
از انواع از جهت عاشق **نقاب** مانعی باشد که عاشق را
از معشوق باز دارد بحکم ارادت معشوق **طرب**
انس با حق تعالی و سرور دل در آن **شراب**
غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب ملامت باشند
و این اهل کمال را بود که [illegible] اند در نهایت سلوک
**مست خواب** استغراق بود و نظر داشتن بر
استغراق خود **کباب** پرورش دست در تجلیات
**شب** عالم غیب بود و قبل عالم جبروت و این عالم خلقی است
[illegible] میان وجود و عدم قبل میان خلق و امر قبل میان
عالم ربوبیت و عبودیت **مطرب** آگاه کننده بود طلب
کلام را گویند **غیب** اقتران [illegible] و [illegible] بود
**شباب** شریعت [illegible] از معرفت [illegible]
مقامات و این مرتبه بحکم جذبه و [illegible] بحکم سلوک و اعمال
[illegible] و [illegible] پاک بود **صحن خوب** اشارت

۳۰۹

تواضع در ساده و غیر ساده **خواب** فنای اختیاری بود

**محبت** دوستی بود با سببی و علاقه دلی محرک بحق

سبحانه و تعالی **ملاحت** بی‌نهایتی کمالات الهی بود که هیچکس

به نهایت آن نرسد تا مطلق شود **ظرافت** ظهور انوار است از

حضرت الهی در ساده **شوخی** **کثرت** التفات بود **غارت**

جذبه الهی بود **دوست** شیفته صحبت الهی بود **قامت**

سزاوار پرستش بود که جز حق را این سزاوار نیست **چشم**

سرکردن الهی بود بر تقصیر خود که از سالک در وجود آید

و ستر او چنانکه هیچکس را اطلاع نشود و آن عفو بود **عشرت**

لذت انس با حق سبحانه و شعور آگاهی از لذات **خرابات**

خرابی بود **بت** مقصود و مطلوب بود **عبادت** اجتهاد

سالک بود **زکوت** ترک و ایثار بود و تصفیه **س**

**طامات** معارف بود **وشت** صفت قدرت الهی بود

**الهشت** صفت احاطت بود **سلطنت** ...

صفت ربوبیت **محبت** الهی بود که از همه شوق عاشق

رسد اختیاری و غیر اختیاری **راحت** وجود چیزی

بود که موافق ارادت دل باشد **ربوبیت** علم قدر رسانیدن

ادای عبودیت است برای الحضرت **سعادت** خواندن ازلی

**شقاوت** راندن ازلی **غیبت** مقام اثنینیت بود و

**تاج** سلوک الی الله بود **تاراج** سلب اختیار سالک

در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی **رنج** وجود امری را

گویند **فتح** وقت را گویند **صلح** قبول اعمال

در عبادات و وسائط قرب **صبح** طلوع وقت و احوال بود که بر خلاف

ارادت دل بود **صبح** تجلیات محض را گویند **قبح**

تحمل لذات زبان **تلخ** امری را گویند که موافق طبع سالک

باشد **سبب** **ربح** عدم لذات از مشاهده **چاه**

**زنج** مشکلات اسرار مشاهده **دال** **ساعد**

صفت قبض و بسط را گویند **قد** استوار الهی بود و

خضر حالتی باشد که به وی از فراق ظاهر گردد و باعث طلب

**فریاد** ذکر جهر را گویند **درد** حالتی بود که از محبت

طاری شود که طاقت تحمل آن نبود حجب را. شاهد تجلی حق
باشد. شهید مقام جمع را گویند. شطح کلمه اعتراض از زبان ولی [illegible]
بود. طامات مقام گشتن موهومات را گویند. [illegible]
سبیل یا اصل خود است یا وجود علم و آگاهی از یافت لذت
و دریافت مقصد. سر جذبه الهی بود که گاه سلوک بر وی مقدم
بود یا عکس. حکم غرور دادن معشوقست عاشق را گاه بطریق
لطف و موافقت و گاه بطریق قهر و مخالفت. جور باز داشتن
سالک بود از عروج. امیر ارادت الهی سالک جاری داشتن
است بر سالک. تکبر بی نیازی است از اعمال سالک یا شهود
وجود مطلق بود. دور مطالعت بود. یار صفت الهی را گویند
که صورت است کافه موجودات را. هیچ اسم موافق تر از این نیست سالک را
چه تکلیف [illegible] این اسم [illegible] است. غمگسار صفت جمالی بود
[illegible] غمخوار صفت رحیمی حق بود که [illegible]
[illegible] صفت باطنی را گویند [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible]

الهی بود **عذار** هدایت سلوک بود **خمار** رجعت از مقام وصول
بمقام تفرقه بطریق انقطاع **شب قدر** بقاء سالک بود در عین
استهلاک بوجود حق تعالی **کفر** تاریکی عالم و تفرقه بود **دیر**
عالم انسانی **کافر** صاحب احوال **تاثیر** مقام حضور **بهار**
مقام علم **گلزار** مقام کشف اسرار مطلقا بهرچه اطلاق
کنند و آن اضافت کرده باشد و بآن یار خواهند **امیر** مجالی
که سبب وصول بود و حصول شهود بواسطه اجتهاد که نمایند
**جوهار** مجازی عبودیت بود **عالم** را حسن محبت عالم
الطاف محبوب محب را گویند **گوهر سخن** اشارت ...
باشد **سخن چون گوهر** اشارت مدرکه **کنایه** ...
اسرار و دوام ... **حضور** ... وحدت ... **شهر**
رسانیدن ... گویند **قطار** عبارت ...
**گوهر** معانی و صفات را گویند **جمیر** مهر و محبت بود
مقتضیات الهی **گنج** ... صفات قهریه گویند ... عاشق **فتنه** ...
حقیقت ... عاشق را **نراد ترکیه**

جذبهٔ الهی است که سلوک مقدم باشد و به زحمت و مجاهده بسیار گاه
گشاده نشود ناگاه جذبه در رسد و کرد ار او را قبول کند و باقی
احوال او تمام کند بمقصد رساند **ناقوس** تربیت و ارادت شیخ
عاشق را **روز** تابع انوار نور روز مقام تفرقه شمار
مطاوعت **خط سبز** عالم برزخ **مجلس**
ایات و روایات حضور حق باشد **ناقوس** یاد کردن و ذکر
مقام تفرقه بود **نرگس** نتیجه عالم را گویند که در دل پیدا شود
**چشم نرگس** ستر احوال و کمالات علو مرتبه سالک
چه از خود که مردم او را دانسته که ولی است ولیکن او خود نداند
که ولی است و ولایت خود را داند لیکن او را ندانسته‌اند و این
دو قسم از یک جنس بود **عیش** دوام حضور
و فراغت آن تمامی **قلاش** معاشر و مباشر احوال
است چنانکه اقتضای احوال است **اوباش** ترک
بهم و ثواب است هم از معصیت که از عبادت در نفس
**دوش** صفت کبریای حق را گویند عالم

۳۰۱۱

بناگوش وقوف را گویند شمع نور السالک بود
سماع مجلس را گویند قطع ترک الم لطف پرورش
عاشق را گویند زلف غیبت هویت را گویند تاب زلف
اسرار الهی بود پیچ زلف اشکال الهی بود رشف
طلب معشوق مر عاشق را گویند علف شهوات نفس است و حظ
در آن نفس را حظی بود عشق محبت مفرطه را گویند
معشوق حق تعالی بود و هستیکه طالب بجد تمام بجوید از محبت
که مستحق دوستی است من جمیع الوجوه عاشق جوینده حق را گویند
شوق انزعاج در طلب حق بعد از آن که یافت و باید بنهان
فقدان نشود الا آنکه اگر دریابد معشوق انزعاج ساکن شود ولیکن
عشق هیجان باشد باقی از دوام یافت نقصان نپذیرد بلکه
زیاده شود در عشق اشتیاق کمال انزعاج در میل
کلی و طلب تمام عشق در دوام ابدآن یافت و یا یافت یکسان
بود فراق غیبت را گویند فرق صفت
حجابیت را گویند شک احکام طوالع و لوایح

والا نیست از حضرت الله در باره معشوقی حجاب امتیازات
الهی را گویند بانواع بلاهای ظاهری و باطنی خیال
باریک حجاب وجود سالک که حجاب دیگر نمانده باشد
میل رجوع بود باصل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصود
چون رجوع طبیعی چون جمادات بطالع اربعه که بی اختیار مایل اند
باصل او چون رجوع عناصر باصل اهمال ما ثابت
او امریست خیل و دوستی حق بود با وجود طلب جد تمام
جمال ظاهر کردن کمالات معشوق است جهت زیادت رغبت
و طلب جلال ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت
استغنا از عاشق و نفی غرور عاشق و اثبات بیچارگی او و بزرگی
معشوق شکل وجود حق تعالی را گویند شمایل
امتزاج جمالیات و جلالیات و سرعت رد او کردن عقل
عالم تمیز را گویند وصال مقام وحدت را گویند
مع الله سرا و جهرا کامل بلی اسیر بوده این گاه باشد
ز ... الشیء طریق باشد سالک راه کمال سالک باشد ...

سیر الملک محل سیرهای الهی که بر جهت محتاج نبود و گاه باشد که
بسبب تقصیر سالک بود محل آرام و تکلیف بود نقل کشف معانی
و اسرار را گویند نفس محل غلبه احوال دلی را گویند
که فرح و فتح باشد محل نتیجه عمل را گویند لب لعل بطون کلام
را گویند مهم فهم الهامات دریافتن را گویند راز محل تجلیات
که از عالمیان پوشیده بود حالم اوامر شرعی که بر سالک
جاری کرده اند قفل استقامت بر دوست محبت الهی از شر
شیطان نفس اماره که از تقصیر خود نفس یا دو یاد آورند عنایت
بود پیام محل تجلیات را گویند چشم سنت بصیری را گویند
شراب مقام عیش محض را گویند پیام احوال
بود گیسو متابعت شریعت بود و امثال متابعت احکام
شفاعت [illegible] انجذابات حقی را گویند کلام ورود مجموعیت بود
پیام اوامر و نواهی که سالک بان امتثال نماید خم
بند [illegible] صحبت و طلب شوق را گویند سیم تصفیه ظاهر
و باطنی بود خم موقف بود خمخانه ظهور صفات قهری را گویند

[illegible] پرورش سالک [illegible] از آن [illegible] تلطفات

[illegible] باشد [illegible] القاء اثبات الهی بود آستان

[illegible] عبادت بود [illegible] بیابان صفت ربوبیت را گویند

بیابان صفت تنزیهی که [illegible] بوجود [illegible] قیام [illegible] دارد و اگر

اشراف [illegible] موجودات [illegible] شود [illegible] عالم [illegible] بود و [illegible]

[illegible] را گویند که از مقام [illegible] بیابان

و حقایق طریقت را گویند قهر و [illegible] ترک [illegible] اجتهاد

[illegible] کردن تسلیم [illegible] ترک تدبیر

و اجتهاد باطل کردن [illegible]

و غرضی با غرضی و [illegible] [illegible]

از نظر باطن ترک کردن [illegible] قطع [illegible]

خاستن قصد و [illegible]

رفتن [illegible] از عالم [illegible] علوی [illegible] آمدن

رجعت بود بعالم البشریه از عالم [illegible] یا از استغراق

و سکر [illegible] عالم ملکوت بود بیرون [illegible]

تابستان مقام معرفت بود زمستان مقام
کشف بود لب‌ستان محل گشادگی های صفت بساطت علم
شد از انکه مخصوص بود ریحان نوری بود که از غایت
تصفیه و ریاضت حصول شده بود باران نزول
رحمت بود آب روان فسح دل بود پای
کوفتن تواجد دست زدن محافظه و
مراقبه اوقات بود چهره گلگونه تجلیات که در غیر راه
بود در خواب و یا بیداری یا بعالم بیخودی لب شکرین
کلام منزل که انبیا را بواسطه ملک و اولیا را بواسطه تصفیه باشد
لب شیرین کلام بی واسطه بشر را ادراک و شعور آن
صفت متکلمی دهان شیرین صفت متکلمی بطریق
خارج از فهم و وهم انسانی سخن اشارت بود خطابات الهیه
سخن شیرین مکاشفات الهی بود انبیا را بواسطه
وحی و اولیا را بواسطه الهام حرف سخن مکاشفات
در باسرار و اشارات الهی بود با سمع و غیر با خصوص متعلق

گوهر سخن اشارت واضح را گویند در باده و غیر باده مشغول
و مشغول زبان اسرار الهی بود زبان شیرین
معنوی را گویند که موافق تقدیر باشد میان ساقه
کرده میان طالب و مطلوب باشد اسیر و مقام حجاب
موی میان نظر سالک بر قطع محبت از خود و غیره
حسن جمعیت کمال معشوق است سلطان جنبان
احوال معشوق چنانچه ارادت اوست هجران التفات
نعمتی از درون و بیرون سرمستان از شادی
معشوق کمال هجران وقت حزن بود مستان مقام
شهوت را گویند چوگان ... احوال
صبر و قهر قربان تا بر کردن احوال درون معرفت
طرف دور ماندگی از حضرت حق ساربان
راه نمای بود ایمان معتقد ... بود حسن
جمعیت کمالات را گویند واو ابرو میل ...
خود باذات آگاهی و علم بعضی از اهل مقصد ...

قلب را گویند **سر** و علو مرتبه بود **کمان ابرو**
عرض سقوط بر سالک بسبب تقصیر و باز بحکم عنایت ساقط نا کردن
او از درجه مقام **چین ابرو** سقوط سالک از درجه مقام
بسبب کردن تقصیر و باز تصعد او بحکم جذبه و عنایت و ترقی
درجه که بود **طاق ابرو** اهمال کردن جهت در سقوط
سالک از درجه و مقام بسبب تقصیر گذاشتن را در آن
**شو** ترقی بود **شست شو** بر داشتن حجب ها را گویند
که از تقصیر موجود آمده بود و صفای حضور عاشق و معشوق
**جست و جو** خود را گم کردن را گویند از هر طرف که باشد
**گفت و گو** کتاب محبت انگیز **بازو** اهمال نسبت
**کرشمه** التفات بود **شیوه** اندک جذبه الهی
که گاه باشد و گاه نه که موجب عذر و غفلت بود **خانه**
خودی بود **کنه** ماهیت الهی بود بردن از ادراک کافه
عالمیان **نشأه** حصول جمیع صفات کمال با وجود
قدرت بر [illegible] **تجلی** متصف شدن بصفات کمالات

دیده اطلاع الهی بود جرعه احوال اعمال است که سالک را
سر او چیزها بحکم حکمت الهی نیز جرعه احوال ناکردن سالک
سر او چیزها احتشام [illegible] شکر گردان الهی التقصیر
سالک را از عین سالک و نیز [illegible] کردن سالک را از
تقصیری که کرده باشد و از آن نیز که از غیر او سرزده بود
[illegible] بود شراب پخته عیش صرف بود شرابخانه
عالم ملکوت بود میخانه عالم لاهوت بود میکده
قدم مناجات بود خمخانه طلبات و بسط طلبات
که از عالم دل است باده عشق [illegible] که منصف بود و این نام
را نیز بود کعبه اسرار و مقامات و احوال بود که [illegible]
سلوک از سالک پوشیده بود شبانگاه [illegible]
احوال بود توبه بازگشتن از چیزی ناقص بود تا کمال [illegible]
ترک و ایثار بود علم [illegible] خرقه صلاحیت [illegible]
و [illegible] است [illegible]
[illegible] الله [illegible]

شکوفه ظهور مشیة بود شمع تکیه را گویند که قوت
ادراک در آن نگنجد شرابه آتش محبت را گویند چهره
تجلیات بود که قابل اطلاع سالک باشد خال سیاه
عالم غیب خط سیاه غیب الغیب سلسله اعتصام
خلایق سینه صفت عالم الهیت را گویند عاریه ولایت
بود که بهر نوع باشد از اجتبا و اصطفا بوسه استعداد قبولی
کیفیت کلام را قبلی تمثیل صوری و معنوی غمکده مقام
مستوری [illegible] و [illegible] دستار بود آه علامت
کمال عشق که زبان از بیان قاصر بود پرده موانع که میان
عاشق و معشوق بود [illegible] مستوری [illegible]
بند کردن اعمال عباد را صبر کشتی مخالف اراده و مراد
سالک بود تندی صفت قهاری چنانکه مقتضای قهاری
بود نوازی صفت فاعل مختار را گویند نوائی
حصول جمیع کمالات متواری احاطت [illegible]
[illegible] بود انشای تعلق و تقیدیت مخلوقات

کلیه وجذبه چون تعلق خالصه بمخلوقی **یگانگی** اشتغال عالم

آمده که بهیچوجه مماثلت و مشابهت ندارد **نکوهی** مقام عبادت

**دلگشایی** صفت فنائی در مقام آتش در دل **جان**

**افزایی** صفت باقی ابدی بود که فنائی را بود در راه بود

**هوی** ظاهر هویة یعنی وجود که همه کس را معرفت او علم

حاصل است و یاد در راه **پیشانی** ظهور انوار تجلی

**خماری** سحر کردن تقصیر ... را ... شکر گشتن

جهار باب کمال که از و اکمل و اعلی ... باشد ... تجلیات

عشق با وجود اعمال که مقادیر ملامت باشد ... خواص

باشد **ساقی** شراب ... باشند ... آزادی

... **صراحی** مقام **مستی** ... عشق ...

... در دل و بدل را ... سکر او ...

آگاهی در استغراق و نظر داشتن بر ... **اشتیاقی**

... از غلبه عشق صفات ... را ...

**بندگی** قطع نظر ... از انواع ... الا ...

باک نداشتن از هر نوع که باشد پیش آید گوید و کند صبوحی
محادثه را گویند عیوقی مسافرت را گویند رروی
صفت سلوک سرخی قوت سلوک سبزی کمال
لطف را گویند باقی کلها را قیاس کند باین رنگها که گفته شده اند هر
قبیلی که باشد تا دلیل ازان گیرند سپیدی یکرنگی را
گویند توجه تمام کند کبودی تخلیط صحبت را گویند بوی
آگاهی از مساعدات او پوشیدگی دل را گویند
نامی پیغام محبوب روشنی میراث تجلیات را گویند
ماه روی تجلیات در باده وقتیکه در خواب یا در حالت
بیخودی باشد گوی مجبوری و مقهوری سالک پیش چوگان
قدر الهی چهارسی قلق و انزعاج درونی را گویند
زندگی قبول و اقبال است تندرستی برقرار
ماندن دل را گویند افتادگی ظهور حالت را گویند
خرابی تصرفات و تغییرات عشق را بیهوشی
مقام طمش بوده لوانکی ظهور احکام عشق را گویند

بیهوشی استهلاک ظاهری و باطنی بندگی مقام تکلیف
آزادی مقام حیرت بی‌نوائی ناتوانی بود فقیری
عدم اختیار که علم و عمل ازو مسلوب بود دوری شعور
بمعارف کیفیات عالم تفرقه و دقایق آنرا گویند کاهلی
بطی السیر بود یاری توجه خالص که از اعمال امید
ثواب نداشته باشد سردی بر نفس گرمی
حرارت محبوب را گویند بیداری عالم صحو یکباری
توجه خالص که از عمل نه ثواب خواهد نه علو مرتبه انتهی اگرچه مزید الفتاح
میخواست که درین مقام تفصیل اصطلاحات مذکوره از کیمیای سعادت
حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه که بکمال شرح و بسط
مرقوم است نیز نقل نمایم مگر این مختصر گنجایش آن ندارد هر کرا
خواهش مزید تحقیق باشد بکتاب مذکور رجوع نماید تکمله
ثانیه در بیان وجد و وجود و تواجد که از آثار سماع است
و این تذکره مشتمل است بر تحقیقات چند تحقیق اول
در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان وجد

و وجود و تواجد **تحقیق ثانی** در بیان احوال و اقوال
که در باب وجد و تجلی وارد گشته در بیان تحقیق اول اکتفا کرده
نماید و بآنچه قدوة المحققین علی ابن عثمان در کشف المحجوب
نوشته است گفت رحمة الله علیه **باب سی و ششم فی**

## الوجد و الوجود و التواجد و مراتبه

بدانکه وجد و وجود مصدر اند یکی بمعنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن
و فاعل هر دو چون یکی باشد جز بمصدر فرق نتوان کرد میان آن
چنانچه گویند وجد یجد وجودا چون یافت و وجد یجد وجدا
چون اندوهگین شد و نیز وجد یجد جدة چون توانگر شد و وجد یجد
وجدة چون در خشم شد و فرق الجمله بمصادر بوده نه با فعال
و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد که مر ایشانرا
پدیدار آید اندر سماع که یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موجب
یافت مراد و حقیقت اندوه فقد محبوب و منع مراد باشد و
حقیقت یافت حصول مراد و فرق میان حزن و وجد آن
بود که حزن نام اندوهی بود که اندر نصیب خود باشد و وجد نام

تحقیق ثانی در بیان ... در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و وجود و بیان فرق میان وجد و وجود و تواجد

اندر وهمی بود که نصیب غیر باشد بر وجه تحقیق و این تعبیرات جمله صفت
طالب است والحق لا یتغیر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت نیاید
از انچه آن الم است اندر معاینه و الم را بالقلم بیان نتوان کرد
پس وجد سری باشد میان طالب و مطلوب که بیان اندر کشف
آن غیب بود و کیفیت وجود نشان را اشارت درست نیاید از انچه
این طریست اندر مشاهده و طرب را الطلب اندر نتوان یافت
پس وجود فضلی باشد از محبوب محب که اشاره آن از حقیقت
مقرون بود و نزدیک من وجد اصابت المی باشد مر دل را
یا از فرح یا از طرح یا از تعب یا از طرب و وجود ازالت غمی از دل
و مصادقت مردان و صفت واجد اما حرکت بود اندر غلیان
شوق اندر حال حجاب اما سکون اندر حال مشاهدات اندر
حال کشف اما زفیر و اما نفیر و اما حنین و اما انین و اما عیش
و اما طیش اما کرب و اما طرب و مختلف اند مشایخ تا وجد
تمامتر است یا وجود که وهمی گویند که وجد صفت مریدان است
و وجود صفت عارفان و چون درجه عارف از مرید بلندتر بود

که وصف این از آن وی کاملتر بود از آنچه هر چیزی که اندر
یافت اندر آن مدرک شد اندر و آن صفت جنس است زیرا
که او را کی حد اقتضا کند و خدای تعالی بیحد است پس آنچه بنده یافت
بجز مشربی نبود و آنچه نیافت طلب او اندر آن منقطع شد و اندر
طلب آن عاجز واجد از حقیقت حق باشد و از طلب عاجز و گروهی
گویند که وجد حرقت مریدان بود و وجود تحفه محبان و درجه محبان
بلندتر از درجه مریدان باید تا آرام یافته تمامتر باشد از حرقت
اندر طلب اما التواجد تکلف بود اندر ایشان وجد و این بعضی
گر ذکر انعام و شواهد حق باشد بر دل و اندیشه اتصال
و تمنی روش مردان و گروهی اندر آن مترسمند که تقلید کرده‌اند
بحرکات ظاهر و ترتیب رقص و تزیین اشارات ایشان
و این حرام محض باشد و گروهی محقق‌اند که مراد ایشان اندر آن
طلب احوال و درجه ایشان است نه حرکات و رسوم و پیغمبر گفت
من تشبه بقوم فهو منهم و نیز گفت اذا قرأتم القرآن فابکوا و ان
لم تبکوا فتباکوا و این خبر ناطق است مر اباحت تواجد را و از آن

بود که آن پیر گفت رضی هزار فرسنگ بدروغ بردم تا یکقدم از آن
صدق آید و سخن اندرین باب بیش از انست اما من برین اختصار
کردم و بالله التوفیق انتهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقام است که آنچه
حجت الاسلام ابوحامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمه الله علیه
در کیمیای سعادت باب دوم در آثار سماع و آداب آن نوشته در اینجا
نقل نموده آید فرمود رحمت الله علیه باب دوم در آثار سماع
و آداب ان بدانکه در سماع سه مقام است اول فهم انگاه
وجد انگاه حرکت و در هر یکی سخنی است مقام اول فهم است
کسیکه سماع بطبع و غفلت کند یا بر اندیشه مخلوقی کند خسیس تر
از آن بود که در فهم و حال وی سخن گویند اما آنکه غالب بر وی
اندیشه دین باشد و محبت حق تعالی این بر دو وجه باشد اول آنچه
مرید باشد که ویرا در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف بود از
قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و وصل و هجر
و قرب و بعد و رضا و امید و ناامیدی و فراق و وصال و خوف
و امن و وفا و آنچه بدین ماند مر احوال خویش تبدیل کند و آنچه

۱۲۰ نقل باب دوم از کیمیای سعادت در آثار سماع و آداب آن

۱۲۱ مقام اول فهم

در باطن وی باشد اثر وحشت گیرد و احوال مختلف در وی
پدید آید و وی را دران اندیشها مختلف افتد واگر قاعده علم
و اعتقاد وی محکم نبوده باشد اندیشها افتد وی را در سماع که آن
کفر باشد که در حق حق تعالی چیزی سماع کند که آن محال باشد
چنانکه این بیت شنود رباعی اول همت بسین بدان میل کجاست
وامروز ملول گشتن از بهر چراست ای دوست بدوستی که شغلم همی
کان میل چه بود و این ملالت ز چه خاست هر مریدی که وی را ابتدا
تیز و سوزان بوده باشد انگاه ضعیف شده باشد پندارد که حق را
بوی عنایتی و میلی بوده است و اکنون بگردید و این تغیر در حق
حق تعالی فهم کند و این کفر بود بلکه باید که بداند که تغیر را بحق
راه نبود که وی متغیرست نه متغیر و باید که بداند که صفت وی نگردد
بلکه آن سعادتی که گشاده بود در حجاب شد اما از انجانب خود هرگز
منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه گشاده است بمثل چون
آفتاب که نور وی همه دست نگرسیکه در پس دیواری شود
از وی در حجاب شد آنکه تغیر در وی آمده باشد نه در آفتاب باید که

بگوید که خورشید برآمد ای کنارین درپرتو برسید و اگر
نا جدا از او یار است باید که حوالت حجاب با دیار خویش کند و مقصود
زین مثالیست که باید که هر چه صفات نقص و تغیر است در حق خویش
نفس خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال و جود است در حق
حق تعالی فهم کند اگر در علم این سرمایه ندارد زود در کفر افتد
و نداند که از این سبب است که خطر سماع بر دوستی حق تعالی عظیم است
درجه دوم آن باشد که از درجه مریدان درگذشته باشد و احوال
و مقامات باز پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد
که آن را فنا گویند و نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه جز حق
است و توحید گویند و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع
این کس به سبب معنی باشد بلکه چون سماع بوی رسید آن حالت
نیستی و یگانگی بر وی تازه شود و بکلیت از خویشتن غایب
شود و از این عالم بیخبر شود و باشد که اگر مثل در آتش افتد
خبر ندارد چنانکه ابوالحسن نوری در سماع بجائی درد دید که
نی کشته بودند و درود و بن‌ها پای وی می برید و وی سبک

نتیجه و سماع این تماشا را تا سماع مریدان لطیفه بشریت آمیخته بود
و این آن بود که ویرا تجلی از وی بستاند چنانکه آن زنان که یوسف را
دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را ببریدند و
باید که این نیستی را انکار نکنی و گوئی که من ویرا می بینم چگونه
نیست شده است که وی نه آنست که تو می بینی که آن شخص است چون بمیرد
هم بینی و حقیقت وی آن معنی لطیفست که محل معرفتست چون
معرفت همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شد
و چون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد چون جز
حق تعالی و ذکر وی نماند و هرچه بود فانی بود شد و هر چه با
بود باقی ماند و بس و معنی یگانگی آن بود که چون جز حق را
نبیند گوید همه خود اوست و من نه ام یا گوید که من خود اویم
و گروهی از اینجا غلط کرده اند و ازین بحلول عبارت کرده اند
و گروهی باتحاد عبارت کرده اند و این چنان باشد که
کسی هرگز آئینه ندیده باشد در وی نگرد صورت خویش بیند
پندارد که وی در آئینه فرود آمده است یا پندارد که خود آن صورت

خود صورت آینه است که صفت آینه خود آنست که هیچ صورت مقید شد
اگر پندارد که در آینه فرود آمد این حلول بود اگر پندارد که آینه خود صورت
وی شد این اتحاد بود و هر دو غلطست بلکه هرگز آینه صورت نشود
و صورت آینه نشود لیکن چنان نماید و چنان پندارد کسیکه کارها
تمام نساخته باشد و شرح این در چنین کتاب دشوار بود زیرا
که این علم دراز است مقام دوم چون از قسم فارغ شد حالت
که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی آنست که حالتی
یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیارست که آن
چیست و درست آنست که آن یک نوع نبود بلکه انواع بسیار بود
اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال باشد و دیگر از مکاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی از آن غالب شود و وی را چون مستی
گرداند و آن صفت گاه شوق باشد و گاه خوف و گاه آتش
عشق بود و گاه طلب و گاه اندوه و گاه حسرت بود و اقسام
این بسیارست اما چون آن آتش در دل غالب شود دود آن
بدماغ رسد و حواس وی را غلبه کند تا نبیند و نشنود چون خفته

مقام دوم در بیان احوال است
در بیان وجد

واگر بیند و شنود ازان غایب و غافل بود چون مست نوع دیگر
سماع مشتاقانست که چیزها نمودن گیرد ازانکه صوفیان را باشد بعضی در
کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع دران ازان وجهست که دل را
صافی کند و چون آینه باشد گردی بر وی نشسته باشد که چون
پاک کنند صورت در وی پدید آید و هرچه ازان معنی در عبارت
توان آورد علمی باشد و قیاسی و مثالی و حقیقت آن جز انکس را
معلوم نبود که بدان رسیده بود و انگاه هر کسی را قدم گاه خود معلوم بود
اگر در دیگری تصرف کند بقیاس قدم گاه خویش کند و هرچه بقیاس
بود از ورق علم بود نه از ورق ذوق اما این مقدار گفته میاید
تا کسانیکه ایشانرا این حال ذوق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند
که انکار ایشانرا زیان دارد و سخت ابله کسی بود که پندارد که هرچه
در گنجینه وی نیابند در خزینه ملوک نیز نیابند و ابله‌تر از وی
کسی بود که خویشتن را با مختصری که هست پادشاهی داند و گوید
که من همه برسیده‌ام و همه مرا کشف و هرچه مرا نیست خود نیست و
همه انکارها ازین دو نوع ابلهی خیزد و بدانکه وجد باشد که بتکلف بود

و آن عین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن فرا دل می آرد تا باشد که حقیقت وجد پدید آید و در خبر است که چون قرآن بشنوید بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید معنی این است که بتکلف اسباب آن فرا دل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت باز رسند

**سوال** اگر کسی گوید که سماع ایشان حق است و برای حقیقت پس باید که در دعوتها مقریان نشاندندی و قرآن خواندندی نه قوالان که سرود گویند و قرآن کلام حق است و سماع از وی اولی تر بود

**جواب** آنست که سماع بر آیات قرآن بسیار افتاده است و وجد از آن پدید آید و بسیاری بوده که از سماع قرآن بیهوش شوند و بسیار کس بوده است که در آن جان بداده است و حکایات آن بیاوردن دراز شود و در کتاب احیا تفصیل کرده ایم اما سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل قرآن سرود پنج سبب است اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبت ندارد در آن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است که قرآن شفای همه اصناف خلق است چون مقری [illegible]

[illegible]

[illegible]

آیت برخوانند که مادر را از میراث شش یک بود و خواهر را
نیمه بود یا آنکه زنی را که شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عدة باید داشت
و امثال این آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسی که بغایت عاشق
بود و از هر چیزی وی را سماعی باشد و اگر چه از مقصود دور بود
و ایشان نادر بوند سبب دوم آنکه بیشترین مردم قرآن یاد دارند
و بسیار خوانده باشند و هر چه بسیار شنیده باشند آگاهی فرا دل ننهند
و بیشترین احوال تابع آن است که کسی چیزی نو شنود و بر آن حال کند
بار دوم آن حال حاضر نیاید و شعر نو نو توان گفت و قرآن
نو بر نو نتوان خواند و چون عرب می آمدند در روزگار رسول صلی الله علیه و سلم
و قرآن تازه می شنیدند و میگریستند و احوال بر ایشان پدید می آمد
بوبکر گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا گفت ما نیز همچون شما
بودیم و اکنون دل ما سخت گشت یعنی با قرآن قرار گرفت و خو فرا
کردند پس هر چه تازه بود اثر آن بیش بود و برای این بود که عمر رضی الله عنه
حاج را فرمودی تا زود به شهرهای خویش باز شوند و گفتی
ترسیم که چون خو فرا کعبه کنند آنگاه حرمت از دل ایشان برخیزد

سبب سوم آنکه بیشتر این دلها حرکت نکند تا وی را بالحان و وزن آن فرا
جنبانی و برای این است که بر حدیث سماع کم افتند و بر آواز خوش افتند
چون موزون بود و با الحان بود و آنگاه هر دستانی و راهی اثری
دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افکنند و بر دستان راست
کنند و در وی تصرف کنند و چون بی الحان بود تحقیق مجرد نماید
مگر آتشی گرم باشد که بدان برافروزد سبب چهارم آنکه الحان را
نیز مدد باید داد بآوازهای دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف
و طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن
عزیز است و ویرا صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم
عوام آن صورت هزل دارد چنانکه رسول صم در خانه ربیع
بنت معوذ شد و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون ویرا
بدیدند ثنای وی گفتن گرفتند فرمود خاموش باشید الا
همانکه میگفتید میگوئید که ثنای وی عین جد بود و بر دف گفتن که
صورت هزل دارد نشاید سبب پنجم آنکه هر کسی را که حالتی باشد
حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خویش چون موافق نبود

آنرا کاره باشند و باشد که گوید این را مگوی دیگری را بگوی و نشاید
قرآن را در آن معرض آوردن که از آن کراهیت آید و باشد
که همه ابیات موافق هر کسی نباشد پس اگر بیت موافق وی نباشد
وی بر وفق حال خویش تبدیل کند که واجب نیست که از شعر آن
فهم کنی که شاعر خواسته است اما قرآن نشاید که تبدیل کنند برای
خلایق و از معنی قرآن بگردانند پس سبب اختیار مشایخ قوال
را این بوده است که گفته اند و حاصل این معانی بدو سبب باز آید
یکی صفت شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف
تصرف و اندیشه نیفتد   مقام سیوم در سماع حرکت و رقص و جامه
دریدن است و هر چه در آن معلوم باشد و بی اختیار باشد بدان
ماخوذ نباشد و هر چه باختیار کند و فرا مردم نماید که وی صاحب
حالت است و نباشد آن حرام بود که عین نفاق بود ابو القاسم
نصیر آبادی گفت من میگویم که این قوم چون بسماع مشغول
شوند بهتر از آنکه بغیبت و ابو عمرو بن حمید گفت اگر سی سال غیبت کنند
بهتر از آنکه در سماع حالتی فرا نمایند بدروغ و بدانکه کمال این

[illegible]

باشد که سماع می‌شنود و ساکن می‌باشد که بر ظاهر وی پیدا نیاید
و قوت وی چنان باشد که خویشتن را نگاه تواند داشت که حرکت
و بانگ و گریستن از ضعف بود لیکن چنین قوی کمتر باشد و بوالا
معنی آنکه ابوبکر گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا آن بود که قویت قلوبنا
یعنی که سخت و بقوت شد دلهای ما که طاقت آن داریم که خویشتن را
نگاه داریم و آنکس که خویشتن را نگاه نتواند داشت باید که بالضرورت
نرسد خویشتن نگاه میدارد جوانی در صحبت جنید بود چون سماع شنیدی
بآواز آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت من نباشی پس وی صبر
میکرد تا بجهد عظیم رسیدی تا یکروز چندان خویشتن را نگاه داشت که
یکبانگ بزد و شکمش بشکافت و قربان یافت اما اگر کسی از خویشتن
حالتی اظهار میکند و رقص کند یا بتکلف خویشتن را فرا گریستن آورد
آن روا بود و رقص مباح است که زنگیان در مسجد رقص میکردند که عایشه
بنظاره شد و رسول صم فرا علی علیه السلام گفت که تو از منی و من
از تو از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد چنانکه عادت
عرب باشد در نشاط و شادی گستند و فرا جعفر گفت اشبهت خلقی

بخلق و خلق من می مانی از شادی رقص کرد و زید بن حارثه را گفت که تو برادر
مای و مولای مایی او نیز از شادی رقص کرد پس کسی که گوید این
حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی
نیز حرام نیست و کسی که بدان سبب کند تا آن حال که در دل
زیادت می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
به اختیار نشاید که آن ضایع کردن مال بود اما چون مغلوب شوند روا
باشد روا بود و هرچند که جامه به اختیار دریدن باشد لیکن باشد
که در آن اختیار مضطر باشد که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند
و هر چه به ارادت و قصد بود آدمی دست از آن بتواند داشت
همه وقتی چون چنین مغلوب بود با خود نبود اما اگر صوفیان خرقه
خرقه کنند به اختیار و پاره پاره قسمت کنند گروهی نیز اعتراض کرده اند
که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن دوزند
لیکن چون ضایع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد چون
پاره پاره کنند برای آن غرض تا همه را از آن نصیب بود
و بر سجاده دوزند و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی کرباس را به صد پاره کند

کند و فرا صد درویش و به مباح بود و چون به پاره چنان باشد

که بکاری خواهد آمد انتهی **تحقیق ثالث** دربیان اقوال واحادیث

که درباب وجد وتحجل ورقص وارد گشته بدانکه درماسبق مقرر شده

که تحقیق نزد اهل اصول اینست که اصل در امور اباحت است مادامی

که حرمت آن بنص خاص ثابت نشود و بدون ورود نص تحریم

قیاسا حرام گفتن ممنوع است و در حرمت رقص و وجد نص ثابت

نشده بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوة والسلام ثابت

گشته باحادیث مفصله قیل جابر فی روایة المسلم انه جاء حبش

یرقصون فی یوم عید فی المسجد ای یرقصون و یقولون محمد صالح

واخرج البیهقی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

یا علی انت منی وانا منک فحجل وقال لجعفر اشبهت خلقی وخلقی

فحجل وقال صلی الله علیه وسلم لزید بن حارثة انت اخونا

ومولانا فحجل انتهی وکانت هذه القصة فی عمرة القضاء لما خرج النبی

صلی الله علیه وسلم من مکة فتبعته عمارة بنت حمزة تنادی

یا عم یا عم فتناولها علی فاختصم فیها علی و زید و جعفر

[illegible]

واعطانا الجنة قال ابن ماجة حدثنا هشام بن عمار ومحمد بن الصباح
قالا حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم حدثني ابي عن عبيد الله بن مقسم
عن عبد الله بن عمر وانه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهو على المنبر يقول ياخذ الجبار ابن الجبارون ابن المتكبرون
قال ويميل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن يمينه وعن يساره
حتى نظرت الى المنبر يتحرك من اسفل حتى اني اقول اساقط هو
برسول الله صلى الله عليه وسلم وهشام بن عمار من رجال الستة
غير مسلم صدوق ومحمد بن الصباح بن سفيان ابو جعفر التاجر صدوق
ابن ابي حازم سلمه بن دينار صدوق فقيه من رجال الستة والده
ثقة عابد من رجال الستة وعبيد الله بن مقسم ثقة فقيه مشهور
من رجال الستة غير الترمذي قال الشيخ العارف بالله الشيخ
شهاب الدين السهروردي في العوارف اخبرنا ابو زرعة
طاهر عن والده ابي الفضل الحافظ المقدسي قال اخبرنا ابو منصور
محمد بن عبد الملك المظفري بسرخس قال انبانا ابو علي الفضل
بن محمود بن نصر الكاغذي السمرقندي اجازة قال حدثنا

الهیثم ابن کلیب قال حدثنا ابو بکر عمار بن اسحق قال حدثنا سعید بن
عامر عن شعبة عن عبد العزیز بن صهیب عن انس قال کنا عند رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذ نزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال
یا رسول الله ان فقراء امتک یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف
یوم وهو خمسمائة عام ففرح رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذ ربعاة صحابی فقال افیکم من ینشدنا فقال بدوی
نعم یا رسول الله فقال هات فانشد البدوی شعر قد لسعت
حیة الهوی کبدی فلا طبیب لها ولا راقی الا الحبیب الذی شغفت
به فعنده رقیتی وتریاقی از مار غمت گزیده دارم جگری
کو را نکند هیچ فسون اثری جز دوست که شیفته عشق ویم
افسون و علاج من جز او نکری فتواجد رسول الله صلی الله
علیه وسلم وتواجد الاصحاب معه حتی سقط رداؤه عن منکبیه فلما
فرغوا آوی کل واحد منهم الی مکانه قال معاویة بن ابی سفیان ما
احسن لعبکم یا رسول الله فقال مه یا معاویة لیس بکریم من لم
یهتز عند سماع ذکر الحبیب ثم قسم رداءه رسول الله صلی الله علیه وسلم

على من حضرهم باربعمائة فتلقفه ثم قال هذا الحديث اوردناه
مسندا كما سمعناه ووجدناه وقد تكلم في صحته اصحاب الحديث
ويتخايل لي انه غير صحيح حتى رمى الخرقة الى الحادي لا ينبغي
ان يفعل ذلك الا اذا حضرته نية تختص بها بالتكلف والمراءات
بالقاء الخرقة الى الحادي فقد روى ان كعب بن زهير دخل على رسول
الله صلى الله عليه وسلم المسجد وانشد بانت سعاد فقلبي اليوم
متبول : حتى انتهى الى قوله فيها : ان الرسول لسيف يستضاء به مهند
من سيوف الله مسلول : نبئت ان رسول الله اوعدني : والعفو عند
رسول الله مأمول : فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انت
فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله انا كعب
بن زهير فرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم بردة كانت
فلما كان زمن معاوية بعث الى كعب بن زهير بعنا بردة رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعشرة الف فقال ما كنت لاوثر بثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم احدا فلما مات كعب بعث معاوية
الى اولاده بعشرين الف واخذ البردة كذا في العوارف

هذا الکلام فی کشف القناع عن اباحة السماع للمحدث العالم الفاضل
مولانا سلام الله ابن شیخ الاسلام الدهلوی

## تذکرهٔ ثالثه

در شرائط سماع و اسباب محرمه آن انچه از کلام اهل شریعت
مستنبط میشود بدانکه درین رساله مکرر ترقیم یافته که فعل مباح الاصل
بل قربت و طاعت هم بعوارض محرمه ممنوع و حرام میگردد چنانچه
حرمت نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت بنیت ریا و سمع
معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت و استحباب و وجوب
آن دریافت کردی هم باسباب و عوارض محرمه حرام میشود چنانچه
بحرمت غنای مقترن بمنکرات کرات و مرات بالاجمال تصریح
رفته است الکنون تفصیل اسباب محرمه غنا و منکرات شرعیه آن
باید شنید

## واضح باد

که محرمات غنا بر چند اقسام است قسم اول
آنکه وجه حرمت در مغنی و مسمع باشد همچو سرائیدن زن اجنبیه و
جوان مثال روبروی نامحرمان که انها را بخوف فتنه دیدن صورت
و شنیدن آواز وی جایز نباشد بحکم احادیث صحاح که در باب
سادسه گذشته مثل حدیث الی اما [illegible] رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم ان الله حرم القینة وبیعها وثمنها وتعلیمها والاستماع

پس اگر زن جوان اجنبیه در پس پرده یا منکوحه خواه مملوکه یا زن عجوزه

از نظر بروی حرام نیست بلا حجاب نیز پس سماع آن حرام نخواهد بود

بدلیل روایتیکه در فصل اول باب ثانی گذشته کما نقل من فتاوی

البیان ان عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان تغنیان

فلما کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار ونیز از

کتاب مذکور منقول گشته سوّی اصحابنا بین سماع الغناء من الرجال

والمرءة وان صوت الحرّة لیست بعورة کوجهها ونقل من المنافع

انه قال یجوز استماع التغنی عن الزوجة والجاریة المملوکة انتهی ومطابق

ما قلنا است آنچه مولوی سلام الله محدث در کشف الاقناع عن اباحة

السماع بعد روایت حدیث مذکور الصدر از ترمذی نقل نموده اند

هکذا قال الترمذی وحدیث ابی امامة انما نعرفه من هذا الوجه وقد

تکلم بعض اهل العلم فی علی بن زید وضعفه وهو شامی انتهی

وعلی تقدیر صحته فالمراد بالقینة الجاریة التی تغنی الرجال فی مجلس

الشرب بدلیل ما ذکروا فی سبب النزول انه کان نضر بن الحارث

حـ ۱۸۹ سماع صوت امارد و نظر بطرف چهره ایشان بلا شهوه حرام نیست

یشتری القیان ویجلس علی معاشرة من اراد الاسلام و[…]

وهذا الکلام فی الغناء الاجنبیة للفساق ومن یخاف منه الفتنة واما

غناء الجاریة لمالکها وکذا غناء الاجنبیة عند عدم الفتنة فلا قائل

بتحریم مطلق السماع سوال اگر کسی گوید که در مجالس […]

ابارد و قوالان خوب [illegible] الامرد [illegible] النساء [illegible]

است پس باید که غنای ایشان حرام باشد جواب گوییم که [illegible]

کالنساء در حکم تحریم نظر الشهوة است یعنی [illegible]

حرام است همچنان نگاه به طرف امرد [illegible] احوال

و غنای ایشان [illegible] جای وارد نشده بلکه [illegible]

[illegible] السامی در نقود الاشربه می نویسند که شیخ [illegible]

[illegible] در کتاب الاوراد فی [illegible]

که قوال باید که خوب روی نبود که [illegible]

ترویج قلوب [illegible] محتاج اند [illegible]

و موافق مرقوم العهد است انچه امام محمد غزالی رحمة الله علیه

در کیمیای سعادت نوشته اند که آواز زنان [illegible]

روی کودکان لیکن نگریستن در روی کودکان بشهوت وجاییکه
بیم فتنه باشد حرام است انتهی **قسم دوم** آنکه وجه حرمت
در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرائیده شود مشتمل بود بر چیزیکه شرعاً
حلال نیست همچو مدح زن جسمیه جمیله متعینه و وصف شراب که ایجا
رغبت انگیز و بوی آن و صفت دیر و بتخانه و میخانه چنانکه رسم کفار است
و هجو مسلم یا ذمی باراده ایذا و مذمت خواه شعر باشد مسجع مذکور
بیا اهانت دین و سوء ظن نسبت انبیا و اولیا نعوذ بالله منها بحکم
روایتیکه در فصل اول باب ثانی گذشت کما لما من فتح القدیر
ان التغنی المحرم هو ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة المرأة المعینة الحیة
و وصف الخمر المهیج الیها والدیریات والحانات والهجاء لمسلم
او ذمی اذا اراد المتکلم هجاه لا اذا اراد الشاعر الاستشهاد
او لیعلم فصاحته و بلاغته انتهی **قسم سوم** آنکه وجه حرمت
در مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعاً روا نباشد
سماع غنا کند تا بقوه سماع آن هوای حرام در نفس وی بیفزاید
زیرا که غنا خاصه سماع است که هر چه در دل آدمی باشد غنا محرک آن معنی

شود و هوای تحصیل آن انواع و اقسام میباشد چنانچه شتربانان حمزه وغیره
شراب و زنا بیان بشوق تماشا و شتاق فساق بیاد معشوقان
فجار و کنار و بستر گیرند [illegible] بنا بر تقلید
آباء و اسلاف خود ها میشنوند و بطرف شرب و فسق و فجور و تعصب
دین مایل میشوند و علی هذا القیاس حکم غنا است که مخنثان و زنان
و بازیگران و طفلان کتابک و حنا گران بنا بر تحصیل مال در کوچه
و بازار و میله ها سرود و کنان میگردند و مسلمانان نماز و روزه
و مشاغل دیگر را گذاشته بنا بر تماشا بینی و استماع سرود و اینها
تضییع اوقات می کنند و در لهو و لعب و بازی میکوشند و در احادیث
و فقه هر جا که نهی یا مذمت غنا بلفظ لهو و لعب و ملاهی و منکر آمده
مراد از آن همین انواع ملاهی و منکرات است چنانچه از روایات
فقه تفصیل [illegible] اول باب ثانی [illegible]
گذشته [illegible] واضح است بنا بر تذکر آن مضامین [illegible] غنا قلیل
علامت چند درج است [illegible] نقل کرده میآید فی شرح الزبدة
[illegible] ان الغنا الذی یختلف علمائنا فی حقه [illegible]

ما كان على سبيل اللهو واللعب كاستماع الفساق وشاربي الخمر وتارك الصلوة فاما من يستمع الغناء وهو صالح دائم الصلوة لا تارك الورد وقراءة القران فهو حلال بلا خلاف بين علمائنا رحمهم الله

**في شرح الكافي المسمى بالمحمدي للمحمد ابن علي الشافعي**

واعلم ان المكروه من السماع عند علمائنا رحمهم الله ما كان على سبيل اللهو اراد والعصيان بان يجمع الفساق على ذلك ويتركون الصلوة وقراءة القران اما من كان من اهل الصلوة واهل القران من جملة الصالحين فسماعه حلال بلا خلاف بين علماءنا رحمهم الله اذ لا يريدون بذلك السماع الا وجه الله وحضوره ويذكرون الله وخوف الآخرة وكل ذلك محمود وغير مذموم

**فصل چهارم** آنکه در استعمال آلات غناء حرمت باشد و آن بدین طور مستور است که رباب وچنگ وطنبور وبربط وساز نگی وغیره هر اسباب غناء از حد چنانکه رسم کفار ومشرکین از جماعه عرب قبل ابتدای اسلام بوده است که لذت طعام وشراب خوارانی صرف معارف می زاختند والحان

نیز در لغاری و سلاطین هند مروج است چنانچه در شرح جوکی
عبارت از همین است موجب حرمت اینکه همین هیئة کذائی در زمان
نبوت علت حرمت مزامیر و ممانعت ظروف شراب خواری بجهت
اهتمام در تحریم خمر شده بود پس اگرچه محفل شرب نباشد لیکن
بنا بر تشبیه بهیئت مذکوره زدن مزامیر بلا غنا حرام کرده اند و نیز
مزامیر منحصر نیست بلکه جمله افعال مخصوصه میکشان و مشرکان
ممنوع و حرام است حتی که اگر شیر یا شربت و غیر مشروبات
مباحه در گیلاس و جام انداخته مسلمانان بهمدیگر بنوشند
الفاظ مخصوصه می پرستان بمیان آرند مشروبات مباحه
مذکوره نیز بنا بر تشبیه بوضع میخواری حرام خواهد بود تفصیل
روایات آن در نغمه اول گذشته مثل قول الحاوی من
ان الملاهی اما حرام کعود وطنبور ومعزفة وطبل ومزمار وما
الهی لصوت مطرب اذا انفرد او مکروه وهو ما یزید به الغناء طربا
ولم یطرب منفردا کالصنج والقصب یکره مع الغناء لا وحده انتهی
وکذا من قول العراقی المحرم هو ما یطرب من غیر غناء کالعود و

[illegible]

وطنبور وطبل ومزامیر ورنابات وامثالها واما آنچه مشهور گشته
که سماع غنا یا مزامیر اگرچه خالی باشد از منکرات مطلقا واتفاقا
حرام است وطرب وما یزیده الغنا علت حرمت است این گمان غیر
محققین است وقابل اعتماد نیست بوجوهات چند رجعه بفقره اول
از قانون سیوم وبدلایلی که صاحب امتاع در کتاب خود
نقل کرده وشیخ عبد الحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده
ومن عبارت مدارج را بعینه نقل نموده ام واز روی اینکه بزرگ که
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم رضی الله عنهما در رساله خویش
نوشته اند ازانجا که این مقام مزلة الاقدام است نقل عبارت
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم درینجا واجب افتاد ولن
رغبت واما الالات فهی مختلف فیها ایضا نحو اختلافهم فی الغنا
وقد اشتهر فی کتب المتاخرین نقل الاتفاق علی حرمت المزامیر
والاوتار وهذا النقل لیس بصحیح فقد ذکر الحافظ ابن حجر فی
فتح الباری ان بعض العلماء نقلوا الاتفاق علی اباحة الالات
وهو ظاهره یشتمل المزامیر والاوتار وغیرهما من جمیع الالات

والنقلان متعارضان فكلاهما ساقطان والحق ثبوت الاختلاف
فيهما والذي يقتضيه فعل المتقدمين كعبد الله بن جعفر وابن محمد وابراهيم
بن سعد وغيرهم الاباحة ومن المتأخرين الفقهاء جماعة صرحوا باباحة
المزامير والاوتار وجميع الالات كالشيخ عز الدين بن عبد السلام
وغيره وكان الشيخ يحضر ويفعل ذلك مجلسه وهو فقيه مجتهد متفق على
ديانته وعفته وكالجنيد والغزالي رضي الله تعالى عنهما وامثالهما
وهؤلاء السادة وان اشتهروا باسم الصوفية لم يخرجوا عن زمرة
المجتهدين بل زادوا في مرتبة الكمال بمقاساة التقوى واتباع
السنة وتحصيل سنى الاحوال وهم اشد اجتنابا [illegible]
والاحتياط واكثر اجتنابا عما فيه شائبة الريبة والاختلاط
فالمزامير والاوتار ايضا مجتهد فيها والمجتهد فيه لم يحصل الانكار
على ما هو الصحيح المختار ثم المذكور في تعليل حرمة المزامير والاوتار
في [illegible] انها من شعائر اهل الشرب المحرمة لانه [illegible]
ولا [illegible] ما قيل انها تذكر المحرم وتشوق اليها فلما [illegible]
لا [illegible] المحرمة [illegible] الثلث

حرمت الاواني بتقادم العهد وتقرر حرمة الخمر فكذلك تزول حرمة
المزامير والاوتار بزوال هذا العارض وما يقال من ان العلة في
التحريم الطرب ممنوع فقد نقل عن جماعة من الصحابة وغيرهم
الطرب بصفة المدح وقال معوية ان الكريم طروب بحضرت
عبد الله بن جعفر وعمرو بن العاص وروى الغزالي عن الشافعي رحمه الله
انه قال ليونس لما قال له لا يطرب قال مالك حس صحيح ونقل ابو هلال
العسكري انهم قالوا من لم يطرب فليس بكريم وروى ابن قتيبة
بسنده عن اسمعيل بن علية انه قال الطرب عقل وكرم فمن لم
يطرب فليس بعاقل ولا كريم وبالجملة فليس الطرب بمذموم
لا عقلا ولا شرعا ولم يقم دليل على حرمته فلا يكون حراما ولا علة
لحرمة شيء آخر هذا وقد كنت برهة من الزمان منكرا للغناء
والآلات اشد الانكار فلما وقفت على بعض السنن والآثار
ظهر لي رجحان اباحته بلا انكار ثم بدا لي ان في اباحته ذبا عن
فعل النبي صلى الله عليه وسلم وتطهير ساحة قدسه عن نسبة ما لا
يليق به وهو مستحق على كل مؤمن وفي القول بتحريمه على سائر الاحكام

بانه قد ارتکب الحرام وهو امر صعب لا یجتری علیه مسلم فاحتفظ بهما
نشئت بعد ما یبدو لک انه الصواب ودع عنک ما فیه القلق
وشائبه الارتیاب انتهی قسم پنجم که بسبب آن سماع
مباح حرام میگردد اینست که هرگاه سماع ابیات آیات قرآن و احادیث
نبوی باشند همراه آن مزامیر و معازف نواخته شود موجب
حرمت اینکه قرائت قرآن و ذکر احادیث نبی آخر الزمان از
قسم طاعت و قربت است و مزامیر اگرچه اباحت آن علی اختلاف
الاقوال ثابت گردیده اما در چشم عوام صورت لهو دارد
همراه قربت و طاعت نواختن آن مکروه دانسته اند نقل قول
شیخ الاسلام امام محمد غزالی در مخصوص در تذکره ثانیه
گذشته است اگرچه شیخ الاسلام رحمة الله علیه [illegible]
آنرا شمرده که ناهی طبع بعادت سماع کند بر طریق عشرت و باز
و بر آن مواظبت سازد لیکن این فقیر را مباح گفته لهذا در [illegible]
حرمت مندرج نکردم تذکره رابعه در اداء [illegible]
لعبت نمایه [illegible] سماع بدان تاکید فرموده اند و مجموع

ان اداب در رعایت زمان و مکان و اخوان منحصر است
اما زمان پس مراد از آن وقتیست که فارغ باشد از فکر
نماز و تلاوت قران و مراقبه و ورد وغیره واجبات و ملتزمات
و خالی باشد از خلجان ضروریات بشری مانند وقت خوردن
طعام و حاجت بول و براز و زمان افکاریکه بسبب آن پراگندگی
دلها بود که در این چنین اوقات سماع فایده نخواهد بخشید بل
وقت سماع جمعیت دل و فراغ خاطر از تعلق ماسوی الله ضرور
است تا قلب سامع مستجلب رحمت الهی بود اما مکان
پس مراد از آن آنست که محل سماع کوچه و بازار و ره گذر
عام و مجمع تماشائیان زن و مرد دنیا شده و جای تنگ
و تاریک و موقع نجاسات و مزبلات نبوده و هم مکان امیر
جابر و سلطان و وزیر ظالم که در آنجا نه قلوب صوفیان
خطرناک بوساوس اهل دنیا تواند شد نباشد که در اینچنین
جاها وقت ضایع و سماع بیفایده گردد اما اخوان
عبارتست از آنکه هرکه در صحبت سماع حاضر شود باید که اهل آن

باشد و جدا دار از اهل آنست که دلش خالی از عشق و محبت بود
و با اهل الله حسن عقیدت داشته باشد و بغفلت و انکار نشود در صحبت
اگر در محفل سالکان هم طریق مانند چشتیان و قادریان و غیرهم
مجتمع باشند و مجلس از اغیار خالی بود تاثیر صحبت نیز هر و فیض
محفل بیشتر جلوه ظهور خواهد گرفت و هرگاه اهل غفلت و هیچی
و دنیاداران بی ادب و مستکبر یا بعض سالکان منکر و متعصب
یا دیده و نیشان که نسبت ایشان باشند شریک صحبت شده تکلف
حالی کنند و بعد از تماشای عجیب برای نمایش مردم چون و خروش
نمایند از حضوری این چنین کسان تاثیر سد و سکر و ذوق رنگ
صحبت دگرگون میشود پس ضرورست که صحبت از نااهلان و اغیار
و منکرین خالی باشد هرگاه اهل سماع نشینند ادب نسبت
امام محمد غزالی در کیمیای سعادت مینویسد بدین عبارت چون
کسانیکه اهل باشند بسماع نشینند ادب آنست که همه
سر در پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و هر کسی بکلی خویش
حال دهند و در میان سماع سخن نگویند و آب نخورند و

جوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت نکنند
بلکه چنانکه در تشهد نماز نشسته باشند بنشینند و همه دل با حق تعالی
دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدیدار آید از غیب سماع
و خویشتن نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون
کسی بسبب غلبات وجد برخیزد با وی موافقت کنند و اگر دستار وی
بیفتد و دستارها بنهند و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین
نقل نکرده‌اند اما نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری
بدعت نیکو باشد که شافعی میگوید جماعت در تراویح وضع عمر
است و بدعتی نیکوست پس بدعت مذموم آن بود که مخالف سنتی
باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود
است و هر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در
اخلاق ایشان بدخویی بود و رسول صلعم فرموده است خالقوا الناس
باخلاقهم با هر کسی زندگانی بر وفق عادت وی و خوی وی کن
چون این قوم بدین موافقت شاد شوند و ازین مخالفت متوحش
شوند موافقت ایشان کردن از سنت بود و صحابه رسول را

به پای نخاستندی که وی آنرا کاره بودی لیکن چون جائی عادت
شد که بر نا خاستن متوحش میشوند بر خاستن برای دلخوشی را اولی بود
که عادت عرب دیگر است و عادت عجم دیگر انتهی تتمهٔ آداب و شرایط که
مریدان و معتقدان را نسبت پیر و مرشد و شیخ وقت عند السماع می شاید
در کلام شیخ الاسلام قدس سره و در عبارت غنیة الطالبین که در اول
نقل کردیم مندرج است در را عادت آن تطویل لاطائل بود چه آنکه گذشت
باشد در آخر باب ثالث و تذکره اولی لهذا [illegible] این رساله [illegible]

**آداب قوالان** باید که قوال [illegible] اطوار باشد
بل بیگانه گذار و اهل نیاز باشد یعنی با بزرگان و صوفیان عقیده مند بود
اجرت [illegible] و خود معزز و مستغنی [illegible] بلکه منشرح خاطر [illegible]
[illegible] مقصودش باشد و توجه بطور العام وصل از دست شیخ وقت [illegible]
صاحب حال بیاید آنرا تبرک پندارد و در مجلس صوفیان با طهارت
نشیند و آغاز و اختتام سماع بر کلام ربانی و آیات قرآنی کند
اگر قوال [illegible] قرآن [illegible] خود از اهل محفل هر که قاری و حافظ
[illegible] قوال را باید که آز [illegible]

و به معمول و مروج بزرگان دین آغاز سرود کنند پس از آن حسب رغبت
اهل صحبت به رعایت وقت و راگ و رنگینی و لحاظ فهم مستمعان
سراید یعنی چیزیکه در فهم صوفیان و اکثر مستمعین بیاید بسراید بلی
برای مردم تازی کلام عربی و برای ترکی ترکی و پیش زبان دانان
فارسی فارسی و پیش هندیان هندی بسراید و آنچنان آهنگ اختیار
کنند که الفاظ و مضمون مسموع بفهم اهل محفل بیاید و تداخل مضامین نیز
نسازد یعنی هرگاه کلام شعر بحری شروع کرده باشد در آن کلام
دیگر مستفعلن و صل را خلط نسازد و بالعکس آن نیز نکند تا موجب تشویش
خاطر مستمعان نگردد و بر چیزیکه کدام صوفی را ذوق دست دهد
به تکرار آن کلام دو چهار بار مضایقه نسازند و آن مزامیر چیزیکه
مخصوص باهل شرک و اهل هوی است در میان نیارد و مثل سنکه
و ناقوس که مخصوص معابد کفار مینوازند و جهانجهه و طبل مخنثان که آنرا
به هندی دهرو گویند و یراع اعنی بانسلی و کوبه یعنی مردنگ
که بخصوص آن از شارع نهی آمده در محفل صوفیه صافیه که بهر
ازدیاد عشق و محبت الهی و تحصیل ذوق و شوق آخرت درنیا

و بیزاری دنیا موضوع و مرتب میشود نه نوازند و در هر حال آداب
شریعت و طریقت نگاه دارند زیرا که سماع با آدابه و شرایطه
مستجلب جمعیت است از پروردگار تعالی شانه و مستوجب ازدیاد
نسبت است در حق صوفیان علیهم الرحمة

## اهتمام بزم

چون از تحقیقات مرقوم الصدر متحقق گردید که سماع بشرایطه و آدابه
مستجلب جمعیت و مستوجب ازدیاد عشق و محبت است و شعله جانسوز
سرود آتش ذوق در دل می افروزد و نایره دل افروزنی [illegible]
هزار پرده های غیر و غیریت میسوزد و مطرب خوش نوا بال [illegible]
[illegible] از مسالک سیر بزد و مغنی خوش ادا النشاء طرب و مستی
در طالب می انگیزد و علی الخصوص صوفی را که در ساغر دلش از
خمخانه ساقی توحید پیالی می هوش ربا میرسد و جام دماغش
از پیر مغان تجرید دمادم مستی روح افزا میکشد باده عشقش جوش
میزند و سینه پر گنجینه اش خروش میکند و هم ثابت است که
چون دل این سالک [illegible] زنگ هوا و هوس از آینه دل [illegible]
[illegible]

ناخن زنی تار طنبور عقده دل نمیگشاید و یک قهقهه صراحی صد
دینای ساقی حل مشکل منظور نمی آید پس وقت آن آمد
که من عریان شوم جیبم بگذارم سراسر جان شوم

## ساقی نامه

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی — درده قدح که بی می مجلس ندارد آبی
بیا ساقیا برخیز و درده جام را — خاک بر سر کن غم ایام را
گرچه بدنامی است نزد عاقلان — ما نمیخواهیم ننگ و نام را
بیا ساقی آن جام صافی صفت — که بر دل گشاید در معرفت
بیا ساقی آن جام یاقوت وش — که بر دل گشاید در وقت خوش
بیا ساقی آن ارغوانی قدح — که دل زو فرح یابد و جان فرح
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز — که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بیا ساقی آن می که حال آورد — کرامت فزاید کمال آورد
بیا ساقی آن می که تبریزی کند — بباغ دلم اشک بیزی کند
بیا ساقی آن می که جان پرورست — دل خسته را همچو جان در برست
بیا ساقی آن جام چون سلسبیل — که دل را بفردوس باشد دلیل
بیا ساقی آن می که حور بهشت — عبیر ملایک در آن می سرشت

بیا ساقی از می ندارم گزیر | بیک جام باقی مرا دستگیر
بیا ساقی از می طلب کام دل | که بی می ندیدیم آرام دل
گر از وصل جانان دل صبوری کند | دل از می تواند که دوری کند
بمستی توان دُرّ اسرار سفت | که در بیخودی راز نتوان نهفت
بیا تا صفای درون آوریم | دمی از کدورت برون آوریم
بده تا بگویم به آواز نی | که جمشید کی بود و کاوس کی
بده ساقی آن جام چون مهر و ماه | بده تا زنم بر فلک بارگاه
بده ساقی آن کیمیای فتوح | که با گنج قارون دهد عمر نوح
بمن ده که از غم خلاصم دهد | نشان ره بزم خاصم دهد
بمن ده که بدنام خواهم شدن | خراب می و جام خواهم شدن
ز تسبیح و خرقه ملولم تمام | همی رهن کن هر دو والسلام

## اختتام مغنی

[illegible]

مغنی کجایی بگلبانگ رود | بیاد آور آن خسروانی سرود
بمستان نوید سرودی فرست | بیاران رفته درودی فرست
مغنی بزن چنگ در ارغنون | برانگیز آن نغمه‌های درون

مغنی کجایی که وقت گل است — که بلبل چمنها پر از غلغل است

مغنی ز دف و چنگ ساز ده — بیا زان خوش نغمه آواز ده

بیک نغمه ده جمله را جا بجا — دلم را چو ناخن صد پاره ساز

مغنی چه باشد که لطفی کنی — دمی باز دم آتش بدل برزنی

چه دردی است ای دل دگرگون کنم — بهم برزنی خان و مان غمم

مغنی کجایی نوایی بزن — بهالی نوایان صلای بزن

مغنی بیا مست چنگت منست — کفی بر دفی زن که بر تست چنگت

مغنی بگو قول و بردار ساز — که بیچارگان را توی چاره ساز

مغنی تو همراز محرمی — زمانی به نی زن دم همدمی

غمی دور کن در دلت گر غمیست — دمی دم به نی دم که عالم دمیست

مغنی بیا بشنو و کار بند — ز قول من این پند دانا پسند

چو بهتر نکو کار دیار اصفی — بچنگ و رباب و به نای و دفی

مغنی کجایی بخوان بر خطی — بیا ساقی از باده پر کن بطی

بیا تا نشینیم و عیشی کنیم — دمی خوش برآییم و لطفی کنیم

مغنی نوای طرب ساز کن — بقول غزل قصه آغاز کن

که تا وجد را کار سازی کنیم — به رقص آییم و خرقه بازی کنیم

بیا ساقی این نکته لشنو زلی — که یک جام می به زکاوس و کی

**اختتام** هرچند مطالب و معانی آیات این نسخهٔ نادر الوجود
ظاهرا از قلم این شکسته رقم جلیس در حقیقت جواهر زواهر است که از بحر
سن لدن در صدف سینهٔ بی‌کینهٔ حضرت پیر و مرشد برحق رسیده
صرف به همت علیای آن ساقی خمخانهٔ توحید و آن سرمست میخانهٔ
تجرید و تفرید رشحه‌ای از آن رشحات برین خاک پریشان ریخته
نفحه‌ای از آن نفحات بمشام جان ناتوان تحفه **بیت** جمالش نشین
در سن اثر کرد — دگر شد زن بجان ظلم که هستم — والاتحاد دیگر
و خوش سرای مطرب طبعم کی داشت داینچنین نغمات
جانسوز و ترنمات دل افروز نعرهٔ دانم کجا یافت

نی که هردم نغمه آرایی کند — فی الحقیقت از دم نایی کند

والله الحمد که همین انفاس متقدسان سرحلقه مشایخ صابریه قدس
الله سرهم تاریخ اختتام نغمهٔ عشاق در دل دلم رسیده و حرف از فیض
روح القدس برای بیانش قطعه بدایع رسیده **قطعه تاریخ**

زین نغمهٔ عشاقم بانگی چو بگوش آید — بر دل بکشد صوفی آن خرقهٔ ناموسی

بر چرخ رسد از وی آهنگ طرب گردد — هر شعلهٔ آوازی چون شعلهٔ فانوسی

در نه چمن گردون گر گل شکفد از وی — در رقص شود زهره با جلوهٔ طاوسی

احیای دل مرده زین نغمه مسیحی سهل است — از معجزهٔ عیسی تو بهره چه مایوسی

در وجد در آی و از مستانه درین محفل — زنجیر بپا تا چند از قید بناموسی

نی بزم غم البیت است این محفل خوش پیوند — از مرگ نه خوف اینجا باز نیست نه مایوسی

نی کعبه نه بتخانه نی باده نه میخانه — نی بانگ صلوة اینجا نه بانگ ناقوسی

اینجاست دم احیا اینجاست ید بیضا — گو معجزهٔ عیسی گو معجزهٔ موسی

این زمزمه حدیث بشنید ملک گفتا — تاریخ ختام او شد نغمهٔ قدوسی

لیکن پی تکمیلش لا گشت از وی بیرون — تا مستی نزاید اشعار در ره جاسوسی

سنه ١٢٤٤ هجری

یک الف و دو صد هجری با چهل و چهار آمد — چون فلک قلم سر را افسود و بپا آمد

و الحمد لله علی حسن الاختتام والصلوة والسلام علی نبیه خیر الانام و آله
و اصحابه الکرام و اولیائه العظام

ما هبت عذبات البان ریح صبا — واطرب العیس حادی العیس بالنغم

تمت تمام شد